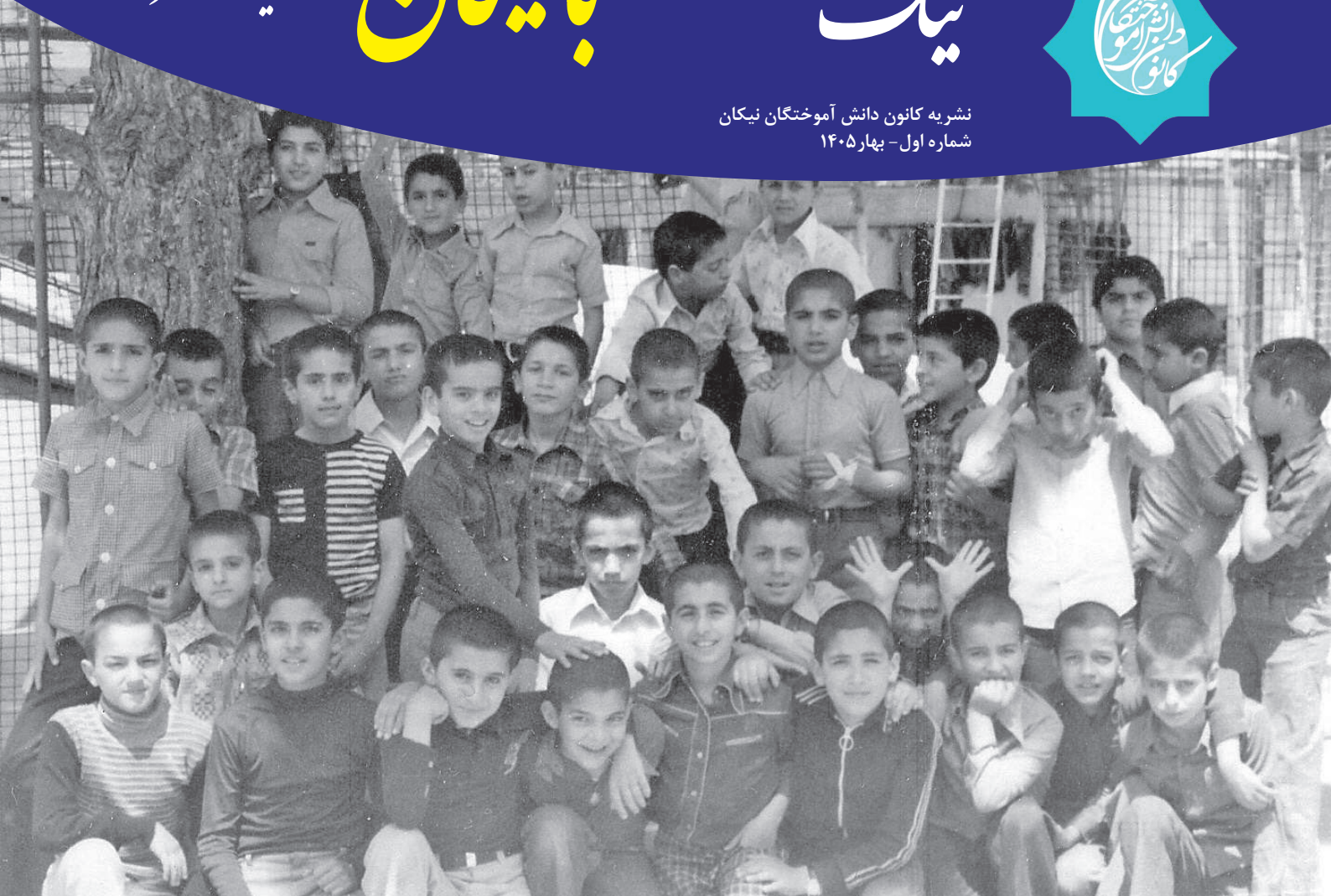




از دیروز تا امروز بانیکان نیک‌نامه



نشریه کانون دانش آموختگان نیکان
 شماره اول - بهار ۱۴۰۵





صبا پیشرو تیس
SABA PISHRO TIS

اولین سایت تولید آرتمیا از پساب آب شیرین کن صنعتی در منطقه تیس چابهار

دریاچه گردشگری صنعتی شیلاتی صبا:
سایت چابهار

- ۱۲۰ هکتار دریاچه یکپارچه
- بزرگترین دریاچه مصنوعی پرورش آرتمیا در دنیا
- استفاده از آب های شور و کاملاً شور در زمین های درجه ۳



به نام خداوند زندگی بخش و بخشنده

خانواده‌ی بزرگ کانون دانش آموختگان نیکان؛ اعضای محترم و همسران و فرزندان گرامی

اکنون که نخستین شماره نشریه کانون را در ماه سوم بهار ۱۴۰۵ در بستر دیجیتال و در دستان شما می‌گشاییم، بر خود فرض می‌دانیم که پیش از هر کلامی، دل‌هایمان را در این لحظات سرنوشت‌ساز با شما به اشتراک بگذاریم. این نخستین شماره، نه تنها یک آغاز رسانه‌ای؛ بلکه آغازهای است در مسیر ساختن «خانواده‌ی بزرگ‌تر» که نامش را کانون گذاشته‌ایم؛ خانواده‌ای که فراتر از دانش آموختگان، همسران و فرزندانمان را نیز در آغوش خود جای داده است.

در این عصر دیجیتال، ما دیگر به کاغذ و مرکب نیاز نداریم؛ بلکه با فضای الکترونیکی، قصد داریم صدای یکدیگر باشیم و فاصله‌های جغرافیایی را به پیوندی صمیمی تبدیل کنیم. ما این نشریه را با اهدافی والا بنا کرده‌ایم: از شبکه‌سازی و معرفی ظرفیت‌های اعضا گرفته تا حفظ خاطرات شیرین دوران مدرسه و تجلیل از اساتید و پیشکسوتانی که پایه‌های این بنا را استوار کردند. اما امروز، در این برهه حساس و خونین از تاریخ، نشریه ما با شرایطی مواجه شد که هرگز گمان‌اش را نمی‌کردیم.

انتشار این شماره پس از تجاوزات بی‌رحمانه دشمنان خارجی و سوگ بزرگ شهادت رهبر انقلاب اسلامی، آیت‌الله خامنه‌ای (ره) و انبوهی از فرماندهان و مردم بی‌گناه، بار سنگینی بر دوش ما و تمام میهن‌پرستان گذاشته است. در چنین لحظاتی که گویی آسمان با خاک هم‌سنگ شده، نشریه ما نمی‌تواند تنها یک «گزارش‌گر» باشد؛ بلکه باید «سازمان‌دهنده‌ی امید» و فریاد حق باشد.

در این مسیر پریچ‌وخم خدمت و وفاداری، یاد و نام عزیزانی در کانون ما همواره می‌درخشد که جان خود را در طبق اخلاص نهادند و مسیر خدمت را برای ما روشن ساختند. در این شماره، با افتخار و ارادت، به صورت ویژه به شخصیت والای شهید دکتر مرتضی لاریجانی، دانش‌آموخته سرافراز مجموعه «نیکان» می‌پردازیم؛ ستاره‌ای که یادش الهام‌بخش ایمان و تخصص برای همه ماست. همچنین، یاد و خاطره پدر بزرگوار و شهید ایشان، دکتر علی لاریجانی را گرامی می‌داریم که میراث‌دار این روحیه ایثار و صلابت در خدمت به ملت بودند. در صفحات پیش رو، بر آنیم تا با نگاهی به زندگی و منش این شهدای گرانقدر، چراغ‌راهی برای آینده کانون بیفروزیم.

چرا نشریه‌ی دیجیتال؟

چون می‌دانیم که در این دوران پرآشوب، سرعت، دسترسی و به‌روز بودن، ابزارهای اصلی ما برای بقا و اطلاع‌رسانی هستند. با نشریه‌ی دیجیتال، هر کسی در هر گوشه‌ای از این سرزمین، می‌تواند لحظه‌به‌لحظه از اخبار و فعالیت‌های کانون باخبر شود.

دعوت از همه اعضا:

از شما دعوت می‌کنیم که با ارسال خاطرات، آراء، پیشنهادات و معرفی ظرفیت‌های خود، ما را در این مسیر یاری کنید. بیایید با هم، این نشریه را به آینه‌ای از تلاش، امید و همبستگی تبدیل کنیم.

پیروزی و سربلندی کشور عزیزمان ایران، و آرامش جاودان برای شهدا و عزیزانی که در راه حق رخ در نقاب کشیدند، از خداوند منان خواستاریم.

محمد صراف زاده

دبیر کانون دانش آموختگان نیکان

بهار ۱۴۰۵

فهرست

- ۵ علامه کرباسچیان
- ۶ هر روز حج می‌روم
- ۸ آقای نیرزاده من را به نیکان دعوت کرد
- ۱۰ کسب و کارهای کوچک را بهتر می‌توان توسعه داد
- ۱۲ هفتا؛ از تولد تا زندگی
- ۱۴ شاید وزیر گردشگری می‌شدم!
- ۱۸ وکیل روزهای سخت
- ۲۰ ساختن و گسترش کلونی نیکانی‌ها
- ۲۲ ایرانی‌ای که سوئیس را تسخیر کرد
- ۲۴ مردی که گره‌ها را باز می‌کند
- ۲۶ دل در گرو ایران دارم
- ۲۸ اسم مادرم را می‌گذارم باران
- ۳۰ عارفی که جارو می‌کشید
- ۳۲ همسایه شیرین نیکان
- ۳۴ همکلاسی شهید
- از نانوایی تا قصابی؛ روزهای «کار» و «درس» در
- ۳۶ اردوی پرماجرایی دانش‌آموزان نیکان
- ۳۸ گزارش رویدادها از ۱۴۰۳ تا دی ماه ۱۴۰۴
- ۴۶ ملاک ملاک‌ها در ازواج آگاهانه چیست؟
- ۴۸ سواد مالی
- ۵۰ چشم‌انداز بلندمدت دارایی‌های مالی
- ۵۲ استراتژی بقادر شرایط اضطراری
- ۵۴ معرفی کتاب
- ۵۶ لطفاً بیدارم کن



نیک نامه نشریه داخلی کانون دانش آموختگان نیکان



زیر نظر هیات اجرایی دوره پنجم
مدیر اجرایی: محمد صراف زاده
سردبیر: فائزه جمالی عالم
مدیر هنری: علیرضا کیماسی

راه‌های ارتباط با نیک نامه

بله: @nikpeynand

موبایل: ۰۹۲۱۳۱۷۹۸۲۳

جی‌میل:

nikanalumni@gmail.com



فارغ التحصیلان محترم موسسه نیکان

از تخفیفات ۵ تا ۵۰ درصدی

برندهای ساعت و اکسسوری

فروشگاه سوئیس گالری تهران

فقط تا پایان خرداد ۱۴۰۵ برخوردار خواهند بود

تهران: سعادت آباد-مرکز خرید اپال-ط ۲-واحد ۲۱۶

۰۲۱-۲۲ ۳۸ ۵۷ ۰۱

۰۹۱۲ ۱۴۰ ۱۷۹۷

@swissgalleryiran



علامه کرباسبحان:

الهی ما را از آرامش ملکوتی خود بهره مند ساز. این آرامش ملکوتی مقصود چیه؟ یه آرامش مادی داریم که حالا ماشین نداریم. گرفتار می شیم توصف اتوبوس وایمیایستیم. ماشین که می خریم آرامش پیدا می کنیم. مثلاً وقتی ما با خرید ماشین آرامش پیدا می کنیم، وقتی هم دزد برد سخته می کنیم. آرامش ملکوتی یه چیز دیگری است. اگر خدا لطف کرد و این حال (آرامش ملکوتی) آمد، انسان هم دنیا داره هم آخرت، و اگر نیامد تمام کره زمین را بهش بدن باز کمشه.

الهی ما را از آرامش ملکوتی خود بهره مند ساز. در برابر زخم زبان، گذشت نشان دهیم. هنگام شک و تردید، ایمان را به یاری گیریم. وقت نومیدی امیدوار باشیم. در برابر تاریکی روشنایی و در برابر اندوه شاد باشیم. خدایا ما را یاری کن تا پیوسته به یاری دیگران بشتابیم، نه آنکه منتظر باشیم تا دیگران ما را یاری کنند. به جای آنکه توقع داشته باشیم مردم ما را دوست بدارند، ما آنها را دوست داشته باشیم و بدانیم که محبت زاینده محبت است و گذشت نتیجه گذشت و زندگی جاویدان فقط فانی شدن به خاطر دیگران است.



مقداد ولایی، دانش آموخته دوره ۲۶ نیکان، از روزهای مدرسه و مسیر زندگی و شغلش می گوید



هر روز حج می روم

لیلا شوقی



۶

از دوره ۲۶ مدرسه نیکان بگویید.

حس و حال مدرسه فوق العاده بود. نیکان برای من خانه دوم بود؛ برای همین هم بعد از فارغ التحصیلی رهایش نکردم. چون به تدریس علاقه داشتم، چهار سال در دبیرستان نیکان هندسه و ریاضی درس دادم. بعدها مشغله های بیشتر شد و تدریس را کنار گذاشتم؛ و حالا معلم نبودن، حسرت همیشگی من است.

درس دادن و درس خواندن در نیکان چه تفاوتی با هم داشت؟

راستش تفاوت چندانی نداشت. من ۱۲ سال در نیکان درس خواندم و تمام خاطرات تحصیلی ام آنجاست. اما وقتی معلم شدم، وارد اتاق اساتید و پشت صحنه مدرسه شدم. شنیدن دغدغه ها و گفت و گوهای معلمان درباره دانش آموزان برایم بسیار جالب بود و نگاه عمیق تری به مدرسه پیدا کردم.

با کدام معلمان رابطه نزدیک تری داشتید؟

همه معلمانم با تمام وجود برای ما وقت گذاشتند. در بهترین فضا و کنار بهترین آدم ها رشد کردم. نام برخی را می برم، هر چند ممکن است نامی از قلم بیفتد و پیشاپیش عذر می خواهم: آقای جمالی، آقای گوهری، آقای دکتر شکیباییان، آقای تهرانی، آقایان کیوان و پورسعید، آقای نعیمی، آقای احسانی، آقای مقدم (معلم ادبیات)، آقای شریف زاده (معلم فیزیک) و نیز آقایان تفتی و فیروزی که حق بزرگی به گردن من دارند.

مدرسه در مسیر حرفه ای شما چقدر اثر گذار بود؟

به شدت. معتقدم نفس و بنیان گذاری اولیه مدرسه و خلوص بنیان گذارانش، تأثیر عمیقی بر زندگی من گذاشت. رتبه کنکور و همه موفقیت های بعدی ام، حاصل تلاش و صبر معلمانم بود.

با این حال، بعد از چهار سال تحصیل در مهندسی برق فهمیدم این رشته با روحیات و دغدغه هایم هم خوان نیست. آینده شغلی اش برایم جذاب نبود.

من ارتباط با آدم ها و سازمان ها را دوست داشتم؛ برای همین مسیرم را عوض کردم و MBA خواندم. آن زمان خیلی هامی گفتند چرا بهترین رشته ریاضی را رها کردی؛ اما نمی خواستم اشتباهی را که احتمالاً در انتخاب اول کرده بودم، ادامه بدهم. وقتی سر کلاس های MBA نشستم، تازه فهمیدم درس خواندن با عشق یعنی چه. فهمیدم می شود از تک تک کلاس ها لذت برد.

ایده جاب ویژن همان زمان شکل گرفت؟

در MBA با هادی محمدآبادی آشنا شدم. از ۵۷ واحد درسی، ۵۴ واحد را با هم گذراندیم. دغدغه هایمان مشترک بود و رؤیای راه اندازی کسب و کار خودمان را داشتیم. اما برای کاهش ریسک، چهار سال در شرکت های مختلف کار کردیم تا تجربه ببندیم.

پاییز ۹۴ جلسات ایده پردازی را شروع کردیم. در نهایت من و هادی

در ابتدا آرام است؛ اما همین که گفت و گو به کسب و کارش می رسد، برق شور و هیجان در چشمانش می دود و ناخودآگاه، سرعت کلامش هم تندتر می شود. مقداد ولایی، فارغ التحصیل دوره ۲۶ مدرسه نیکان است.

۳۸ سال دارد. سال ۸۴ با رتبه ۱۰ کنکور سراسری وارد رشته مهندسی برق دانشگاه تهران شد. چند سال بعد اما مسیرش را تغییر داد و در رشته MBA دانشگاه صنعتی شریف کارشناسی ارشد گرفت؛ تصمیمی که مقدمه راه اندازی یکی از موفق ترین پلتفرم های کاریابی ایران شد: «جاب ویژن». پلتفرمی که امروز بیشترین آگهی استخدامی را در میان رقبا دارد. سالانه بیش از ۱۲۰ هزار نفر از طریق این مجموعه استخدام می شوند و همین نقش آفرینی در تغییر مسیر زندگی افراد، برای ولایی بزرگ ترین انگیزه است. در دفتر مرکزی جاب ویژن، در فضایی پر نشاط و جوان، با او گفت و گو کردیم.

رکورد ۳۰۰ هزار درخواست

پنجم اردیبهشت ماه، یک رکورد عجیب و جدید، در پلتفرم جاب ویژن ثبت شد؛ رکوردی که البته نگران کننده و ناراحت کننده است اما وجود و اهمیت پلتفرم های استخدام در کشور را نشان می دهد.

جنگ و اتفاقات پس از آن، باعث شد تا در نیمه ابتدایی اردیبهشت ماه، حدود ۳۱۸ هزار رزومه ارسالی در پلتفرم جاب ویژن ثبت شود.

پیش از این، رکورد این پلتفرم ثبت ۲۱۲ هزار مورد رزومه در یک روز، بوده که ثبت رکورد جدید، افزایش ۵۰ درصدی را به همراه داشته است.

البته که ثبت این آمار نشان می دهد که سیل بیکاری در کشور شدت گرفته است؛ قطع اینترنت، رکود اقتصادی و از بین رفتن بسیاری از کسب و کارها در جنگ، باعث بیکاری شهروندان و تمایل به ثبت رزومه در پلتفرم شده است، کاهش تقاضا برای استخدام در شرکت ها و ادارات هم از طرف دیگر، به افزایش این درخواست دامن زده است.

باید منتظر ماند و دید که اتفاقات پیش رو صلح یا ادامه جنگ، تا چه قدر می تواند به تاثیر پلتفرم های کاریابی در کشور کمک کند.

ماندیم و حاصل آن جلسات شد «جاب ویژن». دغدغه بازار کار داشتیم. می دیدیم بسیاری از افراد در مسیر شغلی اشتباه قرار گرفته اند و استعداد هایشان هدر می رود. می خواستیم حلقه اتصال کار جو و کارفرما باشیم. سال ۹۵ رسماً کار را آغاز کردیم.

رقابت در آن حوزه سخت نبود؟

چرا؛ خیلی هامی گفتند در میان پلتفرم های شناخته شده، دیده نمی شوید. سرمایه بزرگی هم نداشتیم و بایک سرمایه گذاری که مثل فرشته بود کار را آغاز کردیم. اما آهسته و پیوسته جلورفتیم و از سال ۹۹ حتی خودمان سرمایه گذار کسب و کارهای جدید شدیم. امروز «گروه جاب ویژن» شکل گرفته است.

شکست هم داشتید؟

بسیار. بارها سرویسی را با تصور درآمد بالا راه اندازی کردیم اما بازار آن گونه که فکر می کردیم نبود و حتی تصمیم گرفتیم رایگان ارائه اش کنیم. مسیر پر از آزمون و خطا بود. فهمیدیم ایده فقط ۲۰ درصد ماجراست و ۸۰ درصد، اجرای درست است.

امروز جاب ویژن کجاست؟

اکنون بزرگ ترین سهم بازار را در میان پلتفرم های تخصصی این حوزه داریم. بیش از ۱۳۰ هزار سازمان احراز هویت شده از خدمات ما استفاده کرده اند. ۵ میلیون کارجو داریم که سالانه حدود ۱.۵ میلیون نفرشان فعال اند.

در کنار پلتفرم اصلی، نرم افزار «کندو» برای مدیریت فرایند جذب و استخدام، ماژول «نبض سنج» برای سنجش تعلق سازمانی، پلتفرم «میرانا» برای جذب مدیران ارشد، برگزاری نمایشگاه های کار در شهرها و دانشگاه ها و همچنین سرمایه گذاری در «مکتب خونه» را در سبد فعالیت هایمان داریم تا مسیر آموزش تا اشتغال را تسهیل کنیم.

خودتان را موفق می دانید؟

من خوشحالم. عمیقاً باور دارم لطف خداوند در این مسیر همراه من بوده است. آدم های خوبی کنارم بودند؛ از معلمان نیکان تا شرکایم: هادی محمدآبادی، امیرحسین آرانی و سجاد گلی. هر کدام نقشی جدی در رشد جاب ویژن داشتند.

امروز حالم خوب است. کسب و کارم را با هیچ کسب و کاری عوض نمی کنم. شش ماه پیش یکی از کارجویان برایمان نوشت شغل مورد علاقه اش را پیدا کرده و در پایان نوشته بود: «خدا خیرتان بده؛ کاری که می کنید از صد حج بالاتر است.»

این جمله هیچ وقت از ذهنم پاک نمی شود.

سالانه حدود ۱۲۰ هزار نفر از طریق پلتفرم ما شغل پیدامی کنند و زندگی شان تغییر می کند. همیشه به همکارانم می گویم: با هر هشت ساعت کاری شما، حدود ۴۰۰ نفر شغل تازه پیدامی کنند. آیا کاری ارزشمندتر از این می توان یافت؟

پس باید تمام توان مان را بگذاریم تا این اثرگذاری هر روز بزرگ تر و عمیق تر شود.

حمید نیکخواه آزاد، بیش از ۵۰ سال است که درس می‌دهد
او معلمی را زندگی می‌کند



آقای نیرزاده من را به نیکان دعوت کرد

لیلا شوقی

همه چیز از مدرسه علوی شروع شد؛ از جایی که «آب، بابانان داد» را آموخت و نوشتن فارسی را یاد گرفت. می‌گوید: «مرحوم علامه از بستگان ما بودند و به همین دلیل در مدرسه علوی درس خواندم.» اما آن روزها نمی‌دانست ورود به آن مدرسه، مسیر زندگی‌اش را برای همیشه تغییر خواهد داد؛ هم زندگی خودش را و هم بعدها زندگی فرزندانش را.

حمید نیکخواه آزاد حالا بیش از نیم قرن است که با مهر معلمی شناخته می‌شود. بیش از ۵۰ سال در مدرسه نیکان درس داده و هنوز هم، با وجود عبور از ۷۰ سالگی و موهای سپید، هر روز با همان عشق سال‌های نخست وارد مدرسه می‌شود. از نخستین سال‌های تأسیس نیکان در این مدرسه حضور داشته، همان‌جا استخدام شده، همان‌جا بازنشسته شده و باز هم همان‌جا مانده است. خودش می‌گوید: «من به بچه‌ها فقط درس نمی‌دهم؛ کنار خانواده‌ام هستم تا الفبای زندگی را با هم مرور کنیم.»

برای بسیاری از دانش‌آموزان دبستان نیکان، چند تصویر مشترک وجود دارد: حیاط بزرگ و دلنشین مدرسه، معماری خاص ساختمان و آقای نیکخواه آزاد که از همان سال‌های اول، پای تخته می‌ایستاد درس می‌داد.

از علوی تا نیکان

بازگشت؛ این بار در دبستان نیکان که تازه تأسیس شده بود. «از طرف معلم‌هایم و مرحوم نیرزاده دعوت شدم تا در نیکان تدریس کنم.»

در نیکان تقریباً همه مقاطع ابتدایی را تجربه کرده است؛ علوم، ریاضی و ادبیات تدریس کرده و مدتی هم معاون مدرسه بوده است. همان‌جا به استخدام آموزش و پرورش درآمد و همان‌جا نیز بازنشسته شد.

مدرسه نه، خانواده

وقتی از دانش‌آموزانش صحبت می‌کند، صدایش جوان می‌شود و لبخند از صورتش کنار نمی‌رود. می‌گوید: «رابطه ما با بچه‌ها رابطه معلم و دانش‌آموز نیست؛ شبیه رابطه پدر و فرزند است.»

بسیاری از شاگردان دیروزش امروز همکارانش هستند. برخی دیگر، فرزندان و حتی نوه‌هایشان را به نیکان سپرده‌اند. ارتباط دانش‌آموزان با مدرسه پس از فارغ‌التحصیلی قطع نمی‌شود؛ عده‌ای به عنوان معلم به مدرسه برمی‌گردند، چون سال‌ها در همین فضا رشد کرده‌اند و با روح مدرسه آشنا

حمید نیکخواه آزاد متولد سال ۱۳۲۸ در تهران است. خودش از پیوند سرنوشتش با دو مدرسه علوی و نیکان چنین می‌گوید: «آقای علامه کرباسچیان از بستگان ما بودند و پدرم به همین دلیل مرا که فرزند ارشد خانواده بودم، در مدرسه علوی ثبت‌نام کرد.»

سال ۱۳۴۶، زمانی که دیپلم گرفت و خود را برای ورود به دانشگاه آماده می‌کرد، پیشنهادی غیرمنتظره دریافت کرد: «آقای علامه و چند نفر از معلم‌ها از من دعوت کردند در مقطع اول ابتدایی تدریس کنم.» برای جوانی ۱۸ ساله، چنین اعتمادی اتفاق کوچکی نبود. او این فرصت را پذیرفت؛ هم برای کنکور درس می‌خواند و هم زیر نظر معلمانش، معلمی را یاد می‌گرفت.

سال بعد در مدرسه عالی پارس، رشته شیمی پذیرفته شد. چهار سال دانشجو بود و اگرچه از تدریس فاصله گرفت، ارتباطش با مدرسه و معلمان قطع نشد. پس از فارغ‌التحصیلی، در سال ۱۳۵۱، دوباره به فضای آموزش

۵۳ سال معلمی

نیکخواه امروز ۷۶ سال دارد و پس از حدود ۵۳ سال تدریس، همچنان در مدرسه حضور دارد؛ اکنون در دبیرستان نیکان خوشنویسی درس می‌دهد. بیش از نیم‌قرن، هر روز صبح زود بیدار شدن و تا عصر در مدرسه ماندن، برای بسیاری خسته کننده به نظر می‌رسد. اما وقتی از او می‌پرسیم خسته نشده، می‌خندد و می‌گوید: «هیچ وقت.»

او باور دارد وقتی عشق پشت یک کار باشد، خستگی معنایی ندارد. می‌گوید: «من معلمی را برای امرار معاش انتخاب نکردم؛ برای لذت بردن انتخاب کردم.»

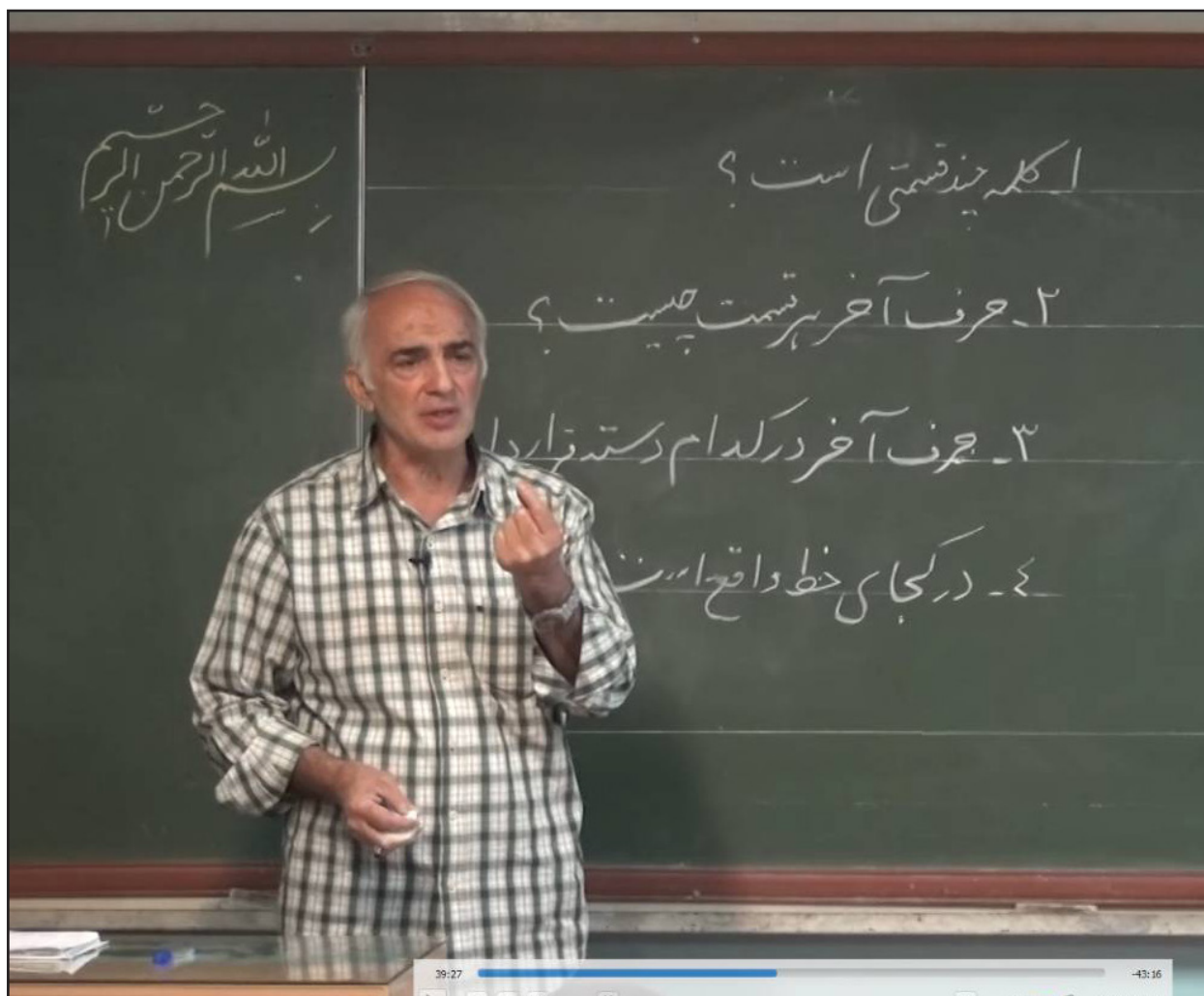
او سختی‌های معیشتی امروز معلمان را انکار نمی‌کند، اما معتقد است اگر علاقه و تعهد در کار باشد، حتی سختی‌ها هم قابل تحمل تر می‌شوند.

نیکخواه آزاد در تمام این سال‌ها نه فقط تدریس کرده، بلکه معلمی را زندگی کرده است؛ با همان شوق روز اول، با همان احترام به تخته سیاه و با همان ایمان به اینکه آموزش فقط انتقال درس نیست، بلکه ساختن انسان است.

این پیوند حتی به مناسبت‌های شخصی هم کشیده می‌شود. نیکخواه می‌گوید: «برای مراسم ازدواج شاگردانم بارها دعوت شده‌ام. حتی گاهی خانواده عروس برای تحقیق درباره داماد به مدرسه مراجعه می‌کنند. آن‌ها می‌دانند نیکان فقط مدرسه نیست؛ یک خانواده است.»

مدرسه برای خودش هم خانه دوم است. یکی از پسرانش در نیکان تحصیل کرده و پس از فارغ‌التحصیلی در رشته علوم تربیتی، اکنون حدود هشت سال است که در همین مدرسه معلم است. «من در تصمیم‌های دخالتی نکردم. انتخاب خودش بود و حالا از معلمان موفق مدرسه است.»

نیکان برای او حلقه‌ای از پیوندهای عمیق انسانی است. بهترین دوستش، جلالی‌فر، هم‌کلاسی دوران علوی و هم‌کار سال‌های طولانی نیکان است. آن‌ها سال ۴۶ با هم فارغ‌التحصیل شدند، با هم به دانشگاه رفتند و بعدها سال‌ها در نیکان کنار هم تدریس کردند. دوستی‌ای که به گفته نیکخواه، از دل مدرسه شکل گرفت و ماندگار شد.



کسب و کارهای کوچک را بهتر می توان توسعه داد

نور ملایمی روی کاناپه تابیده است. دیوارهای روشن با قفسه های کتاب و چند قاب عکس تزئین شده اند. وسایل به رنگ های گرم و روشن اند و چند گلدان با برگ های بزرگ، طراوتی خاص به فضا داده اند. دفتر کار بیشتر شبیه مطب یک روان شناس است؛ آرام و صمیمی.

محمدسعید زواریان، مردی با قامتی متوسط و موهای سیپید، به استقبال می آید. فارغ التحصیل دوره ۱۰ مدرسه نیکان است؛ روان کاو و مشاور که به مدیران سازمان ها مشاوره سیستم سازی و توسعه می دهد؛ نوعی از مشاوره که در ایران کمتر شناخته شده است. ۵۵ سال دارد و دغدغه اش «توسعه سازمان» است. به همین دلیل، با وجود دکترای مدیریت منابع انسانی، در مقطع کارشناسی ارشد روان شناسی اجتماعی خوانده تا بتواند با تلفیق دانش مدیریت و روان شناسی، به سازمان ها کمک کند.



لیلا شوقی

آغاز راه

انرژی زیادی داشتم و در زمین فوتبال بهترین خودم رو میافتم، تنبیه سختی بود؛ اما امروز هدف معلمم را درک می کنم.»

پس از فارغ التحصیلی در رشته مدیریت منابع انسانی دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد. هم زمان به تدریس قرآن در دبستان نیکان مشغول شد و دو سال معلم قرآن بود. معلمی را ادامه داد و حدود ۹ سال در مدرسه روزبه فعالیت کرد؛ حتی خدمت سربازی اش را نیز در یکی از مدارس گذراند.

طعم مدیریت

در کنار تدریس، تحصیلش را ادامه داد و به واسطه پایان نامه دانشجویی، وارد شرکت ایران خودرو شد و ابتدا

داستان زواریان از سال ۵۶ شروع می شود؛ زمانی که در کلاس اول دبستان وارد مدرسه نیکان شد. از خاطرات دوران مدرسه با شوق یاد می کند:

«آقای علی جلایی فر در سه سال راهنمایی معلم راهنمایمان بود و ریاضی و احکام و دینی هم درس می داد. رابطه نزدیکی با او داشتم و تأثیر زیادی بر زندگی اخلاقی و دینی ام گذاشته.»

اردوهای سد لتیان و شمال از خاطرات خوش اوست، هر چند خاطره تلخ هم دارد:

«یک روز آقای جلایی گفت نمرات آن طور که انتظار داریم نیست و یک هفته از بازی محروم کرد. برای من که

به عنوان کارشناس وبعد مدير ميانى فعاليت كرد. تجربه اى متفاوت كه نگاهش را تغيير داد:

«تدريس در نيكان و روزه به مثل شنا در حوض آب شيرين بود؛ اما ايران خودرو برآى من مثل دريا بود، با آب شور. فضاى رقابتى و روابط پيچيده ابتدا برايم سخت بود.»

همين تجربه، بذر دغدغه اى تازه را در ذهنش كاشت: اصلاح شيوه هاى مديرى و بهبود سازمان ها.

عملى كردن دغدغه ها

پس از چند سال تجربه مديريت اجرايى در ايران خودرو، پتروشيمى و شركت هاى بزرگ شبه دولتى، تصميم گرفت نوع همكارى اش را با سازمان ها عوض كند. در مقطعى هم زمان مدير منابع انساى سه شركت بود. به اين نتيجه رسيد كه بسيارى از كسب و كارهاى كوچك به ساختار درست منابع انساى نياز دارند، نه صرفا يك عنوان سازمانى. او در سازمان هاى شبه دولتى و خصوصى فعاليت كرد، سيستم ها و ساختارهاى متعددى را بهبود داد. امروز به عنوان مشاور و منتور مديران فعاليت مى كند و معتقد است: «برآى رشد كسب و كار، بايد كليت سازمان راديد و اصلاح كرد.»

به باور او، سازمان هاى دولتى به سختى اصلاح پذيرند، اما كسب و كارهاى كوچك و متوسط خصوصى ظرفيت بالايى دارند:

«خيلى از شركت هاى خصوصى منابع دارند، اما دانش مديريتى و سيستمى كافى ندارند. با اصلاح نگرش و ساختار مى توان آن ها را توسعه داد.» او تا كنون به پيش از ۱۳۰ سازمان و شركت مشاوره داده است.

كشف مسير تازه

زواريان در برخى پروژه ها موفق نبود و همين ناكامى پرسشى تازه ايجاد كرد: «چرا برخى كسب و كارها حتى با مشاوره علمى هم بهبود پيدانمى كنند؟»

پاسخ اين سوال او را به حوزه روانكاوى سازمان رساند. به اين نتيجه رسيد كه بسيارى از مسائل سازمانى، ريشه در ويژگى هاى روانى و شخصيتى مديران دارد؛ ويژگى هاى كه گاه از كودكى شكل گرفته اند. همين شد كه در دهه پنجاه زندگى دوباره كنكور داد و روان شناسى اجتماعى خواند. او معتقد است روان شناسى صنعتى كه بيشتر رايج است، به تنهائى كافى نيست و روانكاوى سازمانى كه در اروپا بيشتر رايج است، بهتر مى تواند به بهبود سازمان ها كمك كند.

«سال هاى است كه مشغول آموختن و پياده كردن اين رويکرد هستم؛ كمك مى كنم مديران ضعفاى روانى و شخصيتى خود را بهتر بشناسند و سبك مديريتى منحصر به فرد خودشان را بيانند.»

لبخند عميقى بر لبش مى نشيند؛ از اينكه در مسير دغدغه جوانى اش قدم بر مى دارد.

مشاوره تا ۸۰ سالگى

زواريان همچنان در حال يادگيرى است و آموزش را ميراث فضاى نيكان مى داند:

«وجه مشترك بسيارى از فارغ التحصيلان نيكان، اهميت دادن به آموزش است. حتى صاحبان كسب و كارهاى غير آموزشى هم دغدغه آموزش نيروى انساى دارند و اين به تجربه خوب دوران مدرسه بر مى گردد.»

حالا با موهائى سپيد، همچنان پرنرژى است. مى گويد روزى تصميم داشته تا ۷۰ سالگى كار كند، اما وقتى ديد بعضى از سياستمداران جهان در دهه هشتاد زندگى تازه وارد مبارزات انتخاباتى مى شوند، تصميمش عوض شد:

«مى توانم تا ۸۰ سالگى كار كنم و به توسعه مديران و كسب و كارها كمك كنم.»

و به نظر مى رسد اين مسير، برآى او نه فقط يك شغل، كه رسالتى شخصى است.



روایت مرتضی مروی مدیر عامل برند «هفتا»
دانش آموخته دوره ۳۶ نیکان از یک کسب و کار هنرمندانه



هفتا

از تولد تا زندگی

لیلا شوقی

نامش را گذاشته اند «هفتا»: برندی که محصولاتش ریشه در هنر، فرهنگ و تمدن ایران زمین دارد. عدد هفت، خود یادآور هنر و زیبایی است و در اینجا، بهانه‌ای شده برای گردهم آوردن دست‌سازهای هنرمندان ایرانی در یک ویتترین واحد. پشت این فروشگاه هنری اما، یک کسب و کار خانوادگی ایستاده است؛ خانواده مروی و پسرشان، مرتضی، که امروز مدیر عامل این مجموعه است.

مرتضی مروی هنوز به دهه سوم زندگی‌اش نرسیده؛ ۲۹ سال دارد و فارغ التحصیل دوره ۳۶ مدرسه نیکان است. کارشناسی ارشد علوم ارتباطات را از دانشگاه تهران گرفته و همین دانش دانشگاهی، حالا به کمکش آمده تا برندسازی هفتا را با نگاهی حرفه‌ای پیش ببرد؛ برندی که می‌خواهد صدای هنر ایران را، چه در داخل کشور و چه فراتر از مرزها، به گوش مخاطبان برساند.

از نیکان تا هفتا

مروی متولد سال ۱۳۷۵ است و از پیش دبستانی وارد مدرسه نیکان شد. تا پایان دوره راهنمایی در نیکان ماند، اما برای انتخاب رشته علوم انسانی، ناچار شد در مقطع دبیرستان مدرسه‌اش را تغییر دهد:

«آن زمان نیکان رشته علوم انسانی نداشت و مجبور شدم برای ادامه تحصیل به مدرسه دیگری بروم.»

با این حال، تأثیر نیکان در زندگی‌اش ماندگار شد. از معلمانی چون آقایان هاشمی، داوودی، ارکان و هنردوست یاد می‌کند؛ معلمانی که به گفته خودش، نقش مهمی در تقویت علاقه‌اش به نوشتن و رشد فکری‌اش داشتند.

ارتباطش با نیکان هیچ‌گاه قطع نشد. حتی در دوران دانشجویی، به صورت نیمه وقت در مدرسه تدریس کرد و امروز نیز در انجمن پژوهشگران نیکان، کلاس‌های رسانه برگزار می‌کند.

اینجا «هفتا» ست

ریشه‌های هفتا به هلدینگ «سیم‌آرا» بازمی‌گردد؛ مجموعه‌ای که حدود ۲۵ سال در حوزه تبلیغات محیطی و برندینگ فعالیت داشته است. از سال‌های ۹۷-۹۸ تصمیم گرفتند وارد حوزه صنایع دستی شوند و نتیجه این تصمیم،

تولد برندی تازه بود: «هفتا».

هر حرف این نام، معنایی نمادین دارد:

«ه» از هنر، «ف» از فرهنگ، «ت» از تمدن و «الف» نشانه ایران.

برند از ابتدا با این نگاه شکل گرفت؛ ارائه تصویری شایسته از فرهنگ و هنر ایران زمین، از طریق صنایع دستی و دست‌سازهای اصیل ایرانی.

برای راه‌اندازی برند، تیم‌های پژوهشی و ایده‌پردازی شکل گرفتند و استانداردهای کیفی فروشگاه تدوین شد. نخستین شعبه در طبقات اول و دوم برج میلاد تهران، در فضایی حدود سه هزار متر مربع راه‌اندازی شد. همه چیز آماده افتتاح بود که اتفاقی پیش‌بینی نشده، مسیر را تغییر داد.

تولد در سایه کرونا

اواخر سال ۱۳۹۸، هم‌زمان با افتتاح فروشگاه، ویروس کرونا شیوع پیدا کرد. فروشگاه تازه تأسیس، پیش از آنکه فرصت تثبیت پیدا کند، ناچار به تعطیلی شد.

مروی می‌گوید: «هفتا تازه متولد شده بود و توان مقابله با آن شرایط را نداشت. اما نگذاشتیم برند متوقف شود.»

در دوران تعطیلی، تمرکز بر شناسایی و جذب هنرمندان گذاشته شد. تا سال ۱۴۰۰، بزرگ‌ترین شبکه

سال ۱۴۰۲، صادرات محصولات به آلمان و چین آغاز شد؛ گامی مهم برای معرفی هنر ایرانی در بازارهای بین‌المللی.

تفکر معلمان در کسب و کار

هفتا فقط یک فروشگاه نیست؛ تلاشی است برای عرضه شایسته هنر ایرانی. بسته‌بندی فاخر، روایت‌گری درباره هر اثر، معرفی هنرمند و ارائه در بستری مناسب، بخش مهمی از استراتژی برنداست.

مروی از «مدرسه هفتا» به عنوان مغز متفکر مجموعه یاد می‌کند و می‌گوید:

«اگر فعالیت اقتصادی ریشه در آموزش اصولی و کاربردی داشته باشد، احتمال موفقیتش بسیار بیشتر است.»

او باور دارد نگاه آموزشی و «تفکر معلمان» در مدیریت هفتا، ریشه در سال‌های تحصیلش در نیکان دارد؛ تجربه‌ای که به او آموخت رشد پایدار، بدون آموزش و انتقال دانش، ممکن نیست.

برای مرتضی مروی، هفتا فقط یک کسب و کار خانوادگی نیست؛ فرزندی است که باید بزرگ شود، هویت پیدا کند و هنر ایران را با صدایی رسا روایت کند.

تأمین‌کنندگان صنایع دستی در قالب هفتا شکل گرفت؛ شبکه‌ای از هنرمندان پیشکسوت و جوان که آثارشان با استانداردهای کیفی مشخص عرضه می‌شد.

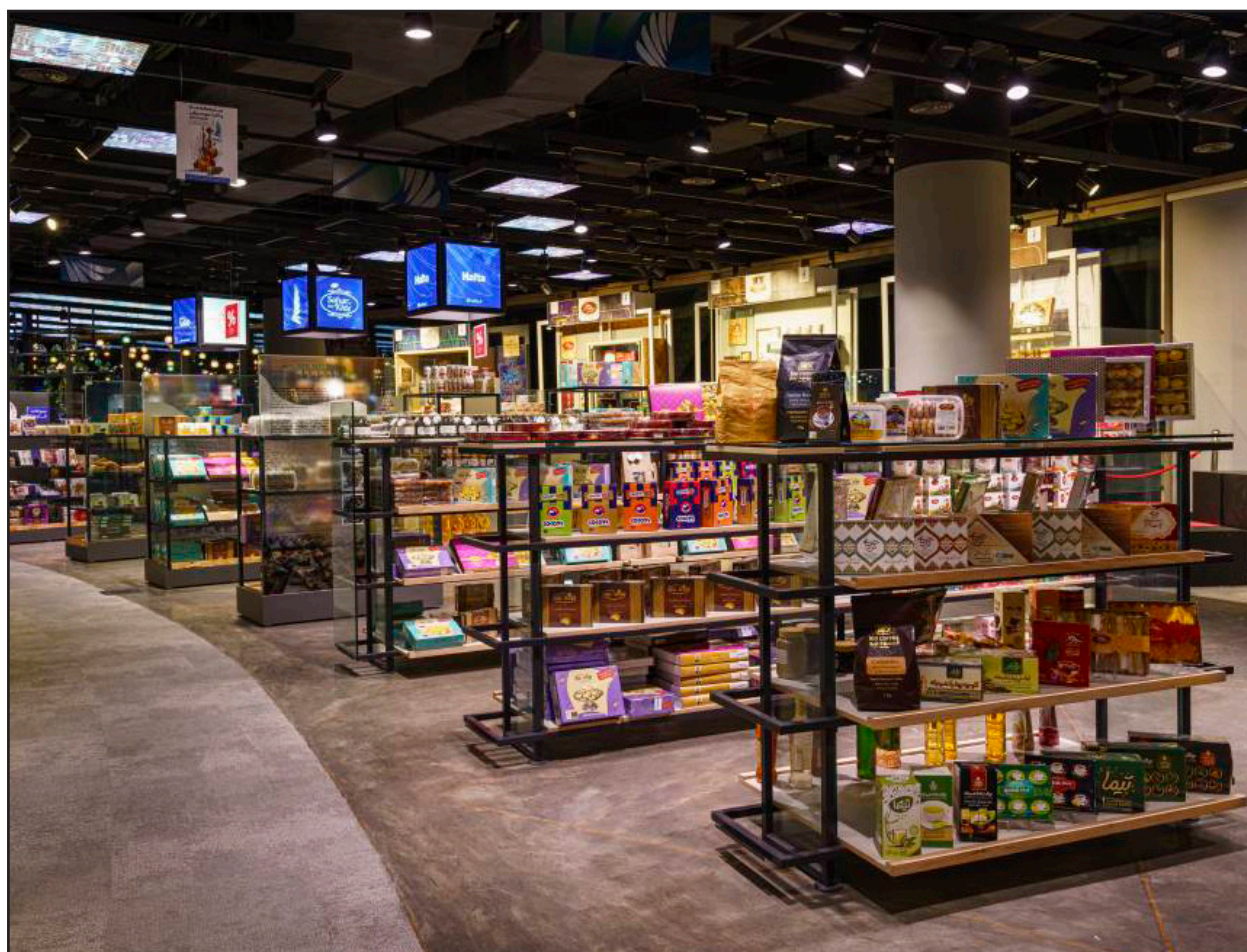
مروی معتقد است هنرمندان در تلاطم‌های اقتصادی، بیش از بسیاری از اقشار آسیب می‌بینند و همین نگاه، به نوعی مسئولیت اجتماعی برای هفتا ایجاد کرده است.

همراهی ۳۸۷ هنرمند

اگرچه عمر هفتا هنوز به ده سال نرسیده، اما مسیر رشد خود را ادامه داده است. در سال ۱۴۰۰ «مدرسه هفتا» برای آموزش تخصصی هنر راهاندازی شد و در سال ۱۴۰۲ نیز بخش طراحی و تولید هدایای سازمانی به فعالیت‌های برند افزوده شد.

مروی می‌گوید: «تلاش کردیم زنجیره ارزش را کامل کنیم؛ از آموزش هنرمند تا طراحی، تولید و فروش به مشتری نهایی.»

امروز بیش از ۳۸۷ هنرمند و تولیدکننده با هفتا همکاری دارند. محصولات متنوعی از معرق، منبت، خاتم، میناکاری، قلم‌زنی و فیروزه‌کوبی گرفته تا ترمه‌دوزی، گلیم‌بافی، چرم، زعفران و شیرینی‌های سنتی در این برند عرضه می‌شود.

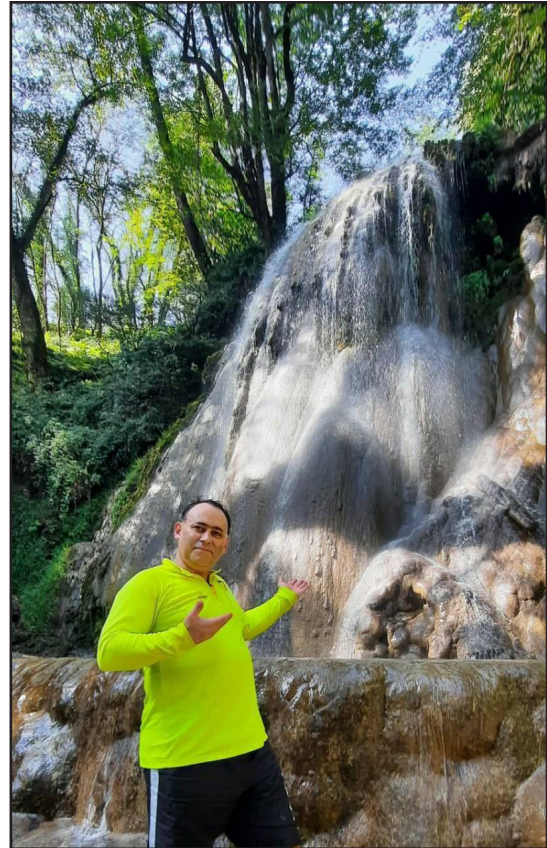


گفت و گو با محمد اعرابی مقدم، دانش آموخته دوره ۱۷ نیکان
پزشک متخصص اورولوژی و مسئول کار گروه گردشگری کانون دانش آموختگان مدرسه نیکان

شاید وزیر گردشگری می شدم!

نرگس خانعلی زاده

گاهی از تجربه بیماری های مراجعانش می گوید و گاهی هم ذهن مان را می برد در دل کوه ها و آبشارها؛ جایی که محمد اعرابی مقدم، کمترین و کوتاهترین زمان های فراغتش را هم آنجا می گذارند؛ در دل طبیعت! این همه آن چیزی است که فارغ التحصیل دوره هفدهم مدرسه نیکان برایمان تعریف می کند. محمد اعرابی مقدم، متولد بهمن ۵۷ است؛ یعنی بیشتر از چهل و چند سال است که زندگی اش را در لایه لای درس و کتاب و فعالیت های جانبی مدرسه و دانشگاه و از همه مهم تر، سبزی و پاکی طبیعت ایران و جهان گذرانده است. با وجود فعال بودنش در موضوعات حاشیه ای و جنبی دوران تحصیل، از انجمن ها تا اردوها و ... اما در سال های پایانی دوران تحصیلش، کنکوری نبوده است که شرکت کند و رتبه نیاورد و قبول نشود؛ «بین چند راهی مانده بودم که کدام رشته را انتخاب کنم؟! این را خودش می گوید و ادامه می دهد که بین معماری و پزشکی و مهندسی برق و عمران که قبول شده بود، نهایتاً تصمیم می گیرد پزشک شود و شد! یک پزشک متخصص اورولوژی که بیشتر از آنکه حرفی درباره کلیه و بیماری هایش بزند، مدام از سفرهایش می گوید. سفرهایی که هنوز او را به مدرسه نیکان وصل نگه داشته است! حالا او مسئول کار گروه گردشگری کانون فارغ التحصیلان نیکان است؛ جایی که باعث می شود همچنان، هم دوره ای های آن سال های مدرسه، همدیگر را در میان طبیعت و بلندی کوه و پای آبشارها ببینند.



بسیاری از داوطلبان پس از کنکور، مجبور به انتخاب سربازی می شدند، اما من هر کنکوری که شرکت کردم قبول شدم و در نهایت هم پزشکی را انتخاب کردم.

پزشکی همان علاقه بچگی تان بود؟

راستش را بخواهید، صددرصد این طور نبود! اما پدر من پزشک بود و به طور کلی فرهنگ و فضای خانه و خانواده من را به سمت انتخاب پزشکی سوق می داد و همه من را تشویق به انتخاب پزشکی می کردند. این در حالی است که از همان دوران نوجوانی و جوانی، علاقه من به حوزه طبیعت گردی و اکوتوریسم بود. جالب است که یکی از انگیزه های بیرونی من برای انتخاب رشته پزشکی، این بود که همه می گفتند با پزشک شدن و فعالیت های علمی و انتشار مقاله، فرصت

آقای دکتر، کمی از تجربه سال های تحصیل تان در مدرسه نیکان بگویید؛ شما ذاتاً یک دانش آموز درس خوان بودید یا فضای مدرسه نیکان این روند را تقویت کرد؟

نمی توانم منکر این موضوع شوم که من در همان دوره های دبستان و راهنمایی رازی هم بچه درس خوانی بودم، اما طبیعتاً با ورود به دبیرستان نیکان، این روند در پیشرفت من تثبیت شد و به اوج خودش رسید. من کنکور تجربی را بار تبه ۱۰۰ قبول شدم، در حالی که دانش آموز ریاضی بودم؛ این در حالی است که در کنکور تجربی، اکثر افراد ریاضیات را پایین می زنند و من آن سال توانستم ریاضیات را با درصد ۸۶٪ و زبان انگلیسی را ۱۰۰٪ پاسخ بدهم. در آن مقطع زمانی،

بیشتری برای سفر به دور دنیا و سفرهای داخلی و خارجی پیدا خواهیم کرد. گاهی با خودم فکر می‌کنم اگر همانند مادرم، رشته جغرافیا را تا مقطع دکترا می‌خواندم و در زیر شاخه اکوتوریسم و گردشگری فعالیت می‌کردم، شاید امروز مسیر متفاوتی داشتم و وزیر گردشگری ایران بودم. اما در نهایت، تعهد به مسیر انتخاب شده غالب شد و من دوره هفت‌ساله را گذراندم و تخصص کلیه را انتخاب کردم.

اما خب این‌طور که من می‌دانم، شما امروز مسئول کارگروه گردشگری مدرسه نیکان هستید و بسیار اهل طبیعت و سفر؛ یعنی پزشکی، منافاتی با علاقه‌تان نداشت و توانستید آن را هم ادامه بدهید!

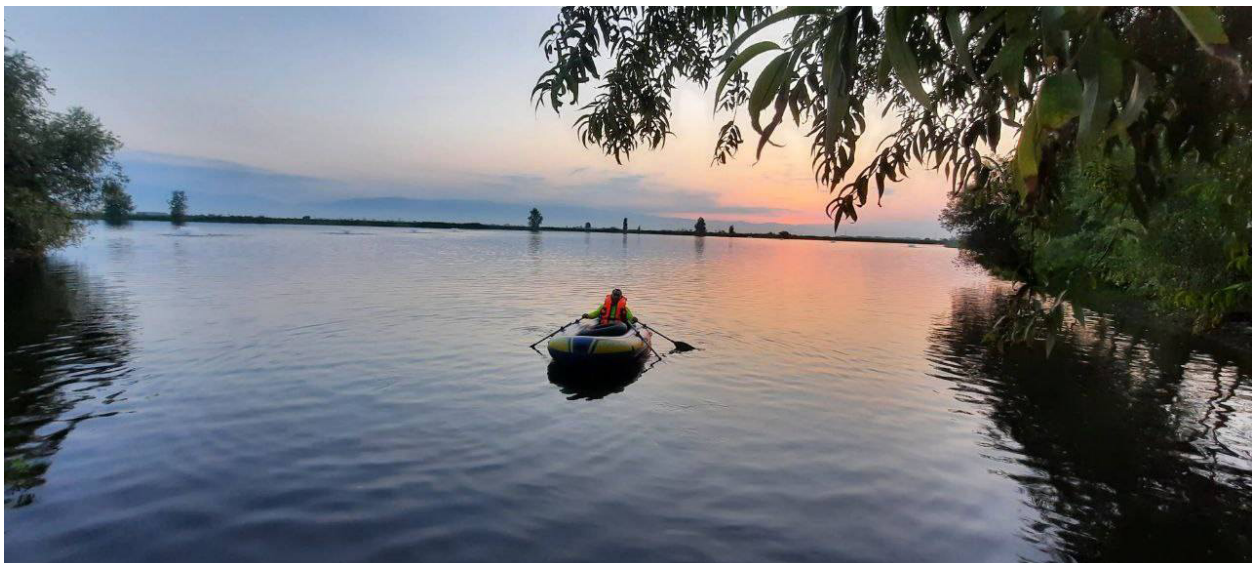
بله همین‌طور است. ورود به دبیرستان نیکان و آشنایی با هم‌دوره‌ای‌های خوبی مثل آقای عبدالرضا کاشانی‌نیا و احمدرضا ترابی، سبب تشویق من به کار گروهی بیشتر و درس خواندن منسجم‌تر شد. در دوره دانشگاه هم این روند ادامه پیدا کرد. بدیهی است که تحصیل در رشته پزشکی، به صرف زمان بسیار زیادی نیاز دارد. آن روزها، من از صبح تا عصر در دانشگاه بودم و بعد از آن هم برای موفقیت در امتحانات، باقی زمان از روز را باید حجم عظیمی از منابع را مطالعه می‌کردم. اما نکته اینجاست که من از هر فرصت آزادی استفاده می‌کردم. آن شور اولیه من به طبیعت‌گردی، هرچند درگیر کتب قطور پزشکی شده بود، اما خاموش نشد. من همیشه سعی کردم از وقت‌های خالی‌ام، هرچند کم، برای فعالیت‌های هدفمند، چه در دانشگاه و چه در طبیعت، استفاده کنم. همین حالا هم روزهایی که در مطب و بیمارستان نیستم، خودم را به طبیعت می‌رسانم.

در حال حاضر، نقش شما در کارگروه گردشگری دانش‌آموختگان نیکان چه است؟

در کارگروه گردشگری نیکان، به اتفاق آقای دکتر حقیقت‌خواه، استاد رادیولوژی دانشگاه شهید بهشتی و سایر دوستان، طرح‌هایی که به کارگروه معرفی می‌شود یا در فضای مجازی توسط گروه‌های گردشگری دیگر مطلع می‌شویم بررسی کرده و در صورت مهیا بودن شرایط و استقبال دوستان فارغ‌تحصیل، به صورت گروهی و یا مشترک اجرا می‌کنم. با توجه به مشغله کاری افراد، شرکت در این برنامه‌های روح نواز و مفرح و جذاب را به همگی فارغ‌تحصیلان پیشنهاد می‌کنیم. ما در فضای تلگرام و در پیام‌رسان بله، یک گروه گردشگری ۲۳۰ نفره هم داریم که علاقمندان به فراخور حال خود در آن حضور فعال دارند و انواع پست‌های طبیعت‌گردی راجع به استان‌های مختلف و کشورهای مختلف و همچنین عکس‌های برنامه‌های طبیعت‌گردی و یا سفرهای خود را در آن به اشتراک می‌گذارند. تقریباً هفته‌ای یا ماهی یک‌بار، جمعی حدوداً ده تا پانزده نفره از این کارگروه، جاذبه‌های طبیعی تهران و اطراف آن و همچنین مناطق شمالی کشور را به صورت علمی و بر اساس مستنداتی که پیش از این در سایت‌ها و کتاب‌های گردشگری، همچون کتاب جاذبه‌های جاده هراز و جاده فیروزکوه منتشر شده، کاوش می‌کنیم؛ البته که تمرکز ما بیشتر در فصل بهار است.

پس با این اوصاف، اگر بخواهیم جاذبه‌ای برای نوروز و فصل بهار به ما پیشنهاد بدهید، پیشنهادهای جذابی برایمان خواهید داشت!

مناطقى مانند آبشار ییلاقی فشم، هفت‌آبشار بابل، آبشارهای امامزاده داوود و آبشار سنگان که بلندترین آبشار استان تهران و جزو چند آبشار مرتفع کشور است، می‌توانند گزینه‌های دلنشینی برای طبیعت‌گردی‌هایی با مسافت‌های نزدیک در ایام مختلف به‌ویژه فصل بهار باشند.



داخلی امروز، یک ضرورت فرهنگی و اقتصادی است.

خاص ترین و هیجان انگیز ترین طبیعتی که تا به حال تجربه کرده اید، کجا بوده است؟

غار گل زرد پلور! مسیر رسیدن به قله این غار که گل های زردی بسیار زیبایی دارد، خیلی هیجان انگیز و متفاوت از سایر مسیرها است. در این مسیر، دره ای وجود دارد که به دلیل بارش باران، پر آب می شود و دهانه غار را می پوشاند. برای عبور از این دهانه، لازم است که اول به شکل خوابیده و دراز کش، کشان کشان از آن بگذری؛ بعد که وارد شدی، باید با سر خم و به شکل پا مرغی رد شوی تا سرت به جایی نخورد. بعد تازه پانزده متر جلوتر می توانی بلند شوی و گرد و خاکت را بتکانی و عمودی راه بروی تا بررسی به یک حفره گرد. دوسوم آخر غار صدای آبشار می آید؛ آب از زیر پایت رد می شود. یک جا نردبان گذاشته اند و با طناب باید بری بالا. در این مسیر، آدرنالین زیادی در بدنت ترشح می شود. غار خطرناکی نیست ولی واقعاً جذاب و متفاوت از سایر غارها است. آخرش هم بسیار دیدنی و جذاب است و ارزش تحمل این مسیر پرچالش را دارد.

اما برگردیم به تخصص تان در حوزه اورولوژی؛ به نظر شما، شایع ترین مشکلاتی که در آقایان و خانم ها در حوزه تخصصی خود مشاهده می کنید، چه است؟

به صورت مطلق نمی توان گفت اما یکی از شایع ترین مشکلات در آقایان، بیماری پروستات است. همچنین عفونت های ادراری یک مشکل رایج در هر دو جنس است که به دلیل تأثیر عفونت بر بدن، باعث بی حالی و خستگی مفرط بیمار می شود.



پول و سهولت سفر، شاید بهتر بود که تمرکزمان را بر گردشگری خارجی بگذاریم، اما امروز و با شرایط فعلی، بهترین فرصت برای ایرانگردی است. ما پتانسیل های بی نظیری در کشور داریم که هنوز ناشناخته هستند و نمونه اش در کشورهای دیگر وجود ندارد؛ از سد نفور و قایق سواری در سد برنجستانک مازندران گرفته تا سوار شدن بر قایق های بادی در دریاچه تار و هویر در دماوند یا دریاچه ویستان در گیلان و در نزدیکی امامزاده هاشم رشت و حتی رفتینگ در شهر سامان؛ زیبایی های ایران کم از مقاصد خارجی ندارد و سفر

البته که از طبیعت هایی مثل آبشارهای لواسانات و منطقه رودبار قصران، همچون آبشار ایگل و باغگل و کلوگان و کندعلیا و برگ جهان و همچنین آبشار یخی فشم هم نمی توان به سادگی گذشت.

با توجه به تجربیات شما در رهبری کارگروه گردشگری نیکان، دیدگاه شما درباره سفر در داخل کشور چیست؟ آیا ایران امروز مقصد مناسبی برای کاوش است؟

قطعاً همین طور است. در واقع تا همین ده سال پیش، به دلیل ارزش

اگر قرار باشد به مراجعانتان توصیه‌ای کلی برای پیشگیری از این بیماری‌ها بکنید، آن توصیه چه است؟

مهم‌ترین رفتاری که می‌تواند باعث پیشگیری‌های درازمدت در هر دو گروه شود، نوشیدن آب کافی است؛ آب سالم و با سختی کم، دمنوش‌ها و آبمیوه‌های طبیعی می‌توانند مانع بروز بیماری‌های کلیوی شوند. چنان‌که اگر به دنبال ریشه و علت و چرایی بروز بیماری در بسیاری از افرادی که از سنگ کلیه رنج می‌برند برویم، متوجه خواهیم شد که ریشه اصلی آن در کم‌آبی است.

در حال حاضر، شما وضعیت کشور ایران از نظر پیشرفت در درمان‌های کلیوی و به‌طور کلی، وضعیت سیستم درمانی در حوزه اورولوژی را چگونه می‌بینید؟

می‌توانم بگویم که در حال حاضر و برای درمان بیماران کلیوی، ما هیچ چیز کمتر از سایر کشورها نداریم! در واقع هیچ روش و متد درمانی نیست که در جایی از دنیا انجام بشود که ایران نتواند آن را انجام بدهد. واقعیت این است که ما در رشته اورولوژی، تقریباً هم‌سطح دنیا هستیم و تمامی عمل‌های پیشرفته‌ای که در کشورهای اروپایی و آمریکایی انجام می‌شود، از جمله روش‌های لاپاراسکوپی و پیوند کلیه و ... در ایران نیز با بالاترین استانداردها انجام می‌گیرد. به‌طور کلی باید بگویم که علم موجود در این‌جا، همان علمی است که در دنیا جریان دارد.

و برای حرف آخر؟

دوست دارم یاد کنم از اساتید و معلمان و هم‌کلاسی‌هایی که چند سالی را در کنار هم گذراندیم و در کنار هم رشد کردیم؛ از آقایان نوری، احسانی، گوهری، تهرانی، پیش‌بین، مدرس فتحی، محمدیان، شبستری، اعظم‌پور معلم راهنمای دوره که در ساعات فراغت، بچه‌ها را برای دورهمی به سمت قله دارآباد یا پارک جمشیدیه می‌برد. همچنین از زحمات حاج آقا کاشانی، مدیر دبیرستان، تشکر می‌کنم. همین‌طور هم‌دوره‌ای‌هایی که چهار سال دبیرستان را با هم گذراندیم، مانند آقایان کاشانی‌نیا، سهراب‌پور، ترابی، خیری، مخبری، عبدالحی، رستم‌بیگی، فیاض‌بخش، طباطبایی، خمسی، خراسانچی و سایر دوستانی که در گروه‌های سرود دبیرستان با هم کار جمعی می‌کردیم. یاد آن روزها به خیر و نیکی باد.



گفت و گو با سید وحید ابوالمعالی
وکیل دادگستری و حقوقدان
دانش آموخته دوره ۱۵ نیکان



وکیل روزهای سخت

نرگس خانعلی زاده

خوشرو، دقیق و منظم! این همه آن چیزی است که از یک وکیل دادگستری انتظار داریم و سید وحید ابوالمعالی هم آن را محقق می‌کند. وکیلی که تجربه‌های عجیب و غریبی را از سر گذرانده است؛ او که در سال‌های اولیه مقطع دبیرستان در مدرسه نیکان، فکرش را نمی‌کرد، روزی وکیل شود، در سال‌های اخیر، وکالت پرونده‌های شناخته شده‌ای را بر عهده داشته و دارد که روزی در تاریخ از او یاد خواهند کرد. سید وحید ابوالمعالی، متولد سال ۱۳۵۵ و فارغ التحصیل دوره پانزدهم نیکان در سال ۱۳۷۳ است. حالا بیشتر از سی سال از آخرین روزهای تحصیلش در دبیرستان نیکان می‌گذرد؛ مدرسه‌ای که هنوز و بعد از همه این سال‌ها، به نیکی از آن یاد می‌کند. آقای وکیل این روزها، همه هم و غم و دغدغه‌اش را بر روی رفع مشکلات افراد جامعه گذاشته است؛ گاهی دادخواهی از یک حق ناحق شده و گاهی هم تلاش برای نجات جان آدم‌ها. هر چه که هست، وحید ابوالمعالی، جای درستی ایستاده است! آن جایی که وقتی حرف از وکالت، این شغل خانوادگی‌اش می‌زند، نمی‌توان شور و هیجان پشت صدایش را نادیده گرفت.

چطور شد که از دبیرستان نیکان، سر از راهروهای دادگستری و دفتر وکالت در آوردید؟

مسیر تحصیلی من کمی متفاوت بود. پس از پایان دبیرستان در دانشگاه شهید بهشتی در رشته مهندسی پزشکی تحصیل کردم و مدرک کارشناسی گرفتم؛ در همان سال‌های تحصیل در دانشگاه شهید بهشتی با همسرم آشنا شدم و تمامی مراحل تحصیل را از آن به بعد با هم طی کردیم. باید بگویم که در آن زمان در دبیرستان نیکان رشته علوم انسانی وجود نداشت، بنابراین حقوق انتخاب دوره دبیرستان نبود. در سال‌های بعد، به واسطه فضای حرفه‌ای خانواده همسر که در حوزه وکالت فعالیت داشتند، با استادان و صاحب‌نظران متعددی در عرصه حقوق آشنا شدیم و برخی از این اشخاص مانند آقای دکتر سید علی آزمایش تاثیر ویژه‌ای بر من گذاشتند. این آشنایی‌ها، در کنار علاقه‌ای که به تدریج در من شکل گرفت، ما را به سمت تحصیل در رشته حقوق سوق داد و تصمیم گرفتیم این مسیر را به صورت جدی و در کنار یکدیگر دنبال کنیم. در ادامه، کارشناسی حقوق و کارشناسی ارشد حقوق جزا را از دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد حقوق عمومی را از دانشگاه آزاد اسلامی و در نهایت دکترای حقوق جزا را از دانشگاه تهران دریافت کردم. رشته حقوق مرا به شدت جذب زیبایی‌های انسانی‌اش کرده بود به نحوی که در دوره دکتری حقوقی عمومی دانشگاه علامه طباطبائی وارد و در رشته نهج البلاغه دانشگاه تهران نیز پذیرفته شدم که به دلیل برخی محدودیت‌هایی که برایم ایجاد شد امکان تحصیل و البته ادامه کار به عنوان هیات علمی در دانشگاه آزاد را نیافتیم.

و پس از دریافت پروانه وکالت، وارد عرصه حرفه‌ای شدید؟

بله؛ همین طور است. دفتر وکالتی راه اندازی کردیم که امروز با همسر، پدر همسر و دختر و داماد در آن فعالیت می‌کنیم. شاید برایتان جالب باشد که بدانید از آن زمان تا به امروز، اتفاقات تاریخی بزرگی در کشور رخ داد که من در بسیاری از این حوادث و اتفاقات، به عنوان وکیل حضور داشتم. پرونده‌هایی از جمله حادثه ساختمان پلاسکو، هواپیمای اوکراین، کرسنت و ... از جمله این اتفاقات تاریخی است.

و در حال حاضر تمرکز اصلی فعالیت شما در چه حوزه‌هایی از وکالت و حقوق است؟

در حال حاضر تمرکز من بیشتر بر دعاوی اقتصادی، تجاری و ملکی است. متأسفانه فشارهای اقتصادی سال‌های اخیر باعث افزایش اختلافات مالی میان افراد شده است؛ اختلافاتی که اغلب به پرونده‌های حقوقی و کیفری پیچیده تبدیل می‌شوند. تلاش

ما این است که در چنین دعاوی ای با دقت، بی طرفی و نگاه حرفه ای، حق را به صاحب حق برسانیم و از تشدید تنش ها جلوگیری کنیم. همچنین با توجه به نیاز موجود در این حوزه و بهره مندی از حضور افراد متخصص در دفتر و کالت، ارائه مشاوره حقوقی به شرکت ها و فعالان اقتصادی رانیز در دستور کار داریم و در زمینه تنظیم قراردادها، پیشگیری از اختلافات و مدیریت ریسک های حقوقی به مجموعه های تجاری خدمات ارائه می کنیم.

و خب با توجه به افزایش اختلافات اقتصادی، راهکار شما برای پیشگیری از تبدیل شدن یک اختلاف کوچک به یک دعاوی طولانی مدت چیست؟

من در چنین شرایطی، دوراهکار همیشگی برای اطرافیانم دارم. واقعیت این است که بهترین کاری که در مرحله اول می شود انجام داد این است که مردم پیش از هر اقدامی که می تواند اثر حقوقی داشته باشد، از مشاوره حقوقدانان و وکلا استفاده کنند. تجربه نشان داده است که ما معمولاً با دعاوی ای روبرو هستیم که امکانش وجود داشت که با یک راهنمایی و ملاحظه کوچک حقوقی و با سواد اندکی، از بزرگ شدن و جدی شدن مشکل جلوگیری کرد؛ در حالی که هیچ کدام از طرفین دعا، به سراغ این راهنمایی های حقوقی نرفته اند و حالا با یک اختلاف جدی و مشکل اساسی مواجه شده اند. جالب است بدانید که معمولاً هزینه های مشاوره ها و استفاده از مشاورین حقوقی در چنین شرایطی، هزینه های بسیار پایین و ناچیزی است. این در حالی است که وقتی وارد دعا می شوند، روند رسیدگی به دعا بسیار طولانی است، فرسودگی ایجاد می کند و هزینه های زیادی هم می طلبد که شاید از پس هر کدام از طرفین، بر نیاید. پس چه بهتر که با دریافت مشاوره های حقوقی پیش از تصمیمات جدی، از بروز دعاوهای این چنینی و صرف انرژی و وقت و هزینه گزاف، جلوگیری کنیم.

وراهکار دوم؟

در مرحله دوم، باید دقت داشته باشیم که اگر می خواهند معامله ای انجام بدهند، از نهادهای تسهیل کننده ای مثل داوری استفاده کنند و وارد دادگستری نشوند تا بتوانند اختلافاتشان را سریع تر حل کنند.

از این دعاوی که بگذریم، می رسیم به تکنولوژی امروز! دیدگاه شما در مورد پیشرفت تکنولوژی و هوش مصنوعی، چه است؟ مثلاً اینکه آیاربات وکیل می تواند جایگزین وکیل شود؟

قطعاً تکنولوژی در هر دوره ای و در هر حوزه ای می تواند

مفید باشد. ما خودمان در حال حاضر در دفتر و کالتان و در آن حد و اندازه ای که سوادمان اجازه می دهد، در نوشتن لوایح و جستجو ها و کلیه فعالیت های پژوهشی و صنفی، از هوش مصنوعی استفاده می کنیم. اما خب طبیعتاً، معایبی هم دارد؛ از جمله اینکه امکان فریبنده بودن پاسخ ها وجود دارد. تجربه نشان داده است که هوش مصنوعی در برخی مواقع، به برخی از اسنادی استناد می کند که اسنادهای نادرستی هستند.

به نظر شما، بزرگترین ریسک استفاده از هوش مصنوعی در حوزه حقوق چیست؟

شخصاً فکر می کنم که این ابزار، با وجود همه مزایایش، کمی غیر قابل اعتماد است و باید همه ما بعد از دریافت جواب ها و پاسخ هایش، آن را راستی آزمایی کنیم. در واقع این ابزار، اصولاً مشاور خوبی است ولی همیشه صادق نیست و انگار می خواهد رضایت شما را در پاسخ دادن، جلب کند. بدیهی است که هدف جلب رضایت فرد استفاده کننده، ممکن است کمی خطرناک و به دور از واقعیت به نظر برسد.

اگر قرار باشد، از میان تمام پرونده های تان در این سال ها، یک خاطره تأثیر گذار را تعریف کنید، کدام یک را انتخاب خواهید کرد؟

آنقدر تعداد و تنوع شان زیاد است که انتخاب یک خاطره از میان همه آن ها واقعاً سخت و دشوار است؛ با این حال، همیشه برای من آن دسته از پرونده های قتل غیر عمدی که توانستیم در نهایت رضایت شاکی را بگیریم، همیشه خیلی دلنشین بوده اند. در واقع نجات دادن جان یک انسان، خودش به تنهایی می تواند شیرین ترین نتیجه همه این سال ها و کالت باشد.

و آن خاص ترینش؟

انتخاب یک مورد دشوار است اما یکی از پرونده های قتل عمد سرنوشت عجیبی داشت. پرونده بعد از صدور حکم به ما ارجاع شد و لذا معطوف به اخذ گذشت از اولیای دم شدیم. در نهایت، شب (صبح) اجرای حکم توانستیم بعد از اینکه سه بار زیر پای موکل را زدند و شخصی که در زندان می شناختیم، پاهای او را گرفت، رضایت اولیای دم را جلب کنیم. پرونده جنجالی کرسنت هم بی نظیر بود. ۲۸ جلسه ۶ ساعته رسمی و تعدادی هم غیر رسمی برگزار شد که از این حیث دادگاه دیگری در تاریخ دادگستری ایران نمی شناسم. اما صرف نظر از این مورد، به طور کلی مواردی که موکل با اتهام قتل عمد مواجه بود و با دفاعی که انجام دادیم قضات راقانع کردیم که قتل عمد نیست، برایم بسیار تأثیر گذار بوده اند. نجات جان یک انسان شیرین ترین نتیجه سال ها و کالت است.

حسین فیاض بخش، اولین دبیر کانون دانش آموختگان نیکان
از فرهنگ نیکان و شکل گیری کانون دانش آموختگان می گوید



ساختن و گسترش کلونی نیکانی ها

لیلا شوقی

کیلومتر ۱۱ جاده کرج، تابلوی سفید و بزرگ شرکت داروسازی ایران هورمون از دور خودنمایی می کند. نگهبان ها جلوی ورودمان رامی گیرند، اما همین که نام «حسین فیاض بخش» رامی بریم، لبخند بر لبشان می نشیند و راه را باز می کنند. از راهرویی باریک و بلند می گذریم و به اتاقی دلپاز می رسیم؛ اتاق مدیر منابع انسانی.

فیاض بخش پرانرژی و پرهیجان است. دایره واژگان گسترده اش نشان از مطالعه مستمر دارد. کمی که گفت و گو گرم تر می شود، از علایقش می گوید: ورزش، تفریح، نویسندگی و تئاتر. دستی بر قلم دارد و سال ها است بازیگر تئاتر است؛ جالب آن که بسیاری از هم بازی هایش از دانش آموختگان نیکان اند.

۵۰ سال دارد و فارغ التحصیل دوره ۱۴ نیکان است. او نخستین دبیر کانون دانش آموختگان مدرسه بوده و دو دوره این مسئولیت را بر عهده داشته است؛ از شناسایی فارغ التحصیلان تا گرد هم آوردن آن ها و به تعبیر خودش «ساختن و گسترش کلونی نیکانی ها».



۲۰

در چه دوره ای وارد مدرسه نیکان شدید؟

من فارغ التحصیل دوره ۱۴ نیکان هستم. تاسوم دبیرستان در نیکان درس خواندم و دیپلمم را از مدرسه علوی گرفتم؛ البته بنیان گذار هر دو مدرسه مرحوم علامه کرباسچیان بودند.

هنوز هم خودم را جدا از مدرسه نمی دانم. ارتباطم هیچ وقت قطع نشد. در دهه ۸۰ در مقطع راهنمایی و در دهه ۹۰ در دبیرستان، درس انشا و ادبیات تدریس کردم. از همان سال های دانش آموزی، دست به قلم بودم و تنها کلاسی که دوست نداشتم زمانش زود تمام شود، کلاس ادبیات و انشا بود. معلمان خوبی داشتم که این ذوق را در من پرورش دادند.

تأثیر گذار ترین معلمان شما چه کسانی بودند؟

بیشترین ارتباط را با معلمان ادبیات داشتم؛ آقای محمدحسین کریمی پور در دوره راهنمایی و دکتر فرید محسنی در دبیرستان. هر دو از فارغ التحصیلان نیکان بودند و حدود ده سال از ما بزرگ تر. معلمان عربی مان هم به خاطر شیوه مدیریت کلاس و ارتباط صمیمانه شان بسیار تأثیر گذار بودند. با مرحوم ابوباسم حیدار، معلم تئاترمان نیز ارتباط نزدیکی داشتم.

در مجموع، ارتباط چندانی با ریاضی برقرار نمی کردم؛ اما آن زمان فقط رشته ریاضی وجود داشت. اگر علوم انسانی ارائه می شد، بی تردید همان مسیر را انتخاب می کردم. در نهایت

مهندسی پزشکی خواندم، اما علاقه ای به آن نداشتم. بعدها دوباره به دانشگاه باز گشتم و دکترای مدیریت منابع انسانی گرفتم؛ رشته ای که پیش از تحصیل، آن را در فضای کار تجربه کرده بودم. شاید اگر هدایت تحصیلی دقیق تری داشتم، از ابتدا همین مسیر رامی رفتم، اما همان تجربه ها هم برایم ارزشمند بود.

دیگر اعضای خانواده هم در نیکان درس خوانده اند؟

برادران بزرگ ترم در مدرسه علوی تحصیل کردند و من و برادر کوچک ترم در نیکان. از پدرم سپاسگزارم که ما را با این فضا آشنا کرد.

نیکان فقط یک مدرسه نیست. از سال ۱۳۶۰ وارد این مجموعه شدم و تا امروز رفت و آمدم ادامه دارد. به تعبیر من، نیکان سفره ای گسترده است که هر کس بنا بر نیاز و علاقه اش از آن بهره می برد. امروز فرزندم هم در نیکان درس می خواند و هر بار که به مدرسه می روم، لذت می برم.

مدرسه نسبت به زمان شما چقدر تغییر کرده است؟

در مقطع دبستان تغییر چندانی نکرده و حتی برخی معلمان قدیمی هنوز تدریس می کنند. ساختمان دبیرستان جابه جاشده، اما ساختار و هویت مدرسه حفظ شده است.

وقتی دبیر کانون بودم، مدیر مدرسه از ما خواست نیکانی های خارج از کشور را شناسایی کنیم. حدود ۲۵۰ نفر

بیمه داشتم، از یک نیکانی خریدم؛ برای سفرم از آژانس یک نیکانی استفاده کردم. وقتی قرار است هزینه‌ای بپردازم، ترجیح می‌دهم در این شبکه بچرخد و به تقویت آن کمک کند.

این شبکه چه تأثیری بیرون از نیکان داشته است؟

وقتی توانمندی‌های همدیگر را بشناسیم، می‌توانیم به دیگران هم خدمت کنیم. در نیکان خیریه‌های فعالی وجود دارد. حتی فعالیت‌های فرهنگی مانند تئاتر هم اثرگذاری فراتر از مرزها داشته است؛ نمایشی که اجرا کردیم، در لندن پخش شد و در میان شیعیان آنجا بازتاب داشت. این‌ها ثمره شکل‌گیری همان کلونی است.

تأثیر مدرسه بر مسیر حرفه‌ای شما چه بوده است؟

نیکان علاوه بر آموزش، به تربیت توجه داشت. مفاهیمی مانند حق الناس، عزت نفس و مسئولیت‌پذیری در ما نهادینه شد. یاد گرفتیم حق مردم را در هیچ حوزه‌ای ضایع نکنیم. همین نگاه در حرفه منابع انسانی برایم بسیار راهگشا بوده است.

رابطه شما با شغل و علایقتان چیست؟

مدیر منابع انسانی بودن فرصتی برای همدلی با کارکنان است؛ برای ایجاد حال خوب. من عاشق ساختن حال خوب در دیگرانم. با قلم و تئاتر هم می‌توان به درون آدم‌ها نفوذ کرد. ارزش انسان به میزان اثرگذاری اوست؛ اگر بتوانیم حال دیگران را بهتر کنیم، حال خودمان هم بهتر می‌شود.

دوره شما «دوره ۱۴» چه ویژگی شاخصی داشت؟

ما تلاش کردیم به اختلاف سلیقه‌ها احترام بگذاریم و به‌خاطر تفاوت‌ها دچار جدل نشویم. از حال یکدیگر باخبر باشیم و در بحران‌های شخصی کنار هم بایستیم. این روحیه همدلی، سرمایه اصلی دوره ما بود.

را یافتیم و محل سکونتشان را مشخص کردیم. این که برای مدرسه مهم است دانش‌آموختگانش کجاست و چه می‌کند، نشان می‌دهد افق نگاهش فراتر از زمان تحصیل دانش‌آموزان است. به همین دلیل می‌گویم نیکان یک فرهنگ است.

شکل‌گیری کانون دانش‌آموختگان چگونه بود؟

ایده «پایه سیزدهم» سال‌ها مطرح بود؛ اینکه ارتباط مدرسه با دانش‌آموزان پس از سال دوازدهم هم ادامه داشته باشد. در سال‌های ۹۳ و ۹۴ نمایندگانی از دوره‌های مختلف گرد هم آمدند و پس از ماه‌ها همدلی، دبیرخانه موقت تشکیل شد. نخستین برنامه، برگزاری سلسله نشست‌های «چالش‌های کسب و کار» بود. استقبال خوب بود و همین باعث شد تدوین اساسنامه جدی‌تر دنبال شود.

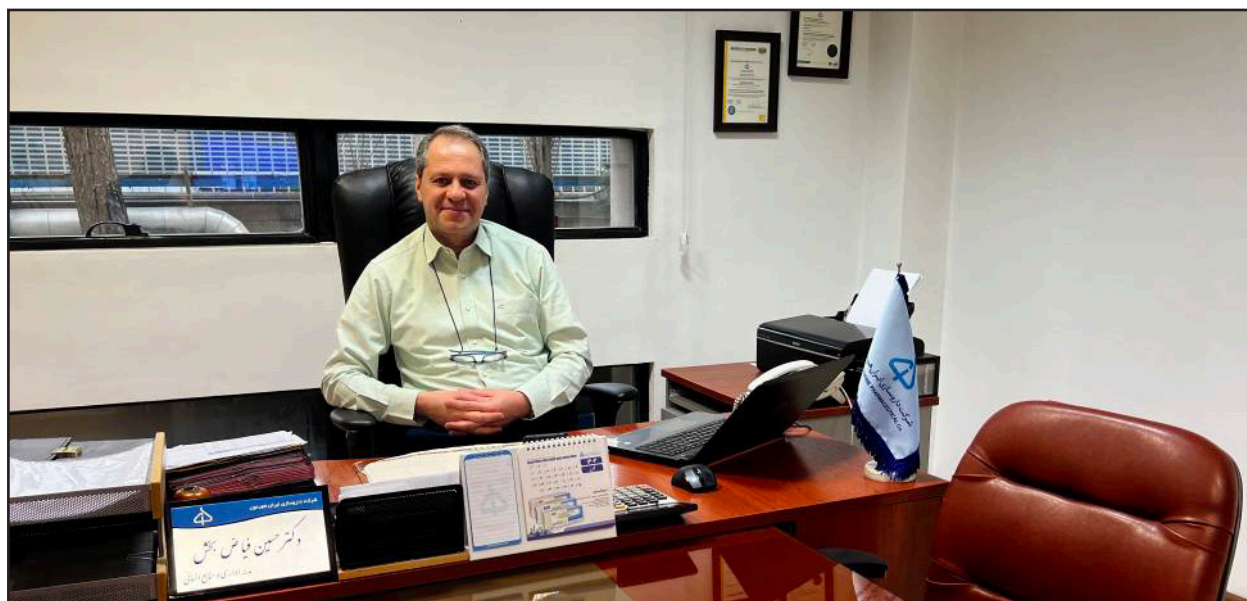
مرداد ۹۵ اساسنامه تصویب شد و از مهر همان سال، دوره رسمی کانون آغاز شد. من به‌عنوان نخستین دبیر دوساله انتخاب شدم و بعدها دوباره این مسئولیت را پذیرفتم.

دستاوردهای اصلی کانون چه بود؟

به این نتیجه رسیدیم که مهم‌ترین هدف، «شبکه‌سازی» است. وقتی جامعه نیکانیان یک شبکه باشد، در موقعیت‌های مختلف کارکردهای متنوعی خواهد داشت؛ از حمایت مالی و معنوی گرفته تا همکاری‌های حرفه‌ای.

در دوره اول تمرکز ما بر شناسایی و جذب دانش‌آموختگان بیشتر بود. مراسم‌ها را طوری طراحی کردیم که مشارکت افزایش یابد. نتیجه این شد که بسیاری از کسب و کارها نجات پیدا کرد، از دواج‌ها شکل گرفت، همدلی‌ها تقویت شد و ارتباط با معلمان نیز حفظ شد.

کانون قرار نیست خودش همه کارها را انجام دهد؛ بستر ایجاد می‌کند تا نیکانی‌ها به هم متصل شوند. من وقتی نیاز





روایت کیوان لامع پور؛ دانش آموخته دوره ۱۱ نیکان
از برند ساعت شانزه لیزه

ایرانی ای که سوئیس را تسخیر کرد

اکرم حسینی شبستری

از مغازه‌داری آغاز کردم و خیلی سریع واردات را شروع کردم. تلاش مستمر و البته کمی شانس مرا به نمایشگاه بازل در سوئیس رساند؛ جایی که نخستین نمایندگی رسمی را برای بازار ایران گرفتم. سه سال بعد، تصمیم گرفتم مستقل شوم، لذا سهمم را به شرکاء واگذار کرده و همراه خانواده به دبی مهاجرت کردم. با گسترش ارتباطات حرفه‌ای، چند نمایندگی دیگر مثل برند «ورساجه» را گرفتم، اما به این نتیجه رسیدم که صرف فروش و توزیع کافی نیست؛ باید خلق کرد. در سال ۱۳۸۳ شرکت «نگین آرمان» را در تهران ثبت کردیم؛ مجموعه‌ای که امروز پس از بیش از دودهمه همچنان فعال است، با شعبه‌هایی از جمله در مراکز خرید پال تهران و لاله پارک تبریز، به همراه شبکه‌ای گسترده از نمایندگان در پهنای ایران. برای من، ماندگاری مهم‌تر از رشد سریع بود.

وسواس در نام‌گذاری بخشی از شخصیت من است. «سوئیس گالری» را برای نام فروشگاه‌ها برگزیدم و در دبی هم فروشگاه‌های با نام «Watch Me» تاسیس کردم؛ نامی که هم به ساعت اشاره داشت و هم معنای «نگاهم کن» را تداعی می‌کرد.

از توزیع تا خلق هویت

در سال ۲۰۱۰ تصمیم گرفتم برند شخصی‌ام را ثبت کنم. نامی الهام گرفته از پاریس. لذا «شانزلیزه» را پیشنهاد دادم که پس از طی مراحل قانونی در سوئیس ثبت و جهانی شد. از ۲۰۱۱ تولید آغاز شد. در طراحی، تنها به صنعت فکر نمی‌کردم؛ از معماری پاریس، از تناسبات شهری و حتی از فرم یک کوزه هنری الهام گرفتم. برای من، ساعت باید روایت داشته باشد.



روایتی که پیش رو دارید، داستان شتاب نیست؛ داستان مکث است. مکثی میان گذشته و آینده، میان آنچه اتفاقی به نظر می‌رسد و آنچه بعدها ضرورت خود را آشکار می‌کند. آنچه در ادامه می‌آید، روایت یک مسیر است. زندگی و حرفه کیوان لامع پور صاحب برند فروشگاه‌های «سوئیس گالری» و شرکت «شانزلیزه» در کشور سوئیس؛ برای شروع خودش را اینطور روایت کرد:

اگر بخواهم خودم را معرفی کنم، ترجیح می‌دهم از ریشه‌ها آغاز کنم، نه از برند. در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شدم؛ جایی که نظم، ایمان و مسئولیت‌پذیری ستون‌های تربیت ما بود. تحصیل در مدرسه نیکان این بنیان را عمیق‌تر کرد و به شخصیت من جهت داد. ریشه‌ی علاقه حرفه‌ای‌ام به کودکی بازمی‌گردد؛ سفری به همراه والدینم به سوئیس و فرانسه و عکس‌هایی از ژنو و پاریس که سال‌ها در آلبوم خانوادگی ماند. همان تصاویر، بی‌آنکه بدانم، در ذهنم کاشته شد. بعدها فهمیدم برخی انتخاب‌ها پیش از آنکه آگاهانه باشند، در ناخودآگاه ما شکل گرفته‌اند.

ریشه‌ها پیش از انتخاب‌ها

در دوران سربازی، به پیشنهاد مادرم وارد کار ساعت شدم؛ تصمیمی که در ابتدا اتفاقی بود اما به مسیر زندگی‌ام تبدیل شد.



پیشینه خانوادگی در طلا و جواهر به همراه حمایت های بی دریغ همسر و در ادامه فرزندانم، قوی ترین نوشابه انرژی زا برای نیل به اهداف بلند در مسیر تازه بود: تولید ساعت های جواهر نشان باطلای واقعی برای بانوان. یکی از ماندگار ترین طرح ها از خاطره ای در سوئیس آمد؛ پروانه ای که نزدیک به یک ساعت بر سرم نشست. بعدها همان تصویر، به نقشی بر صفحه ساعت تبدیل شد - پروانه ای که زمان را لمس می کرد.

اقامت در سوئیس نیز در ادامه همین مسیر رقم خورد. زمانی که مأمور اداره اقامت برای بررسی شرکت آمد، یکی از مدیران سوئیسی شرکت گفت: «بدون ایشان، کار ما نمی چرخد.» همان جمله کافی بود تا اقامت من و خانواده ام صادر شود. دو سال بعد، در نمایشگاه بازل، این بار به عنوان صاحب برند حضور یافتیم. آن جا فهمیدم گذشته بی صدا آینده را تمرین می کند. امروز تولید ساعت های مردانه شانزلیزه را آغاز کرده و برای حضور در نمایشگاه ژنو در آپریل ۲۰۲۶ برنامه ریزی کرده ایم. مسیر همچنان ادامه دارد. اگر بخوایم همه این سال ها را در یک جمله خلاصه کنم: از فروش و توزیع آغاز کردم و به خلق هویت مستقل رسیدم.

باور دارم ایده هادر لحظه متولد نمی شوند؛ آن ها سال ها در ذهن می مانند و در زمان مناسب، خود را نشان می دهند - همان گونه که روزی پروانه ای بر صفحه ی زمان نشست.

قانون، نظم و معنای افتخار

روزی که تصمیم به مهاجرت به سوئیس گرفتم، سری به دبیرستان نیکان زدم. حاج آقای کاشانی هنگام خدا حافظی گفتند: «اگر می روی، قوانین آن کشور را یاد بگیر.» آن زمان خیلی ساده از کنار جمله ایشان گذشتم، اما بیش از یک دهه زندگی در آنجا، سوئیس به من آموخت که در جامعه ای قانون محور، ندانستن قانون هزینه سنگینی در پی دارد در حالی که دانستن آن فرصت می سازد. بارها از ناآگاهی آسیب دیدم و هر جا مقررات را دقیق فهمیدم، پیش رفتم. حتی نامه ای از اداره مالیات که گمان می کردم اخطار بدهی است، در واقع اعلام بازگشت اضافه پرداخت بود؛ تجربه ای که اعتماد به شفافیت ساختار را عمیق تر کرد.

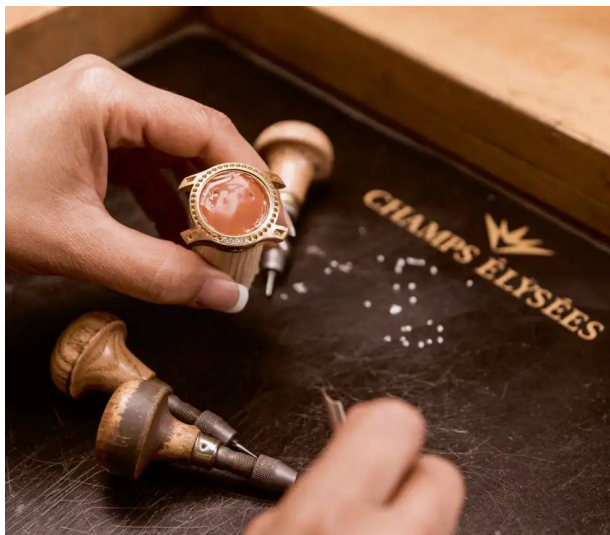
روزی پسر من که در پاریس بازاریابی خوانده است، با شگفتی گفت: «می دانی چه کرده ای؟ یک ایرانی که برند "شانزلیزه" را ثبت کرده و در صنعت ساعت سوئیس، تولید می کند، برای فرانسوی ها باور کردنی نیست.» برای من، این فقط یک موفقیت تجاری نبود؛ بازتعریف تصویری بود که از یک ایرانی در ذهن دیگران شکل می گیرد.

ریشه های این مسیر را در کودکی می بینم؛ در الگویی از نظم و آراستگی که از خانواده آموختم و در دقتی که به بخشی از سرشتم بدل شد. در صنعت ساعت، همین وسواس در جزئیات، سرمایه اصلی من بود. باور دارم اعتماد مشتری پیش از فروش شکل می گیرد؛ از

ویترینی تمیز، چیدمانی دقیق و رفتاری منظم. سود، نتیجه طبیعی کار درست است، نه هدف نخست آن. سوئیس برای من فقط محل اقامت نبود؛ مدرسه ای بود در باب قانون، نظم و اعتماد اجتماعی. اگر بخوایم مسیرم را خلاصه کنم: انضباط فردی، شناخت ساختارها و جسارت در اجرا. پیش از ساختن برند، باید شخصیت ساخت؛ شخصیتی که بر پایه دقت و قانون مداری شکل گرفته باشد، در هر بازاری حتی - سخت ترین آن ها - می توان قد کشید.

ساعت؛ فراتر از نمایش زمان

خیلی ها می گویند: «امروزه همه روی گوشی شان ساعت دارند، پس ساعت منسوخ شده.» من پاسخ می دهم: چیزی که روی گوشی نمایش داده می شود، زمان است، ساعت



نیست. ساعت، فراتر از نمایش زمان، ابزار سنجش دقیق، نماد هنر و صنعت است. از ساعت های کلیسا در اروپا تا ساعت های جواهر نشان بانوان، هر یک تعریف و کاربرد خاص خود را دارد. ساعت هم می تواند ابزار ذهن باشد، هم تجربه زیبایی شناسی و هم قطعه ای جواهر. در انتخاب مسیر حرفه ای، این نگاه اهمیت داشت. وقتی تصمیم گرفتم ساعت های جواهر نشان برای بانوان طراحی کنم، هدف فقط نشان دادن زمان نبود؛ می خواستم تجربه ای از دقت، زیبایی و ظرافت خلق کنم. همچنانکه ساعت های هوشمند، ساعت را در مسیر کاربردهای دیجیتال و فناوری توسعه می دهند؛ این نشان می دهد ساعت هیچ گاه از بین نمی رود، بلکه با شکل و محتوا تغییر می کند.

مدرسه نیکان، جایی که از اول دبستان آنجا بودم، نقش مهمی در شخصیت و نگاه من داشت. نظم، دقت و مسئولیت پذیری در تمام سطوح آموزش داده می شد؛ از مدیر و معلم تا راننده سرویس. این فرهنگ مدرسه باعث شد از همان ابتدا یاد بگیرم که موفقیت نه تنها به استعداد، بلکه به نظم و دقت و پشتکار در کار و احترام به ساختار بستگی دارد.

مردی که گره‌ها را باز می‌کند

اکرم حسینی شبستری



در خدمت مهندس مصطفی محمدی اردهالی هستیم؛ چهره‌ای آشنا در عرصه فناوری اطلاعات و از بنیان‌گذاران اینترنت پهن‌بند در ایران. او که سال‌ها به عنوان رئیس انجمن ISP ایران فعالیت داشته و تکنولوژی ADSL را به کشور آورد، امروز در قامتی دیگر اما با همان پشتکار، علمداری می‌کند: آزادی زندانیان نیازمند. جرقه این مسیر در سال ۱۳۹۲ زده شد؛ جایی که دیدار با پیرمردی ۸۲ ساله در زندان اوین که به خاطر بدهی ۷۰۰ هزار تومانی حبس بود، زندگی او را برای همیشه دو نیمه کرد؛ نیمه‌ای همچنان در فناوری و نیمه‌ای دیگر در دل زندان‌ها در پی گره‌گشایی از کار و بستگان. او از نسل طلایی دهه‌های چهل و پنجاه است؛ نسلی که هم تحصیلات حوزوی را تجربه کرد و هم در دانشگاه‌های برتر کشور، علوم روز را فرا گرفت. مهندس محمدی که خود از شاگردان مکتب نیکان از دوران دبستان تا دیپلم است و بعدها دانشگاه تهران را برای ادامه تحصیل در رشته برق و مخابرات برگزید، هیچ‌گاه تحصیل علوم دینی را رها نکرد و تا آستانه خارج فقه و اصول پیش رفت. این تلفیق دانش مدرن و معنویت، شاید رمز اصلی حرکت او در مسیری باشد که کمتر کسی جرأت ورود به آن را دارد. در این گفت‌وگوی صمیمانه، از مسیر پرفراز و نشیب زندگی‌اش می‌گویید، از آموزه‌های مدرسه نیکان و خانواده مذهبی که مفهوم «مفید بودن برای جامعه» را در او نهادینه کرد، و از لذتی ماندگار که در گره‌گشایی از کار خلق یافته است. او که طی ۱۲ سال همراه با خیران، آزادی صدها زندانی را رقم زده، به این باور عمیق رسیده که هر گره‌ای از کار دیگران بگشایی، خداوند گره‌های زندگی خود را خواهد گشود. روایت او ثابت می‌کند که کار خیر تمامی ندارد و هر کس به سلیقه خود می‌تواند طعم شیرین آن را بچشد.



۲۴

جناب مهندس، برای شروع از مسیر حرفه‌ای خود بگویید از تحصیل در نیکان تا ورود به دنیای فناوری.

بسم الله الرحمن الرحيم. من مصطفی محمدی اردهالی، متولد ۱۳۴۶ هستم. دوران مدرسه را از دبستان تا دیپلم در سال ۶۴ در مدرسه نیکان گذراندم و سپس در دانشگاه تهران در رشته برق (گرایش الکترونیک و مخابرات) ادامه تحصیل دادم. در کنار دانشگاه، به دروس حوزوی هم علاقه داشتم و تا مقدمات خارج فقه و اصول پیش رفتم.

فعالیت حرفه‌ای من از اواسط دانشگاه در حوزه انفورماتیک آغاز شد. از سال ۷۱ شرکت‌هایی را تأسیس کردم و بعدها به عنوان رئیس انجمن ISP ایران، چهار دوره مسئولیت آن را بر عهده داشتم. یکی از مهم‌ترین اقدامات حرفه‌ای من، تأسیس شرکت آسیاتک و وارد کردن تکنولوژی ADSL از کره جنوبی به ایران بود که دسترسی مردم به اینترنت پرسرعت را ممکن کرد.

با این پیشینه فنی و تجاری موفق، چه شد که به سراغ حوزه آزادی زندانیان رفتید؟

ماجرای سال ۹۲ برمی‌گردد. با مجموعه‌های مددکاری مستقر در زندان‌ها آشنا شدم. این مددکاری‌ها به امور قضایی زندانیان رسیدگی می‌کنند و با خیران بیرون از زندان برای آزادی زندانیان بدهکار مالی در ارتباط هستند. آنچه مرا جذب این فضا کرد، این

بود که زندانیان، بر خلاف آدم‌های عادی بیرون، دستشان از همه جا کوتاه است و هیچ حامی ندارند. جرقه اصلی وقتی زده شد که با پیرمردی ۸۲ ساله در زندان اوین مواجه شدم که به خاطر بدهی ۷۰۰ هزار تومانی در حبس بود. این برای من باورنکردنی بود.

از آن زمان به طور جدی وارد این عرصه شدم. مواردی داشتیم که با مبالغی بین سه تا ده میلیون تومان می‌شد یک نفر را آزاد کرد. با کمک دوستان و اطرافیان، این مبالغ را جمع‌آوری می‌کردیم و با چانه‌زنی با اشکباران، رضایت آن‌ها را جلب می‌کردیم.

برای انتخاب افرادی که به آنها کمک می‌کنید، چه معیارهایی دارید؟

یک وسواس جدی در این زمینه دارم. خیلی‌ها تصور می‌کنند حتماً باید جرم فرد «غیر عمد» باشد، اما واقعیت این است که برخی جرایم «عمدی» هم در اثر شرایط اقتصادی پیش می‌آید. مثلاً تاجری که برای سرمایه در گردش کسب و کارش چک کشیده بود، با جهش ناگهانی ارز در سال‌های ۹۱ به بعد، توان پرداخت بدهی خود را از دست داد و راهی زندان شد. این فرد مجرم نیست، قربانی شرایط اقتصادی است.

ما به جای عنوان جرم، به این توجه می‌کنیم که آیا فرد فعالیت اقتصادی مثبت و سالمی داشته و صرفاً به دلیل یک مشکل مالی به اینجا رسیده است. پس از اطمینان، با هماهنگی مددکاری، مبلغ

و چرخه مثبتی ایجاد می کند. وقتی می بینم تعداد افرادی که آزاد کرده ایم از ۱۵ نفر به ۳۰ نفر و بیشتر رسیده، انرژی می گیرم برای ادامه مسیر.

به نظر می رسد کمک های شما فقط به آزادی ختم نمی شود.

دقیقاً. گاهی مشکلات بعد از آزادی شروع می شود. یک بار فردی را آزاد کردیم که به دلیل زندانی شدن، خانواده اش را از دست داده بود. برای بازگشت به چرخه زندگی، برایش موتور گرفتیم تا مسافر کشی کند. متأسفانه همان موتور را یکی از طلبکاران قدیمی توقیف کرد. ما ناامید نشدیم و دوباره موتور دیگری گرفتیم، این بار به نام شخص دیگر. هدف ما این است که فرد به زندگی عادی برگردد.

شما به تجربه شخصی اشاره کردید که این کارها در زندگی خودتان هم تأثیر مثبت داشته است.

این یک باور عمیق و تجربه مکرر برای من است. بارها در گلوگاه هایی که به بن بست رسیده بودم و از انجام کاری ناامید، ناگهان گشایشی غیرمنتظره از سوی خدا رخ داده است. من یقین دارم که این گره گشایی ها، پاداش همان گره کوچکی است که از کار دیگران باز کرده ایم. قرآن و روایات ائمه هم بر این اصل تأکید دارند که هر چه بکارید، همان را درو می کنید. این یک تجارت بی نظیر است؛ شما با باز کردن گره دیگران، خدا را وامی دارید تا گره های زندگی خودتان را باز کند.

وسخن پایانی شما برای کسانی که تردید دارند و اردین راه شونند؟

نکته مهم این است که باور کنیم این کار شدنی است. شاید در نگاه اول، تأمین مبلغی بالا غیرممکن به نظر برسد، اما وقتی در گروه ها و بین دوستان اطلاع رسانی می کنیم، می بینیم مردم نازنین ایران دست به دست هم می دهند و آن مبلغ فراهم می شود. فقط کافی است یک نفر قدم اول را بردارد و بقیه راه خود به خود باز می شود. این مسیر، مسیر تجربه لذتی است که هیچ چیز دیگری نمی تواند جایگزین آن شود.



لازم را مشخص و برای تأمین آن اقدام می کنیم.

این همکاری با نهادهای مددکاری چگونه پیش می رود و اولویت های شما برای آزادی چیست؟

ارتباط ما با مددکاری زندان اوین، تهران بزرگ و زندان زنان بسیار تنگاتنگ شده است. آنها افراد واجد شرایط را که هیچ راهکاری ندارند، شناسایی می کنند. من کارهای بیرون از زندان را پیگیری می کنم؛ به اجرای احکام مراجعه می کنیم، با قاضی و شاکی مذاکره کرده، پول را از طریق خیران تأمین و در نهایت حکم آزادی را می گیریم.

در اولویت بندی، آقایان متأهل که بیرون زن و بچه دارند و همچنین زنانی که سرپرست خانواده هستند، در رأس قرار دارند. طی ۱۲ سال گذشته، به لطف خدا و کمک مردم، آمار قابل توجهی از آزادی ها را رقم زده ایم.

شما به تأثیر عمیق مدرسه نیکان بر زندگی تان اشاره کردید. این تأثیر چه نقشی در شکل گیری باورهای شما داشته است؟

من از اول دبستان تا دیپلم در نیکان بودم و پسر هم همان مسیر را رفت. خانواده ما هم خانواده ای مذهبی بود؛ پدرم ناشر تفسیر المیزان بود. مجموعه این عوامل یک اصل را در من نهادینه کرد: «ما انسان ها فقط برای خودمان خلق نشده ایم و در برابر جامعه خود مسئولیم.»

افتخار می کنم که تکنولوژی ADSL را به کشور آوردم، اما این موفقیت حرفه ای مرا از نظر انسانی ارضانمی کرد. آموزه های معلمان و مدیران مدرسه (مثل حاج آقای کاشانی) به من یاد داد که خدمت به جامعه فقط یک راه ندارد. هر کس می تواند به شکلی مفید باشد؛ یکی به بیماران کمک می کند، یکی به کودکان کار، و یکی هم به زندانیان. نکته مهم این است که این مفید بودن دو ویژگی دارد: اول اینکه تمام شدنی نیست و دوم اینکه آرامشی عمیق و ماندگار به آدم می دهد.

از آن لحظات ماندگار و شیرین برایمان بگویید.

همان لحظه ای که مادری پس از آزادی، کودکش را که در زندان به دنیا آورده بود، در آغوش می گیرد یا پدری پس از سال ها دوری، به آغوش خانواده برمی گردد، برای من از میلیاردها تومان ثروت باارزش تر است. این لحظات، همان چیزی است که ماندگار می شود.



گفتگو با محمدعلی عزت‌زاده؛ دانش‌آموخته دوره ۷ نیکان
که ایران را خیلی خوب می‌شناسد

دل در گرو ایران دارم

نرگس خانعلی‌زاده



محمدعلی عزت‌زاده، پژوهشگر ایران‌شناسی و از دانش‌آموختگان دوره هفتم دبیرستان نیکان است. او در سال ۱۳۵۳ وارد نیکان شد و تا پایان سال اول دبیرستان، یعنی سال ۱۳۶۲، در آنجا ادامه تحصیل داد. هر چند در دانشگاه آن سال‌ها، مهندسی برق خواند، اما سال‌ها بعد مسیر زندگی‌اش را تغییر داد و به رشته‌ای رفت که همیشه در دلش ریشه داشت: ایران‌شناسی. خودش می‌گوید ایران‌شناسی برایش یک شغل نیست؛ یک علاقه جدی و یک نیاز واقعی در جامعه است؛ دانش و تخصصی که او بر خلاف عموم مردم، دوست دارد «دست در آن زیاد شود» تا همه مردم بدانند ایران چیست و چقدر می‌تواند در زندگی‌شان اثر بگذارد.

انسانی و دروس عمومی علاقه دارم و در آن‌ها مستعد هستم و این علاقه را دوباره در وجود خودم از طریق علاقه به ادبیات فارسی پیدا کردم. در ادامه این مسیر، از طریق ارتباطات اجتماعی با محافل ادبی مرتبط بودم و با استاد شاعر و چکامه‌سرای میهنی به نام علیرضا شجاعپور در نوروز ۷۶ آشنا شدم که شور میهنی داشت و اشعار ارزنده و شورانگیزش، علاقه‌ام به ایران را در وجودم بیدار کرد و باعث شد که تصمیم بگیرم مطالعاتم را در زمینه مسائل مربوط به ایران، از تاریخ و فرهنگ و ادب تا هنر و جغرافیا و... ادامه دهم.

اما عمیق شدن در مفهومی به نام ایران‌شناسی، چه واقعیت‌هایی را به شما نشان داد؟

شاید مهم‌ترین چیزی که فهمیدم این بود که «ایران» یک مفهوم ثابت و بسته نیست؛ مفهومی سیال و پویاست و بزرگی و ماندگاریش هم در همین پویایی است. اگر بخواهیم ایران سربلند باشد، شرط اول آن انسجام ملی است و این انسجام در فرهنگ ایرانی در طول تاریخ، تنها یک کلید داشته است: رواداری؛ یعنی بتوانیم تفاوت زبان و فرهنگ را، تفاوت سبک زندگی را و... حتی مخالفت را، به‌عنوان بخشی طبیعی از ایران بپذیریم.

جالب است بدانید که ما همیشه چندفرهنگی بوده و همه فرهنگ‌ها را در فرهنگی یکپارچه به نام ایران حل می‌کرده‌ایم؛ اما امروز این روش را به فراموشی سپرده‌ایم و همین، عامل آسیب‌های بزرگی است که ایران امروز دچارش شده است. امروزه در کشورهای مهاجرپذیر غربی، روی نهادینه کردن جامعه‌ای چندفرهنگی کار می‌شود این در حالی است که ما از قرن‌ها پیش، پیش‌تر از چندفرهنگی در جهان بوده‌ایم.

در مورد «جنگ نرم» و عقب‌ماندگی فرهنگی چه تجربه‌ای به دست آوردید؟

تجربه نشان داده است که کار فرهنگی در یک جامعه، مانند قطرات آبی عمل می‌کند که حتی اگر روی سنگ هم

چطور از رشته سفت و سختی مانند برق، به سمت ایران‌شناسی رفتید؟

برق رشته پیچیده‌ای است و من هم در زمان انتخاب این رشته، چندان علاقه‌ای به آن نداشتیم. اما طبق عرف مرسوم آن زمان که خانواده و جامعه، نوجوانان را به سمت رشته‌های پرطرفدار و پردرآمد مثل مهندسی و پزشکی هل می‌دادند، من هم به سمت مهندس شدن رفتم؛ الگوی اشتباهی که متأسفانه جامعه ما هنوز هم گرفتار آن است و برخی از مشکلاتی که امروز در جامعه وجود دارد، ناشی از همین انتخاب‌های اشتباه بوده است. اما بعد از مقطع کارشناسی، به دلیل علاقه‌ای که به ایران و مطالعات علوم انسانی و اجتماعی داشتم، قصد داشتم رشته ادبیات فارسی را انتخاب کنم که در همان حین، با رشته ایران‌شناسی آشنا شدم و در نهایت انتخابم برای مقاطع تحصیلی بعدی، ایران‌شناسی بود.

تعریف‌تان از علاقه به ایران چیست؟ یک فرد باید چه احساساتی داشته باشد که بداند به ایران علاقه دارد؟

قاعدتا همه باید این علاقه به ایران را در وجودشان احساس کنند؛ احساسی که اگر نیست، حتما اشکالی وجود دارد که باید آن را پیدا کنیم. البته شکل‌گیری این علاقه، یکدفعه و ناگهانی نیست بلکه نیاز به تداوم یک سیر درست آموزشی دارد. برای مثال، درباره من، مدرسه نیکان به صورت غیرمستقیم، در علاقه‌ام تاثیرگذار بوده است؛ چراکه رویه آموزش در این مدرسه که با آرمانهای اخلاقی و دینی گره خورده بود، از طریق آموزش ادبیات کهن فارسی، فراتر از آموزش متونی که صرفاً در کتاب‌های درسی وجود داشت، انجام می‌گرفت و بر شکل‌گیری هویت ایرانی، بسیار اثرگذار بود.

و این علاقه در وجود شما ریشه و ادامه پیدا کرد؟
بله همین‌طور است؛ بعدها متوجه شدم که چقدر به علوم

بچکد، آن را سوراخ خواهد کرد. نباید فراموش کنیم که ما با کار فرهنگی، می‌توانیم حتی به اهداف سیاسی مان هم برسیم. در دو دهه گذشته، برخی رسانه‌های خارجی و معاند، با پشتوانه و برنامه‌ریزی دقیق، روی ذهن مردم ایران کار کرده‌اند تا بتوانند بر فرهنگ و در نتیجه، اندیشه و باورهای دینی، اجتماعی و سیاسی جامعه ما اثر بگذارند. خوب است بدانید در سالهای اخیر، مراکز ایران‌شناسی جهان رو به کوچک و حتی تعطیل شدن بوده‌اند؛ اما تنها در دو کشور رشد بسیار زیادی داشته‌اند: چین و اسرائیل. طبعاً این توجه روزافزون به ایران‌شناسی نه از سر علاقه، بلکه برای شناختن و مقابله کردن با ایران بوده است. درک این مسئله نشان می‌دهد که ما در حوزه فرهنگ و ایران‌شناسی تا چه حد عقب مانده‌ایم و قافیه را آنجا باخته‌ایم. باید دریابیم که این روند کاملاً فرهنگی است و مقابله با آن، با برخورد سیاسی ممکن نیست بلکه باید بتوانیم با ابزار فرهنگ بر ذهن مردم اثر بگذاریم.

به نظر شما، ایران دوستی با قوم گرایی و حکومت

دوستی و ... تفاوت دارد؟

برای به دست آوردن هر نتیجه مثبت برای ایران و فرهنگ و تمدن ایرانی، نخست باید دل در گرو ایران باشد. قوم‌دوستی اگر به قوم‌گرایی تبدیل و از ایران‌دوستی جدا شود، زمینه‌ساز آسیب به ایران و هویت ایرانی است. خواسته‌های قومی باید در چارچوب «ملت» مطرح شوند، نه در چارچوب گسست. دربارهٔ هواداری حکومت و قرار دادن آن در برابر ایران‌خواهی، تاریخ به ما نشان داده است که هیچ حکومتی ابدی نیست، اما وطن ابدی است. تاریخ نمونه‌های روشنی دارد. مثلاً صفویه اولین حکومت سراسری ایران پس از اسلام بود. با وجود همه نقدها، وقتی صفویه سقوط کرد، این سقوط تبعات سنگینی برای ایران و فرهنگ و تمدن آن داشت و ما از دنیا عقب افتادیم. پس فراتر از همهٔ اقوام، فرهنگ‌ها، حکومت‌ها و ... همه یک چیز است و آن ایران‌دوستی است.

اما برویم سراغ برخی از آیین‌های ملی مانند نوروز! نوروز چه جایگاهی در فرهنگ ایرانی دارد؟

بر کسی پوشیده نیست که نوروز یکی از مهم‌ترین ستون‌های هویت ایرانی است؛ آیینی که در طول هزاران سال و در دل همه حوادث و تندبادها، همچنان پابرجا مانده است و امروز و در سراسر جهان، هر جا نوروز برگزار شود، رد پای ایران و فرهنگ ایرانی در آنجا دیده می‌شود. ریشه نوروز اساطیری است که در شاهنامه هم آمده است. در کنار آن، نمادهای دیگری مانند کوه دماوند که آرش کمانگیر از آنجا کمانش را پرتاب کرد یا خلیج فارس هم بخش‌های مهم دیگری از حافظه تاریخی و هویت ملی ما هستند. اما نوروز مهم‌ترین میراث فرهنگی ناملموس ما ایرانیان است و بخش مهمی از فرهنگ، زبان، تاریخ و هویت ملی ایرانی را زنده نگه داشته است.

اما در این میان، چرا آیینی مانند نوروز به جا مانده اما برخی از آیین‌ها مانند مهرگان و ... حذف شده‌اند؟

نوروز همیشه و در تمامی طول تاریخ ایران مورد توجه ویژه بوده است؛ چنانکه حتی در اسلام و فرهنگ اسلامی هم مورد تأیید قرار گرفته و در برابر، قرآن به یکی از نمادهای سفره هفت سین شده است. برخی از منابع اسلامی، احادیث و روایاتی از پیامبر اسلام و امام جعفر صادق در گرامیداشت نوروز آورده‌اند؛ در مواردی مستقیماً دربارهٔ خود نوروز و در موارد دیگر، در احترام به فرارسیدن بهار. جالب است بدانید در یکی از سال‌های حکومت شاه عباس یکم صفوی، محرم با فروردین مصادف و روز نوروز و روز عاشورا همزمان شده بود. دورهٔ صفوی دوره‌ای بسیار بااهمیت به لحاظ هویت ایرانی بوده و طبعاً نوروز هم جایگاه ویژه‌ای داشته است. در سال مورد اشاره، شاه عباس صفوی که شیعه متعصبی هم بود، دستور داد یک روز عاشورا را عزا بگیرند و از فردا نوروز را گرامی بدارند تا شأن هر دو آیین هویتی ایرانی حفظ شود. اما در مورد مهرگان، باید گفت که این آیین از بین نرفته بلکه کم‌رنگ شده است. مهرگان در واقع جشن شکرگزاری پایان برداشت محصول بوده و با کم شدن اهمیت کشاورزی در زندگی مردم ایران در دو قرن اخیر، آن آیین هم کم‌رنگ شده است.

به نظر شما احیای رسوم قدیمی چقدر ممکن و شدنی است؟

احیای فرهنگی با دستور و اجبار اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه سال‌ها طول می‌کشد تا یک جشن یا باور به فرهنگ مردم برگردد. شخصاً فکر می‌کنم که اگر بخواهیم جشنی را احیا کنیم، مهرگان، شب چله (یلدا) و سپندارمذگان از اهمیت بالایی برخوردارند و در سالیان اخیر، مورد اقبال عمومی هم قرار گرفته‌اند.

اما یکی از خطراتی که این روزها ایران را تهدید می‌کند، خطر تجزیه ایران است؛ شما این خطر را چقدر جدی می‌بینید؟

از نظر فرهنگی، تجزیه ناگهانی تقریباً امکان‌پذیر نیست. در حال حاضر، ۲۲ کشور اطراف ما یا بخشی از آن‌ها در دوره‌های مختلف، جزئی از ایران بوده‌اند. افغانستان و تاجیکستان نمونه‌های روشنی هستند؛ هویت، زبان و فرهنگ این دو کشور کاملاً ایرانی است. اما برای جلوگیری از آسیب و خطر تجزیه، باید تکرر را بپذیریم. یعنی بپذیریم که ایران از مجموع قوم‌ها، دین‌ها و زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف شکل گرفته است. از طرف دیگر، برای حفظ کشور، شناخت ایران ضروری است و این تنها وظیفه پژوهشگران ایران‌شناسی نیست؛ بلکه تمام مردم باید این شناخت را نسبت به کشورشان داشته باشند. آن وقت است که می‌تواند در برابر آسیب‌هایی اینچنینی، رویارویی و ایستادگی کنند.



روایت امیرعلی بنی اسدی
دانش آموخته دوره ۸ نیکان
از نیکان تادنیای فناوری و قلم



اسم مادرم رامی گذارم باران

اکرم حسینی شبستری

گاهی مسیر یک زندگی از دل
گفت وگوهای خانوادگی، حیاط یک
مدرسه و خاطراتی ساده اما ماندگار آغاز
می شود.

روایت پیش رو، داستان رشد نسلی
است که میان اندیشه و تجربه، میان
علم و احساس، و میان روزهای پرتلهاب
جامعه و صمیمیت کلاس های مدرسه
شکل گرفت؛ مسیری که از کودکی
و نیکان آغاز شد و تا دنیای فناوری،
نوشتن و تجربه های انسانی ادامه پیدا
کرد. گفتگو با دکتر امیرعلی بنی اسدی
دکتری کامپیوتر و استاد دانشگاه را در
ادامه بخوانید.

۱- برای شروع لطفاً کمی از کودکی خود بفرمایید، اینکه کودکی
شما چطور سپری شد؟ علایق شما چه بود؟ کمی هم از خانواده تان
بگویید اگر دوست دارید.

کودکی من در خانواده ای سیاسی با پیشینه روشنفکری دینی سپری شد؛
فضایی که به شدت تحت تأثیر شخصیت و اندیشه های زنده یاد مهدی بازرگان
قرار داشت و گفت وگوهای فکری، مذهبی و سیاسی بخش ثابت زندگی
خانوادگی ما بود. در حدود شش هفت سالگی، به دلیل ادامه تحصیل پدرم در
مقطع دکتری، نزدیک به دو سال در آمریکا زندگی کردم و همان جا به مدرسه
رفتم. پس از بازگشت به ایران، تحصیل خود را در دبستان بین المللی کوروش
ادامه دادم؛ مدرسه ای با سطح آموزشی بالا و شیوه های تربیتی پیشرفته که نیمی
از آموزش های آن به زبان انگلیسی ارائه می شد و نقش مهمی در شکل گیری
آموزشی من داشت.

بخش قابل توجهی از دوران کودکی ام نیز به فعالیت های ورزشی، به ویژه
فوتبال، اختصاص داشت و بیشتر اوقات در فضای مدرسه و جمع دوستان سپری
می شد. در مجموع، ترکیب تربیت خانوادگی مبتنی بر گفت وگوهای فکری،
تجربه زندگی در خارج از کشور و تحصیل در محیطی آموزشی متفاوت، پایه های
اصلی شکل گیری سال های کودکی من بود؛ مسیری که با تعطیلی مدارس
بین المللی پس از انقلاب و ادامه تحصیل در مدرسه نیکان از سال ۱۳۵۹ وارد
مرحله تازه ای شد.

۲- شما از فارغ التحصیلان مدرسه نیکان هستید، بفرمایید که
چند سال و در چه مقطع یا مقطعی در نیکان تحصیل کردید؟ مدرسه
چه تأثیری در سرنوشت تحصیلی و علمی و آینده شغلی شما داشت؟
من از مهر ۱۳۵۹ تا تابستان ۱۳۶۶، از دوره راهنمایی تا اخذ دیپلم، در مدرسه
نیکان تحصیل کردم. ورود به نیکان برایم تا حدی هم سو با علایق پیشینم،
به ویژه علاقه شخصی به مطالعات دینی و فعالیت های ورزشی، بود و مدرسه
از نظر علمی و تربیتی نیز جایگاه معتبری داشت و در شکل گیری مسیر فکری
و آموزشی ام نقش مهمی ایفا کرد. سال های راهنمایی هم زمان با فضای پرتنش
سیاسی جامعه سپری شد؛ شرایطی که اختلافات و هیجانات سیاسی را حتی
به محیط مدرسه و میان دانش آموزان کشانده بود و تمرکز بر درس را دشوار
می کرد. با این حال، این تجربه ها بخشی از زیست نسلی بود که نوجوانی خود را
در بستر تحولات اجتماعی و سیاسی گذراند. در دوره دبیرستان، با آرام تر شدن
فضای جامعه و مدرسه، نقش معلمان دلسوز و اثرگذاری چون محمد دولتی،
مرحوم محمدنوری، اسفندیار معتمدی و رحیم دولتی در تقویت اعتماد به نفس،
انگیزه علمی و شکل گیری نگاه انسانی و آموزشی من بسیار پررنگ شد. همچنین
دوستی های عمیقی که در آن سال ها شکل گرفت، به روابطی ماندگار در زندگی
شخصی و حرفه ای من تبدیل شد. در مجموع، نیکان علاوه بر آموزش علمی، در
تربیت فکری، اجتماعی و مسیر آینده شغلی من تأثیری تعیین کننده داشت.

۳- چه کسانی در زندگی شما راهنما محسوب می شدند؟ از
خانواده و یا معلمین مدرسه تا دوره تحصیلات تکمیلی و دانشگاه؟
نخستین و مهم ترین راهنمای زندگی من مادرم بود؛ کسی که به باور من،

پایه‌های اولیه شخصیت و خرد انسانی در همان رابطه عاطفی و تربیتی با او شکل می‌گیرد. با گذشت زمان، بیش از پیش متوجه عمق تأثیر آموزه‌ها و منش ایشان در زندگی خود شده‌ام. پس از آن، پدرم نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و با تأکید بر ارزش تلاش و پرهیز از دستیابی به موفقیت بدون زحمت، نگاه مسئولانه‌ای نسبت به زندگی در من ایجاد کرد. در دوران تحصیل، برخی معلمان مدرسه نیکان راهنمایان مهم فکری و انسانی من بودند. محمد دولتی با روحیه مهربان و رابطه صمیمانه‌اش، مدرسه را دوباره به فضایی انگیزه‌بخش برایم تبدیل کرد. آقای موحدی با تأکید بر استقلال فکری و شیوه اندیشیدن فلسفی، نگاه تحلیلی و نظم ذهنی را به ما آموخت. همچنین مرحوم محمد نوری و اسفندیار معتمدی با منش انسانی و تأثیر عاطفی عمیق خود، نقش ماندگاری در شکل‌گیری شخصیت و نگرش من داشتند. در کنار این تأثیرات مثبت، برخی تجربه‌های دشوار و حتی رفتارهای نادرست نیز برایم آموزنده بود و به من آموخت چگونه در موقعیت‌های آموزشی و انسانی، مسئولانه‌تر رفتار کنم. در مجموع، مجموعه‌ای از خانواده، معلمان و حتی تجربه‌های مثبت و منفی، مسیر فکری و شخصیتی مرا شکل دادند و هر یک به نوعی راهنمای زندگی من شدند.

۴- در عین اینکه در رشته کامپیوتر و علوم فنی و مهندسی تحصیل کردید در فضای رسانه فعالیت‌های درخور چشمگیری دارید و کتاب‌های متعددی به رشته تحریر در آوردید، کمی از فضای نویسندگی و فعالیت‌های رسانه‌ای و فرهنگی خود بفرمایید. آیا در این زمینه الگویی مشوقی داشتید؟

تحصیلات و مسیر حرفه‌ای من در حوزه‌های فنی شکل گرفت؛ ابتدا مهندسی الکترونیک خواندم، سپس در معماری کامپیوتر ادامه تحصیل دادم و امروز نیز در زمینه هوش مصنوعی و فناوری‌های مرتبط فعالیت دارم. با وجود این مسیر تخصصی، علاقه به نوشتن همواره در زندگی‌ام حضور داشت و تاکنون سه کتاب منتشر کرده‌ام. ورود جدی من به نویسندگی بیش از هر چیز ریشه‌ای شخصی و عاطفی داشت. بیماری و سپس درگذشت مادرم نقطه عطفی بود که مرا به نوشتن سوق داد؛ ایشان همواره مشوق اصلی من بودند و نوشتن نخستین کتاب، تلاشی برای تحقق آرزوی او و مواجهه با اندوه آن دوران بود. رمان «اسمت را می‌گذارم باران» در همان فضای احساسی شکل گرفت و پس از انتشار، با استقبال قابل توجهی در داخل و خارج از کشور روبه‌رو شد. این تجربه نشان داد نوشتن می‌تواند پلی میان تجربه‌های شخصی و احساسات مشترک انسانی باشد و همین امر باعث شد فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای را جدی‌تر ادامه دهم. در مجموع، اگر چه مسیر حرفه‌ای‌ام فنی و مهندسی بوده، اما انگیزه اصلی

ورود به نویسندگی، تشویق مادرم و تجربه‌ای عمیق انسانی بود که مسیر تازه‌ای در زندگی‌ام گشود.

۵- لطفاً با مخاطبان این گفتگو در مدرسه صحبت بفرمایید که چه پیام یا توصیه‌ای برای آنها دارید؟ اگر خودتان به سال‌های تحصیل در مدرسه برگردید دوست داشتید چه کاری را انجام می‌دادید که فکر می‌کنید انجام ندادید؟

من اهل توصیه‌های کلی و نسخه‌پیچی نیستم و باور دارم هر نسل مسیر و شرایط خاص خود را دارد؛ با این حال، اگر بخواهم از تجربه شخصی‌ام نکته‌ای را با دانش‌آموزان در میان بگذارم، مهم‌ترین اصل «صداقت» در زندگی است. هر جا صادقانه با خود، دیگران و مسیر علاقه‌ام برخورد کرده‌ام، نتیجه‌ماندگار گرفته‌ام و هر جا از صداقت فاصله گرفته‌ام، کارهایی ثمر شده است. صداقت - event همراه با خطا - قابل جبران است، اما بی صداقتی معمولاً پشیمانی‌های طولانی به همراه دارد.

نکته دوم «نظم» است؛ عاملی که به باور من حتی از هوش مهم‌تر است. تجربه زندگی نشان داده دستاوردهای واقعی در دوره‌هایی شکل می‌گیرد که انسان در کارهای مهم خود منظم باشد. استعداد بدون نظم به نتیجه پایدار نمی‌رسد، اما فردی با پشتکار و نظم، حتی بدون استعداد خارق‌العاده، در بلندمدت موفق‌تر خواهد بود. اگر به سال‌های مدرسه بازمی‌گشتم، بیش از هر چیز تلاش می‌کردم همین دو اصل - صداقت با خود و نظم در مسیر علایق - را آگاهانه‌تر و زودتر جدی بگیرم؛ زیرا شور و هیجان جوانی ارزشمند است، اما زمانی اثر ماندگار پیدا می‌کند که با نظم و خودآگاهی همراه شود.

۶- بهترین خاطرات شما از نیکان چیست؟

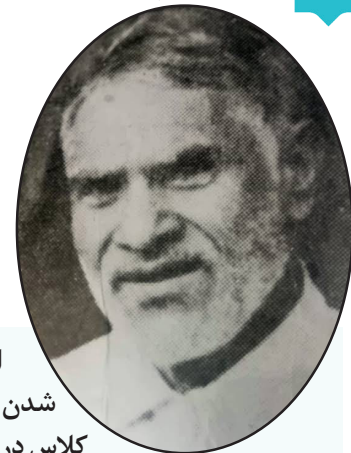
از میان خاطرات مدرسه نیکان، دو تجربه برایم شیرین‌تر و ماندگارتر است. نخست به سال اول راهنمایی بازمی‌گردم؛ زمانی که به همراه چند نفر از دوستان کلاس پرشیطنتی داشتیم و آقای محمد دولتی، معلم عربی‌مان، با وجود تذکره‌ها و سخت‌گیری‌های معلمانه، با برخوردی صمیمی و شوخ‌طبعانه رابطه‌ای انسانی و دوستانه با ما برقرار کرد. همان برخورد گرم و خنده‌صادقانه ایشان، نگاه مرا نسبت به معلم و مدرسه تغییر داد و خاطره‌ای ماندگار ساخت. خاطره دوم مربوط به سال آخر دبیرستان است؛ زمانی که در غیاب معلم، به عنوان مسئول ورزش کلاس، زنگ ورزش اعلام کردیم و همراه دوستان از مدرسه خارج شدیم و ساعتی را بیرون گذراندیم. بازگشت ما با تذکره‌ها و هوشمندانه و همراه با شوخی آقای کاشانی روبه‌رو شد؛ تذکری که بدون تنش و با مهربانی داده شد و همان رفتار سنجیده، آن اتفاق را به یکی از شیرین‌ترین خاطرات دوران تحصیلم تبدیل کرد.



حکایت بابای نیکان؛ آقا جواد غالبی

عارفی که جارو می کشید

اکرم حسینی شبستری



اینجا نیکان است، جایی برای نیک زیستن و بزرگی؛ مدرسه که نه خانه‌ای مقدس که جاذبه انسان شدن دارد، چشم دل می‌خواهد و بصیرت ذاتی و خشت خشک اینجا گواهی می‌دهند که مدرسه فقط کلاس درس نبوده، مرحله‌ای از زندگی همه آدم‌هایی بوده که با این مکان و در زیر سقف آن خویشاوند شدند؛ نفس کشیدند و تعلیم دیدند. یک مدرسه که فقط ارزش آن را معلم و شاگرد درک نکرده بلکه همان بابای مدرسه که هوای آن را حس کرد، هوایی شد؛ سخن از نیک مردی است که نیکانی شد و از شهر و دیار خود هجرت کرد و خدمت به این مدرسه را برگزید. آری آقا جواد غالبی یک عارف وارسته که در کسوت مستخدم مدرسه به همه خوبی کرد و در قلب تمام بچه‌ها و معلم‌ها جاوید شد. برای اینکه یادی کنیم از این بزرگ مرد به مدرسه رفتیم همان جایی که هنوز مثل گذشته لطف و صفای خودش را حفظ کرده؛ وارد دفتر مدیر مدرسه شدم و با او به گفتگو نشستیم. علی‌دوایی و روایتی از زندگی، کار و روزگار جواد آقا:

پدر مدرسه؛ روایت زندگی و خدمت جواد آقا

هر گاه سخن از او به میان می‌آید، ذهنم بی‌اختیار به سال‌های آغازین شکل‌گیری مدرسه بازمی‌گردد؛ روزهایی که همه چیز هنوز در حال شکل گرفتن بود و نقش‌های پیش از آنکه با عنوان‌های اداری تعریف شوند، با دل‌های آدم‌ها معنا پیدا می‌کردند. آغاز حضور ما در مدرسه تقریباً هم‌زمان بود. جمعی کوچک اما پرانگیزه کار را شروع کردیم؛ بنده به عنوان معلم کلاس اول، آقای بهشتی در مقام مدیر مدرسه، آقای نیرزاده که هفته‌ای یک روز برای تدریس و راهنمایی آموزشی می‌آمدند، و جواد آقا؛ مردی که عنوان رسمی‌اش «مستخدم» بود، اما حقیقت وجودش بسیار فراتر از این واژه معنا می‌شد.

از همان روزهای نخست، میان ما نوعی انس و صمیمیت شکل گرفت؛ صمیمیتی که نه از هم‌صحبتی‌های طولانی، بلکه از همدلی در خدمت به بچه‌ها پدید آمده بود. او برای مدرسه تنها یک نیروی خدماتی نبود؛ روحی زنده بود که به فضای تازه تأسیس مدرسه گرمای آرامش می‌بخشید.

از یزد تا مدرسه

جواد آقا اهل یکی از روستاهای یزد بود؛ مردی برخاسته از محیطی ساده اما سرشار از اصالت. پدرش روحانی روستا بود و احترام ویژه‌ای میان مردم داشت. او به عنوان فرزند ارشد خانواده، از جوانی مسئولیت‌های سنگینی را بر دوش گرفته بود و بسیاری از امور خانواده به او سپرده می‌شد.

سه برادر دیگرش بعدها راه روحانیت را برگزیدند و اداره املاک و کارهای خانوادگی نیز، هم به اقتضای سنت زمان و هم به دلیل اعتماد خانواده، به او واگذار شده بود. اگر در همان روستا می‌ماند،



۳۰

بی‌تردید به عنوان یکی از بزرگان محل شناخته می‌شد؛ اما مسیر دیگری را انتخاب کرد.

پیش از آمدن به نیکان، مدتی در مدرسه علوی خدمت کرده بود. هنگامی که مدرسه نیکان تأسیس شد، بزرگان مجموعه تصمیم گرفتند از تجربه و صداقت او بهره بگیرند. بدین ترتیب، نخستین فردی که به عنوان خدمتگزار مورد اعتماد وارد مدرسه شد، جواد آقا بود؛ حضوری که بعدها به یکی از پایه‌های هویت انسانی مدرسه تبدیل شد.

مدرسه؛ خانه دوم

در آن سال‌ها حدود سی و پنج سال داشت. همسرش، بی‌بی خانم، بانویی فهیم و همراه بود؛ زنی که اگر چه کمتر دیده می‌شد، اما نقش او در استمرار این مسیر انکارناپذیر بود. جواد آقا در تصمیم‌های مهم زندگی با او مشورت می‌کرد و این همراهی، پشتوانه‌ای آرام برای ادامه راه خدمت شد. به تدریج روشن شد که مدرسه برای او تنها محل کار نیست؛ خانه دوم اوست. دانش‌آموزان را همچون فرزندان خود می‌دید و با همان حساسیت و دلسوزی از آنان مراقبت می‌کرد. در سال نخست، تقریباً همه کارهای مدرسه بر عهده او بود. ساختمان کوچک بود و تعداد دانش‌آموزان اندک، اما با گسترش مدرسه، نیروهای بیشتری به مجموعه اضافه شدند. برخی از آنان، از جمله عباس آقا — باجناب ایشان — به دعوت خود او به تهران آمدند و زیر نظرش مشغول شدند.

مسئولیت یا عبادت؟

با بزرگ‌تر شدن مدرسه، از او خواستیم کارهای اجرایی را کنار بگذارد و تنها نقش نظارت را بر عهده داشته باشد. پذیرفت و گفت: «چشم». اما چندی بعد متوجه شدیم بخشی از مدرسه به خوبی

زمان رفتنش را می دانست

در مدرسه نیز همان روحیه پدرانه را حفظ کرده بود. با وجود مسئولیت و نیروهای دیگر، خود نماز خانه را جارو می زد؛ کاری که برایش نشانه احترام به دانش آموزان و فضای تربیت بود. نسبت به حوادث انقلاب حساس و دلبسته بود و در سوگ شخصیت های انقلابی، اندوهی عمیق نشان می داد. بی آنکه توان مالی چشمگیری داشته باشد، واسطه کار خیر می شد و برای حل مشکلات مردم تلاش می کرد؛ چند خانواده با پیگیری های او صاحب خانه شدند. سادگی و نظم در زندگی اش مثال زدنی بود. به پاکیزگی اهمیت فراوان می داد و حتی در میان سختی های زندگی، روحیه طنز خود را حفظ کرده بود؛ گاه شعرهایی ساده و روستایی می سرود و با همان صداقت برای مامی خواند.

سال ها پیش، در جمعی دوستانه گفته بود بیش از شصت سال عمر نخواهد کرد و دوست دارد «سرپا» از دنیا برود. این سخن سال ها بعد به شکلی شگفت تحقق یافت؛ در شصت سالگی، ناگهان دچار حمله قلبی شد و بی آنکه زمین گیر شود، از دنیا رفت. روزهای پایانی عمرش نیز همچون همیشه با کار و خدمت همراه بود؛ حتی در برف سنگین، خود به پاک سازی محوطه مدرسه پرداخته بود.

اولین سرایدار

حمید نیکخواه معلم قدیمی از مدرسه خاطره ها دارد، او از جواد آقاغالبی می گوید، اولین سرایدار مدرسه. این معلم کهنه کار می گوید: «آقای آقاغالبی در مدرسه علوی سرایدار بودند و زمانی که نیکان تاسیس شد، به این مدرسه آمدند و به همراه خانواده تا زمانی که از دنیا رفتند، در مدرسه زندگی کردند. ایشان یزدی بودند و خیلی با اخلاق و با اخلاص بودند.» نیکخواه تعریف می کند که بعد از آقای بهشتی، مدیر مدرسه، این آقاغالبی بود که شناخته می شد: «قرار بود برای تاسیس ساختمان مدرسه مصالح ساختمانی بیاورند، شب بود و یک کامیون مصالح هم به مدرسه آمده بود، راننده اسم بهشتی را به عنوان تحویل گیرنده بار گفت، اما چون ایشان در مدرسه حاضر نبودند، آقاغالبی در را برای راننده باز نکرده بود. راننده مردد بود تا زمانی که گفت، در نبود بهشتی، باید بار را به آقاغالبی تحویل دهم و سرایدار هم بار را تحویل گرفت.

او روز تشیع و مرگ آقاغالبی را هم به یاد دارد، خیابان های منتهی به مدرسه به شدت شلوغ و پر جمعیت بود؛ اهالی محل و همه دانش آموزان به همراه خانواده هایشان در مدرسه حاضر شده بودند تا اولین سرایدار مدرسه را تشییع کنند. نیکخواه می گوید: «شلوغ ترین تشییع پیکری بود که دیدم.»

تمیز نشده است. وقتی با او صحبت کردم، بدون هیچ دفاعی مسئولیت را پذیرفت. بار دیگر تأکید کردم که نباید خود را درگیر کارهای جزئی کند.

مدتی بعد، از سر جوانی و سخت گیری، تندتر با او سخن گفتیم. او اما تنها گوش داد و آرام گفت: «اصلاح می کنم.» سال ها بعد فهمیدم بزرگی انسان گاه در همین سکوت های متواضعانه آشکار می شود.

چند روز بعد، او را دیدم که باز هم مشغول کاری بود که منعش کرده بودم: جارو کردن نمازخانه بچه ها. وقتی علت را پرسیدم، با چشمانی اشک بار گفت: «نمی توانم ترک کنم. دلم می خواهد زیر پای بچه ها را خودم جارو کنم. تا زنده ام این کار را انجام می دهم.» آن لحظه فهمیدم برای او کار، وظیفه نبود؛ عبادت بود.

ماندن در خانه ای که ساخته بود

سال ها گذشت و او بی هیاو به خدمت ادامه داد؛ بدون درخواست امتیاز، بدون انتظار تقدیر. مدرسه برایش همه چیز بود. پس از وفاتش، مدرسه افتخار یافت آرامگاهش را در همان جایی فراهم کند که سال ها عمرش را وقف آن کرده بود. خانواده می توانستند او را به زادگاهش یزد ببرند، اما او مدرسه را خانه خود می دانست و همان جا ماندگار شد.

از کذاب تانیکان؛ زندگی یک خدمتگزار صادق

علی غالبی فرزند جواد غالبی هم روایتی خواندنی از پدرش دارد، کسی که از آقا جواد همچون یک معلم زندگی را آموخته و رسم او را در زندگی ادامه داده، او از پدرش چنین سخن گفت: پدرم اهل روستای کذاب در یزد بود؛ روستایی مذهبی که او در خانواده ای روحانی و مورد احترام مردم در آن پرورش یافت. دینداری، ساده زیستی و خدمت به دیگران از همان سال های نخست در وجودش شکل گرفت و بعدها مسیر زندگی اش را تعیین کرد. پس از سال هایی کارگری و تلاش برای تأمین معاش در شهرهای مختلف، سرانجام به تهران آمد و فعالیت خود را در مدرسه ای آغاز کرد که آن را نه محل کار، بلکه میدان خدمت می دانست.

در خانه، مهربانی بارزترین ویژگی او بود. برخلاف شیوه رایج آن زمان، هرگز دست روی فرزندان بلند نکرد و تربیت را با آموزش عملی پیش می برد. با مثال ها و قانون های ساده، نظم و مسئولیت پذیری را به ما می آموخت؛ بی آنکه خشونت در کار باشد. روحیه ای شاد داشت و کودکان فامیل و همسایه به او پناه می آوردند؛ با آن ها بازی می کرد و نگهداری شان را با حوصله بر عهده می گرفت.





چند روایت از مرحوم آقا جلال منتظری
خالق بستنی میوه‌ای در ایران

همسایه شیرین نیکان

نرگس خانعلی زاده

پاسداران قنادی داشت، دستگاهی تازه به اسم بستنی‌ساز آورده بود؛ هنوز نصف بستنی ساخته شده توسط دستگاه را نخورده بودم که به دوستم گفتم نمی‌شود من هم یکی از این دستگاه‌ها داشته باشم؟» این را آقا جلال تعریف می‌کند و ادامه می‌دهد که عصر همان روز به مخبرالدوله رفت و یکی از این دستگاه‌های بستنی‌ساز خرید و فردا صبح، جلوی همان مغازه‌ی لبنیاتی نصبش کرد.

مواد خام را خودش داشت: شیر، شکر و پودر کاکائو. همان روز اولین بستنی‌اش را درست کرد؛ دو رنگ، سفید و قهوه‌ای. ساده، ولی تازه. روز بعد، سینی بزرگی از بستنی‌های لیوانی‌اش را برداشت و به مدرسه نیکان رفت. تعدادش را هم به خوبی به خاطر دارد؛ می‌گوید ۲۵ عدد بستنی که در لیوان ریخته بودم را برای معلم‌ها و کادر آموزشی مدرسه نیکان بردم: «گفتم تازه می‌خواهم بستنی‌فروشی راه‌بندازیم، امتحان کنید ببینید چگونه؟» معلمان آن سال‌های نیکان ذوق زده شدند، بستنی راچشیدند و تأییدش کردند؛ لحظه‌ای که شاید مایه‌ی رؤیایی بزرگ در آن ریخته شد.

سفر به رم

اما همه چیز به همان دستگاه بستنی‌ساز سفید و قهوه‌ای ختم نشد. آقا جلال تعریف می‌کند که یکی از مشتری‌های دائمی‌اش، تاجری خوش صحبت بود که روبه‌روی مغازه جلال دفتر چوب‌فروشی داشت؛ مشتری‌ای که جرعه‌ی یک حرکت تازه را به ذهن آقا جلال انداخت: «اگر می‌خوای این کار رو درست و متفاوت انجام بدی، باید بری ایتالیا. اونجا بیست رنگ بستنی دارن!»

آقا جلال، قدیمی‌ترین همسایه مدرسه نیکان بود! می‌گوییم «بود»، چون همین چند روز پیش به رحمت خدا رفت و بستنی جلال ماند و جای خالی آقا جلال؛ کسی که سال ۱۳۵۳ اولین تولیدی بستنی میوه‌ای طبیعی در ایران را به راه انداخت؛ چیزی که پیش از آن فقط در برخی کشورها، مثل ایتالیا، مرسوم بود و به همت و تلاش آقا جلال، پایش به ایران هم باز شد. شاید «اختراع» یا «ابداع» در معنای رسمی، برای واژه‌ی بستنی جلال سنگین باشد، اما در تاریخ غیررسمی خوراک ایرانی، نام او کنار کسانی ایستاده که ذائقه‌ی یک ملت را تغییر دادند. او ترکیب سنت ایرانی با شیوه‌ی اروپایی را به بستنی آورد؛ طعمی که نه فقط خنک می‌کرد، بلکه حس مدرن و جهانی بودن را می‌چشانند. همسایه بودن آقا جلال با مدرسه نیکان و فوت او، بهانه‌ای شد برای یاد کردن از او؛ از کسی که نه تنها در تاریخ خوراکی کشور، که در تاریخ مدرسه نیکان هم ردپای خوشی از خود به جا گذاشته است.

بیش از پنجاه سال پیش، در کوچه‌های آرام و آفتاب‌خورده‌ی دروس، مغازه‌ای کوچک میان صدای زنگ مدرسه و بوی شیر تازه، روزش را آغاز می‌کرد که روی تابلوی سفیدش نوشته بود: «لبنیات جلال». همان مغازه‌ای که نقطه‌ی آغاز یکی از ماندگارترین طعم‌های ایران شد و حالا خیلی وقت است که تابلویش را به «بستنی جلال» تغییر داده است. آن سال‌ها، لبنیاتی جلال دیوار به دیوار مدرسه نیکان بود؛ مدرسه‌ای که بعدها اهالی‌اش تبدیل به اولین مشتریان بستنی جلال شدند.

«همه چیز خیلی ساده اتفاق افتاد. یکی از دوستانم که در

بود و بستنی قیفی ساده کاکائویی. اما آقا جلال با پشتکار و همتش، طعم‌های تازه‌ای در بستنی ابداع کرد. خودش تعریف می‌کند: «وقتی جنگ شروع شد، پودرهایی که از ایتالیا آورده بودم دیگه تموم شد. نشستم فکر کردم چه جوری می‌تونم با میوه‌های خودمون درست کنم. شب‌ها حساب می‌کردم که آلبالو چقدر شکر می‌خواد تا بافتش مثل بستنی بمونه. شاتوت، لیموترش، انبه... یکی یکی امتحان کردم تا به نتیجه رسیدم. اون وقت تازه فهمیدم چطوری می‌تونم همون بستنی‌های میوه‌ای رو خودم بسازم.» و ساخت!

وداع با مرد طعم‌ها

ماه گذشته، آقا جلال منتظری درگذشت. خبر در میان شاگردان قدیمی نیکان و محله‌های قدیمی دروس دهان‌به‌دهان چرخید. با رفتن او، بخشی از خاطره‌ی کودکی‌شان هم خاموش شد. اما هنوز از مغازه آقا جلال بوی شیر و میوه می‌آید و تصویرش دیده می‌شود؛ تصویر مردی که میان دستگاه‌های قدیمی و رنگارنگ باقی مانده است.

امروز فرزندان و نوه‌های آقا جلال، که خودشان هم سال‌ها در مدرسه نیکان تحصیل کرده‌اند، مغازه بستنی جلال را اداره می‌کنند؛ مغازه‌ای که طعم بستنی‌های میوه‌ای‌اش از خاطر اولین مشتری‌هایش نرفته است.

آقا جلال می‌گوید مکث کردم؛ من؟ ایتالیا؟ زبان ایتالیایی بلد نبودم، اما انگلیسی می‌دانستم. اما همان شد که تردید را کنار گذاشتم و راهی رم شدم: «آنجا بود که فهمیدم بستنی میوه‌ای دقیقاً یعنی چه!» می‌گوید دانه‌به‌دانه آدرس کارخانه‌های بستنی‌ساز شهر را پیدا کردم و به سراغشان رفتم؛ جایی که یاد گرفتم ترکیب پودر میوه، شکر و خامه چطور به رنگ و طعمی تازه می‌رسد. با همان دقت و علاقه‌ای که در لبنیات داشت، یادداشت برمی‌داشت، فرمول‌ها را حساب می‌کرد و از هر طعم نمونه می‌چشید. چند روز بعد، مواد اولیه را از کارخانه‌های مختلف خرید و بسته‌بندی کرد تا با خود به ایران برگرداند. سال ۱۹۷۷ بود؛ زمانی که هنوز قیف بستنی دورنگ برای بیشتر مردم تازگی داشت و کسی سراغی از طعمی جدید از بستنی در ایران نمی‌گرفت، اما آقا جلال به سراغش رفته بود!

این طعم تازه

وقتی آقا جلال به ایران برگشت، دیگر آن مغازه‌ی کوچک لبنیاتی‌اش رنگ و طعم دیگری داشت. با مواد جدیدی که از ایتالیا خریده بود، رنگ‌ها و طعم‌های متنوع بستنی یکی یکی در ویترینش خودنمایی کردند: زرد لیمویی، قرمز آلبالویی، بنفش شاتوتی. حالا وقت آن بود که تابلوی مغازه عوض شود: «بستنی ایتالیایی جلال».

اولین کسانی هم که طعم بستنی‌های میوه‌ای را چشیدند، دانش‌آموزان مدرسه نیکان و مدرسه آلمانی‌ها بودند. آن مدرسه‌ها در فاصله‌ی کوتاهی از مغازه آقا جلال قرار داشتند؛ برای همین هم وقتی مدیران مدرسه فهمیدند مواد بستنی از خارج آمده و طعم و رنگ‌های متنوعی دارد، هم خودشان مشتری بستنی‌ها شدند و هم صف‌های طولانی از دانش‌آموزان مقابل مغازه تشکیل شد. بستنی میوه‌ای جلال حتی به عروسی‌ها و دورهمی‌های خانوادگی هم رسید و در تعداد بالا سفارش داده می‌شد.

آنجا و در آن خیابان، خیلی زود پای سفارتخانه‌ها هم به بستنی ایتالیایی جلال باز شد؛ ابتدا سفارت هلند که به طریقی با این بستنی آشنا شده بود و گفته بود می‌خواهم این بستنی را برای مهمان‌های مراسم‌مان سفارش بدهم. بعد از آن هم سفارت سوئیس و آلمان که از دیگر مشتری‌های همیشگی بستنی جلال شدند.

بستنی جلال دیگر کارش حسابی گرفته بود؛ همت، ابتکار و محصول باکیفیت آقا جلال کار خودش را کرده بود! آن هم در دهه‌ای از تاریخ که ایران فقط دو نوع بستنی شناخته شده داشت؛ بستنی سنتی اکبر مشهدی که بیشتر خامه‌ای و سفید





همکلاسی شهید

این گزارش، روایت ساده روزهایی است که بچه‌های دوره ۲۹ مدرسه نیکان به اتفاق معتقدند که ساده‌از کنارشان گذشتند؛ روزهایی که مرتضی فقط یک هم‌کلاسی بود. همان پسری که شاید روی نیمکت‌های چوبی کنار دستشان می‌نشست، شاید با صدای با تومانی‌اش مسئله‌های ریاضی را مرور می‌کردند و شاید زنگ‌های تفریح، با او پا به توپ می‌شدند؛ لحظه‌هایی که فکر می‌کردند این‌ها معمولی‌ترین لحظه‌های زندگی‌اند.

آن موقع‌ها هیچ‌کس نمی‌دانست که پشت خنده‌های کوتاه و شیطنت‌های معمولی، قلبی آن‌قدر وسیع و مسیری آن‌قدر بلند پنهان شده است. کسی نمی‌دانست روزی می‌رسد که وقتی اسمش را صدا می‌زنیم، باید پیشوند ارزشمند شهید را پیش از اسم مرتضی لاریجانی بگذاریم. حالا نام مرتضی، برای دانش‌آموزان مدرسه نیکان، نامی است که هم افتخار به آن گره خورده است و هم کمی حسرت.

این دل‌نوشته‌ها، تلاش کوچکی از همکلاسی‌های سابق شهید مرتضی لاریجانی است برای نزدیک شدن دوباره به آن روزها؛ روزهایی که روزی پا به پای هم آن را گذرانده بودند و حالا جای خالی‌اش، هم با وجود سال‌ها وقفه بین امروز و سال‌های تحصیل به شدت حس می‌شود؛ جای خالی شهید مرتضی لاریجانی!

به یاد مرتضی؛ از کربلا تا مشهد

محمد علی جلائی فر: سال ۸۷ ایام اربعین بود؛ من تا به حال کربلا نرفته بودم و برای اولین بار می‌خواستم به زیارت مشرف بشوم. در آن سال‌ها، گرفتن ویزا، کار راحتی نبود. ماهم وقتی تصمیم به تشریف‌گرفتم زمان کمی تا اربعین فرصت داشتیم. امیدی نداشتیم. از مرتضی کمک خواستم و گفت ویزا را برای من و برادرم جور می‌کند و این کار را همان روز برای ما انجام داد. باورم نمی‌شد که عازم کربلا هستیم. در این اولین زیارت، خیلی به یاد مرتضی بودم و برای او، از کربلا سوغات آوردم؛ یک پیراهن آستین‌بلند آبی. در سال‌های بعد که مرتضی را می‌دیدم، او اکثراً با همان پیراهن آبی بود. برای من عجیب نبود که او بیشتر با یک پیراهن است، چون می‌شناختمش و می‌دانستم چقدر ساده‌زیست است. امسال، بعد از تشییع مرتضی، غم‌مان را پیش امام رضا بردیم. اتفاقاً که در این زیارت آخر هم یک نفر مدام جلوی چشمم بود. مرتضی، با همان لبخند دوست‌داشتنی‌اش.

آدم حسابی کشور

محمد علی جلائی فر: مرتضی یک بار من را به شرکتشان دعوت کرد؛ شرکتی که با دوستانش در دانشگاه شریف تأسیس

کرده بود. کلاً فضای شرکت با تمام جاهایی که دیده بودم فرق می‌کرد. واقعاً از در و دیوار صمیمیت و همدلی می‌بارید و همه مرتضی را نه فقط به دید مدیر، بلکه به چشم یک رهبر و یک دوست مورد اعتماد نگاه می‌کردند. از پروژه ملی‌ای که داشتند رویش کار می‌کردند، برایم گفت؛ پروژه‌ای که دستاوردی برای ایران داشت و دارد؛ اینکه ماده‌ای را که در تحریم به مانمی‌دادند، بتوانیم در ایران تولید کنیم. این دیدار مصادف بود با زمانی که دکتر رد صلاحیت شده بود. با اینکه از این موضوع غمگین بود، یاد ندارم ذره‌ای نظام‌رادر حرف‌هایش زیر سؤال برده باشد. هیچ وقت بد ایران و نظام جمهوری اسلامی را نمی‌گفت؛ چه وقتی که دکتر در اوج مسئولیت بود، چه وقتی که خانه نشین شده بود. بعدها فیلم دستاوردمان را که از خبر تلویزیون پخش شد، برایم فرستاد. با اینکه دستاورد بزرگی بود، ولی اصلاً نمی‌خواست به نام خود و خانواده‌اش ثبت شود و خودش را همه‌جا ارجشیر معرفی می‌کرد. با خودم فکر می‌کردم اگر من بودم، اقلاً برای اینکه بگویم من هم مثل پدرم چقدر دارم به ایران خدمت می‌کنم، اسم خودم را همه‌جا جار می‌زدم. ولی او خیلی متواضع بود؛ حتی در مکالمه خصوصی. و او چقدر آدم حسابی بود...

روزهایی که با هم می گذرانیدیم

محمد علی جلائی فر: اواسط دهه هشتاد، زمانی که در دبیرستان نیکان درس می خواندم، صبح های زود، وقتی هوا هنوز تاریک بود، منتظر سرویس می ماندم تا دنبالمان بیاید و به مدرسه برویم. یادش به خیر، دوسه نفر بودیم که خانه هایمان به هم نزدیک بود. یکی از همان روزها، ناگهان دیدیم مرتضی به همراه راننده خانوادگی شان از جلوی ما رد شد، ایستاد و گفت: «بیایید بالا.» واقعاً لحظه بسیار لذت بخشی بود. بعد به ما گفت: «من هر روز از اینجا رد می شوم. لازم نیست سوار سرویس شوید؛ با خودم بیایید، می رسانمتان.» این، یکی از بهترین تجربه های شیرینی بود که با مرتضی داشتیم. از آن به بعد، مرتضی هم ما را به مدرسه می رساند و هم به خانه برمی گرداند. بسیار مهربان و خوش برخورد بود. بماند که سال ها بعد، در برخی بحث های سیاسی، او را ناراحت کردم و امیدوارم مرا ببخشد و حلالم کند. من که از او جز نیکی چیزی ندیدم.

مرد همیشه بشاش

عباس مجیدی: از زمانی که به یاد دارم، یعنی حدود ۱۱ سال قبل تا همین اواخر پیش از شهادتش، هر بار که مرتضی را می دیدم، یک مدل کتانی ثابت به پا داشت؛ همراه با پیراهنی که روی شلوار می انداخت. این استایل او در تمام دوران دبیرستان پابرجا بود. گفتم شاید وقتی به دانشگاه برود، این سبک لباس پوشیدنش تغییر کند؛ اما هر وقت که گاه و بی گاه او را می دیدم، همچنان همین بود. تا اینکه دو سال پیش، در یک نمایشگاه تخصصی کاری او را دیدم. غرفه ای داشتند. چقدر با کت و شلوار شیک شده بود! خبری از آن کفش کتانی مخصوص بندی خودش نبود؛ اما باز هم سبکی از کتانی را با کت و شلوار پوشیده بود. خلاصه، تغییر کرده بود؛ ولی یک چیز ثابت مانده بود: لبخند همیشگی و بشاش بودنش در معاشرت. حیف! کاش بیشتر با او صحبت می کردم. ای کاش شب پس از نمایشگاه، وقتمان را با هم می گذرانیدیم. ای کاش... و صد حیف!

ایمانی که داشت

مهديار مخلص پور: من نیز مانند بسیاری از دوستان مرتضی، از اوایل دبستان تا پایان دوران دبیرستان، همکلاسی او بودم. مدتی از مرتضی خبری نداشتم تا اینکه در اوایل زمستان ۱۴۰۱، با من تماس گرفت و گفت به دفترش در دانشگاه شریف بیایم. او در حال انجام پروژه ای بسیار مهم و جالب بود که به رساله دکترایش نیز مرتبط بود. درباره فونداسیون یکی از تجهیزات،

از من مشورت می خواست. وقتی او را دیدم، کلی احوالپرسی و صحبت کردیم. بحث به آب و هوا و عدم بارندگی کشیده شد. گفتم: «وضعیت منابع آب کشور بسیار وخیم است و نگرانم.» نگاهی کرد و گفت: «به موهم برسد، پاره نمی شود؛ کشور امام زمان است.» و همین طور هم شد و پس از آن، باران فراوانی بارید! جایش بسیار خالی است. حقیقتاً شهادتش مرا به هم ریخت.

پیش قدم در امر خیر

اصفهانى: یک بار با مرتضی درد دل می کردم و گفتم برای مسیر آینده شغلی و تحصیلی خود کمی دچار تردید شده ام و نمی دانم چه کنم. مرتضی به من گفت: «می خواهی با پدر صحبت کنی؟» منظورش دکتر شهید علی لاریجانی بود. سپس ادامه داد: «بابا، اولین توصیه اش همیشه ازدواج کردن است؛ چرا ازدواج نمی کنی؟» به او گفتم خودم بسیار تلاش کرده ام، اما مشکلات مالی و برخی مسائل خانوادگی مانع شده است. همان جا به من گفت: «می خواهی مادرم و پدرم با خانواده ات صحبت کنند؟ اگر کمکی خواستی، حتماً بگو.» خجالت کشیدم و بحث را عوض کردم. در دلم گفتم چند روز پیش از داییم کمک خواستم و او گفت: «ما نمی توانیم دخالت کنیم!» اما دوستم مرتضی پیشنهاد کرده بود که مزاحم جناب دکتر، با سه دوره ریاست مجلس شورای اسلامی و فرزند بزرگوار شهید مطهری (ره)، بشوم. خدار حمتش کند...

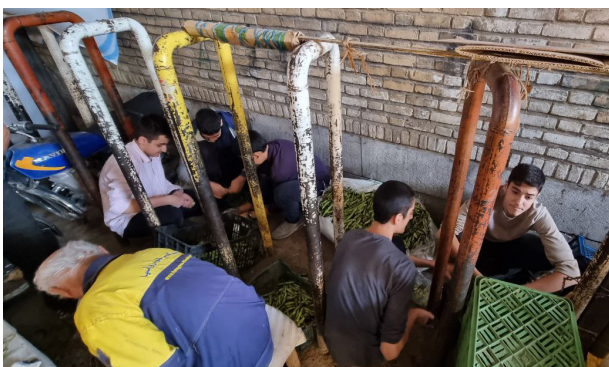
رفیق خوش سفر

اللهیار شکروی دوره ۳۰: پس از زلزله سرپل ذهاب، شبی مرتضی را دیدم و به من گفت: «فردا صبح می خواهم برای کمک به کرمانشاه بروم؛ می آیی؟» گفتم: «بله.» صبح با هم قرار گذاشتیم و با ماشین مرتضی راه افتادیم. در طول سفر، اخلاق خوب و روحیه بالای او از ویژگی های برجسته اش بود. هر جا که کاری پیش می آمد، مرتضی می خواست نفر اولی باشد که آن را انجام می دهد. در رفتار او همیشه مهربانی و انرژی دیده می شد. مردم داری و جمع کردن بچه ها و رفع نیازهایشان برایش اولویت داشت. یادم هست هنگام ناهار، مرتضی جلوتر از همه می رفت تا مسجد محل اسکان، سفره و تدارکات غذا را بررسی کند. چند روز با هم بودیم و مرتضی مدام در رفت و آمد و تلاش بود. وقتی سفر تمام شد، با اینکه همیشه بیش از همه کار می کرد و قاعدتاً از همه خسته تر بود، باز هم از همه پرانرژی تر بود و شوخی می کرد. بعد از سفر از او پرسیدم: «من در سفر چطور بودم؟» گفت: «خیلی هم می خوردی و هم می خوابیدی!»

از ناوایی تا قصابی؛ روزهای «کار» و «درس» در اردوی پرماجرای دانش آموزان نیکان

اکرم حسینی شبستری

در روزگاری که مدرسه بیش از هر زمان دیگری با توقع آموزش صرف، نمره و موفقیت‌های قابل سنجش تعریف می‌شود، هنوز تجربه‌هایی وجود دارند که معنای تربیت را به ساحت واقعی زندگی بازمی‌گردانند. برنامه تجربه‌محور «قزوین» در مدرسه نیکان، از همین جنس است؛ ابتکاری متفاوت که دانش آموزان پایه نهم را در موقعیتی واقعی، پیش‌بینی‌ناپذیر و عمیقاً تربیتی قرار داد تا مسئولیت، کار، همکاری، محدودیت و معنای پول در آوردن را نه در کلاس درس، بلکه در متن زندگی لمس کنند. آنچه در ادامه می‌خوانید، گفت‌وگویی است با آقای امیر زرباف، طراح و یکی از همراهان این تجربه کم‌سابقه؛ گفت‌وگویی درباره ایده شکل‌گیری این برنامه، دشواری‌های اجرای آن و افقی که برای تربیت امروز و آینده نوجوانان پیش روی ماست.



کمی بیشتر درباره این رویکرد توضیح می‌دهید؟

بله، یکی از اصول جدی ما همین «نظارت بدون مداخله» بود. مربیان همراه هر گروه بودند، اما فقط برای مراقبت در موقعیت‌های خطر یا بحران. تصمیم‌گیری، انتخاب نوع کار، مذاکره با کارفرما و مدیریت درآمد کاملاً بر عهده خود دانش‌آموزان بود. ما می‌خواستیم تجربه واقعی باشد؛ نه یک کار نمایشی یا کنترل‌شده‌ی کامل. اگر قرار بود مدام راهنمایی کنیم، عملاً فرصت رشد را از آن‌ها می‌گرفتیم. اصل ماجرا این بود که دانش‌آموزان از حالت ناز پرورده بودن و صرفاً زندگی و تحصیل در شرایطی که همه امکانات برای آن‌ها مهیا است، کمی فاصله بگیرند و بدانند که برای دریافت کمترین دستمزدها هم چقدر باید زحمت کشید. والدین فکر می‌کنند اگر فرزند خود را دوست دارند یعنی باید همه چیز برای آنها فراهم باشد. واقعیت این است که تجربه‌های خاص در محدودیت‌ها شکل می‌گیرد، سعی کردیم این تجربه به صورت کنترل‌شده در اختیار دانش‌آموزان قرار بگیرد و حتی از قبل خانواده‌ها را در جریان قرار ندادیم که چه اتفاقی قرار است، در نهایت با مدیریت ماجرا این چالش را اجرا کردیم. یک روز صبح راهی قزوین شدیم و آنجا گروه‌های دانش‌آموزان هر کدام در بازار قزوین به صورت گروهی در بخش‌های مختلف بازار مشغول به کاری شدند و توانستند با کار از صبح تا شب خرج شام خود را در بیاورند؛ گروه‌های پنج تا شش نفره بود و یک مربی همراه داشتند که هیچ دخالتی نداشت و صرفاً نظارت داشت. اینجا بود که قاب‌های عجیبی می‌دیدم در یک شهر غریب. عین‌هوا تصاویر ساخته شده توسط

لطفاً خودتان را معرفی کنید و بفرمایید در چه مقطعی تدریس می‌کنید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. امیر زرباف هستم، متولد ۱۳۶۳. در حال حاضر دانشجوی دکتری روان‌شناسی تربیتی‌ام و به عنوان معلم راهنمای پایه نهم در مدرسه نیکان تدریس دارم.

شما و همکارانتان یک رویداد متفاوت برای دانش‌آموزان نیکان در شهر قزوین اجرا کردید، این اقدام گویا بازتاب زیادی داشت، گفته می‌شود این ایده حاصل یک کار جمعی بوده است. توضیح می‌دهید؟

رویداد قزوین در واقع یک مدل و فرصت برای زندگی و تجربه کسب و کار بود و طراحی به شکلی بود که گروه‌های دانش‌آموزان بتوانند با تکیه بر توانایی خودشان چند ساعت در بازار قزوین کار کنند و درآمد کسب کنند، هر چند مسئولیت رسمی برنامه با من بود و به نام من شناخته شد، اما حقیقت این است که این کار حاصل یک همکاری جمعی بود. ایده اولیه از من نبود؛ ما آن را در گفت‌وگو با یکی از هم‌دوره‌ای‌هایم که از سال ۸۲ تا امروز با هم همکاری داریم، توسعه دادیم. چند نفر از فارغ‌التحصیلان نیکان که امروز در حوزه‌های مختلف فعال هستند هم در طراحی و اجرای آن نقش داشتند. به نظرم مهم‌ترین نکته همین است: مدرسه‌ای که بتواند میان نسل‌های مختلفش پیوند برقرار کند، سرمایه‌ای فراتر از ساختمان و برنامه درسی دارد.

لطفاً بیشتر توضیح دهید که رویداد قزوین چگونه اجرا شد،



تجربه‌ها چقدر ماندگارند. سخت‌ترین شکستنی‌ها، غرور است. وقتی پول برای خودت است، چقدر خرج کردن حساب کتاب پیدای کند.

این برنامه برای کدام پایه اجرا شد؟ و واکنش دانش‌آموزان چگونه بود؟

برای دانش‌آموزان پایه نهم اجرا شد. بازخوردها بسیار مثبت بود. بسیاری از بچه‌ها نه تنها علاقه‌مند به تکرار تجربه بودند، بلکه ایده‌هایی برای سطح بالاتر و جدی‌تر آن هم مطرح می‌کردند. این نشان می‌داد که تجربه برایشان واقعی و الهام‌بخش بوده است.

آیا این تجربه باعث شد مدرسه به فکر تغییر یا توسعه رویکردهای پرورشی و مهارتی بیفتد؟

واقعیت این است که در مدرسه، دانش‌آموزان معمولاً توقع پیچیده‌ای ندارند؛ یک کلاس خوب، امتحان منظم و فضای آرام برایشان کافی است. خانواده‌ها هم اگر چه از تربیت صحبت می‌کنند، اما در نهایت نگران نمره و کنکور هستند. در چنین فضایی، نوآوری تربیتی کار ساده‌ای نیست. از سوی دیگر، ساختار مالی مدرسه هم به گونه‌ای نیست که انگیزه‌های مادی خاصی برای چنین کارهایی ایجاد کند. حقوق معلمی مشخص است و این جنس کارها معمولاً پاداش مالی ویژه‌ای ندارد. بنابراین اگر بخواهد اتفاق متفاوتی بیفتد، یک عنصر کلیدی لازم دارد: عشق. علاقه واقعی به تربیت، دغدغه رشد نوجوان و کار تیمی همکاران. همان‌طور که گفتیم، این برنامه حاصل یک کار گروهی بود. حتی ایده اولیه از من نبود؛ همکارانم آن را مطرح کردند و باهم توسعه دادیم. اگر امروز نام من بیشتر شنیده می‌شود، به خاطر مسئولیت اجرایی ام بوده است، اما روح این کار، جمعی و برآمده از عشق به تربیت بود.

اگر بخواهید این تجربه را در یک جمله جمع‌بندی کنید، چه می‌گویید؟

شاید بگویم ما یک روز سخت برای بچه‌ها ساختیم، اما آن‌ها در همان یک روز، چند سال جلوتر رفتند؛ نه در درس، بلکه در فهم زندگی.



هوش مصنوعی؛ یکی در نانواپی نان از تنور در می‌آورد و دیگری شده بود وردست قصاب! آن یکی داشت گاز آشپزخانه‌ی یک کافی‌شاپ را می‌سایید و دانش‌آموز دیگر پیاز خوردمی کرد در کبابی! دو نفر منقل و ذغال و بادبزین خریده بودند و صدایشان در چهارراه طنین انداخته بود که بلالیه بلال! او گروه دیگر شده بودند فروشنده دستمال کاغذی به ماشین‌های پشت چراغ قرمز! دو نفر برای ۲۳۰ هزار تومان سی و پنج کیلو باقالی پاک کرده بودند و چند نفر هم برای ۱۵۰ هزار تومان ۵/۲ تن نبات را از وانت پیاده. بعضی‌ها که خوش شانس‌تر بودند، کارفرمای سخاوتمند برای ۲ ساعت انبار گردانی نفری ۳۰۰ دستمزد داده بود و بعضی هم که کمی بدشانس، برای ۷ ساعت نظافت، فقط ۲۰۰ گرفتند. آن یکی هندوانه قاچ‌شده و سلفون پیچی شده دست‌فروشی می‌کرد و گروه دیگر ذرت بوداده در آشپزخانه مسجد. جوراب بعضی‌ها روی دستشان باد کرده بود و بازار تی‌شرت بعضی دیگر، گرفته بود.

آیا این نخستین بار بود که چنین تجربه‌ای در مدرسه نیکان اجرایی شد؟

با این شکل و شمایل، بله. من شخصاً نمونه مشابهی در مدارس اطراف ندیده بودم. البته در فضای کسب و کار، چالش‌هایی از این جنس وجود دارد و حتی با یکی از اساتید اقتصاد که تجربه‌ای فردی در این زمینه داشت مشورت کرده بودیم، اما اجرای آن در قالب مدرسه و برای نوجوانان، تاجایی که اطلاع دارم، تجربه‌ای کم‌سابقه بود.

باز تاب این برنامه در بین خود دانش‌آموزان چطور بود؟

دقیقاً بعد از اجرای برنامه و اتمام آن تازه ماجرا وقتی جالب‌تر شد که بعد از حساب-کتاب و سفارش شام و نماز جماعت مغرب و عشاء، ۸۰ نفر دور هم جمع شدند و ۲ ساعته از تجربه‌های منحصر بفردشان از این روز عجیب گفتند: ۱۰ هزار تومان هم خیلی پول است. بعضی چیزها دست ما نیست، باید قسمت شود. دست‌فروشی و بی‌اعتنایی به قضاوت دیگران هم عالمی دارد. من فقط چند ساعت سختی یک عمر سخت کسی را تجربه کردم. فهمیدم چرا پدرم هر چیزی را برایم نمی‌خرد. من اگر کارفرما شوم از آن سخاوتمندها می‌شوم. از کنار دست‌فروش‌ها دیگر راحت و بی‌توجه رد نمی‌شوم. تعامل با مردم عادی زمین تا آسمون با مدرسه و خانواده فرق می‌کند. بله یا نه آدم‌ها با زبان نرم تغییر می‌کند. چقدر سخت و شیرین است در آوردن پول حلال، خرج کردن پولی که خودت در آوردی مزه دیگری دارد؛ نگاه‌ها وقتی کارگری، جور دیگری است. اگر توقعت پایین باشد، کار پیدا کردن و پول در آوردن، آنقدرها هم سخت نیست. گول مرحله آخر، جلب اعتماد است. اولین

گزارش رویدادها از ۱۴۰۳ تا دی ماه ۱۴۰۴

زهره شریفی

جشن یلدا ۱۴۰۳

مراسم یلدا ۱۴۰۳ و شب چله نیکانیان روز چهارشنبه ۲۸ آذر ماه با حضور جمعی از دانش آموختگان از جمله تعدادی از دبیران و معلمان پیشکسوت موسسه فرهنگی نیکان برگزار شد.



یلدای ۱۴۰۳
تعدادی از معلمان
پیشکسوت و
قدیمی



یلدای ۱۴۰۳
فال حافظ
توسط استاد
علی دوابی



یلدای ۱۴۰۳



جشن نیمه رمضان ۱۴۰۳

جشن نیمه رمضان به میزبانی دوستان دوره نهم نیکان جمعه شب ۲۴ اسفند ۱۴۰۳ با حضور تعدادی از دانش آموختگان و نمایندگان خیریه‌های همراه افق قریب، ثامن و شفایار برگزار شد.



▲ جشن نیمه رمضان ۱۴۰۳ معرفی خیریه های فعال کانون نیکان



بازدید از «باغ موزه نگارستان»

به همت کارگروه گردشگری صبح جمعه ۳ اسفندماه ۱۴۰۳ جمعی ۲۰ نفره از دانش آموختگان به همراه خانواده، از باغ موزه نگارستان و قسمت های مختلف آن بازدید کردند.



بازدید از «کارخانه عبیدی»

تعدادی از دانش آموختگان از دوره های مختلف با هماهنگی کارگروه کسب و کار از کارخانه تولیدات مواد بهداشتی دکتر عبیدی در ۱۴ اسفندماه ۱۴۰۳ بازدید کردند.



برگزاری نشست های «هوش مصنوعی»

برگزاری هفت نشست از دورهمی های هوش مصنوعی با عناوینی چون «آمادگی سازمان ها برای اجرای کاربردهای هوش موفق هوش مصنوعی»، «کاربرد هوش مصنوعی در آموزش»، «بررسی موضوعات اجتماعی هوش مصنوعی»، «پرداختن به موضوع AI Factory»، «سلامت آینده با هوش مصنوعی»، «ارائه گزارشی از نمایشگاه جهانی GITEX ۲۰۲۵» و «بررسی هوش مصنوعی و حقوق» از ۳ آبان ماه ۱۴۰۳ تا ۴ دی ماه ۱۴۰۴ با حضور متخصصین و علاقمندان به این حوزه در دبیرستان نیکان برگزار شد.



▲ نشست هوش مصنوعی و پزشکی و سلامت



▲ نشست هوش مصنوعی و امور حقوقی

جشن یلدا ۱۴۰۴

در شامگاه ۲۷ آذرماه ۱۴۰۴ مراسم شب یلدا با حضور دانش آموختگان از دوره‌های نخست نیکان و همراهی دوستان دوره ۴۶ و نیز معلمان دهه‌های ۵۰ و ۶۰ تا به امروز برگزار شد.



دید و بازدید نوروزی ۱۴۰۴

در روز پنج شنبه ۲۱ فروردین ۱۴۰۴ حدود ۴۰۰ نفر از معلمان و پیشکسوتان امر آموزش در کنار تعداد بیشماری از دانش آموختگان از دوره ۱ تا ۴۵ در مراسم دیدار نوروزی گرد هم آمدند.



بزرگداشت مرحوم استاد «سید حسن نیرزاده»



آیین نکوداشت استاد فرهیخته، مرحوم سید حسن نیرزاده نوری، روز جمعه ۱۸ آبان ماه ۱۴۰۴، با حضور شاگردان، همکاران و خانواده ایشان با حضور حدود بیش از ۲۳۰ نفر در دبستان نیکان برگزار شد.



بازدید از مجموعه «ال سی من»

در روز دوشنبه ۳۰ تیرماه ۱۴۰۴ جمعی از دانش آموختگان نیکان از مجموعه کارخانجات پوشاک بانام تجاری «ال سی من» بازدید کردند.



بازدید از «کارگزاری آگاه»

بازدید تخصصی در مهرماه ۱۴۰۴ با حضور جمعی از دانش آموختگان از گروه خدمات بازار سرمایه آگاه صورت گرفت.

کارگاه آموزشی آشنایی با «مباحث مقدماتی بازار بورس و سرمایه»

این دوره در ۱۵ جلسه در محل مرکز آموزش موسسه کارگزاری مفید با حضور ۱۸ نفر برگزار شد که طی آن به مقدمات کار در بورس و آموزش مفاهیم پایه پرداخته شد.

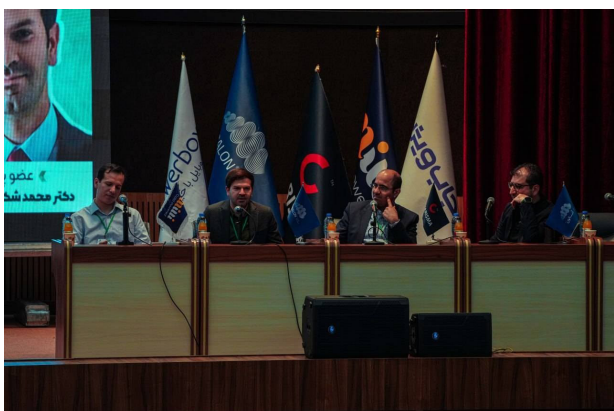
سمینار «آموزش خدمات فریلنسری»

۲۷ شهریور ماه ۱۴۰۴، آمفی تئاتر نیکان میزبان جمعی از علاقه‌مندان و متخصصان در سمینار آموزش خدمات فریلنسری بود که به موضوعاتی چون معرفی خدمات قابل ارائه در بازار جهانی روش‌های جذب مشتری خارجی چالش‌ها و راهکارهای دریافت درآمد ارزی پرداخته شد.



همایش و نمایشگاه «رانکس»

در تاریخ ۱۰ و ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۴ به همت جمعی از فارغ‌التحصیلان مدارس همسورودادی بانام «رانکس» در دانشکده اقتصاد شریف برگزار شد. در این رویداد حدود ۶۵۰ نفر شرکت کننده حضور یافتند که بیش از ۷۰ نفر به مجموعه دانش آموختگان نیکان تعلق داشتند.



نشست اعضای شبکه ملی نیکوکاران

نشست صمیمانه با حضور جمعی از خیرین، نیکوکاران و اعضای شبکه ملی، سه شنبه ۲۹ مهر ماه ۱۴۰۴ در سالن آمفی تئاتر دبیرستان نیکان برگزار شد.



سمینار «ابزارهای ضروری برای ورود به دانشگاه»

همایش بایدها و نبایدهای دانشگاه ویژه دانش آموختگان دوره ۴۶ و سایر فارغ التحصیلان مدارس دیگر در روز شنبه ۹ مرداد ماه ۱۴۰۴ در سالن آمفی تئاتر دبیرستان نیکان برگزار شد.



اکران فیلم «موسی کلیم الله»

فیلم موسی کلیم الله به صورت اختصاصی با حضور حدود ۹۰ نفر از دانش آموختگان و خانواده شان در مجموعه نمایش داده شد.

نشست روانشناسان

در تاریخ پنج شنبه ۹ مرداد ماه ۱۴۰۴ اولین نشست متخصصین روانشناسی متشکل از روانشناسان تربیتی و بالینی و روانپزشکان از بین دانش آموختگان محترم نیکان تشکیل گردید.



اکران فیلم «صیاد»

فیلم سینمایی صیاد با حضور فرزند شهید و هم‌زمان شهید صیاد در سالن آمفی تئاتر دبیرستان نیکان روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۴ پخش شد.



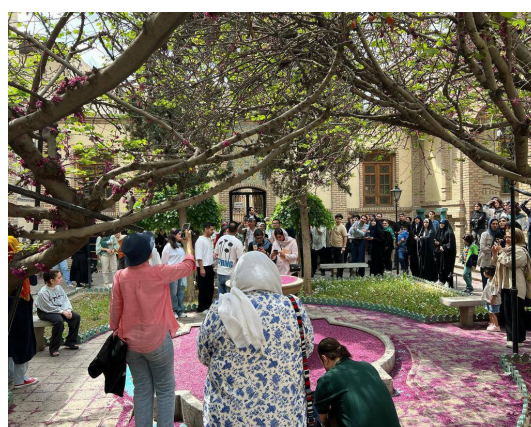
مراسم «نیم قرن رفاقت»

در شامگاه پنجشنبه ۸ آبان ماه ۱۴۰۴ دانش‌آموختگان دوره هشتم نیکان که نخستین بار در سال ۳۵۴ (با آغاز کلاس اول دبستان به مجموعه نیکان پیوسته بودند، پنجاهمین سالگرد رفاقت و همراهی خود را در کنار جمعی از معلمان دوران دبستان، راهنمایی و دبیرستان خود گرامی داشتند. در این مراسم تعدادی از دانش‌آموختگان مقیم خارج از کشور نیز حضور داشتند. همچنین یاد و خاطره پنج تن از شهدای دوره هشتم و دانش‌آموختگانی که دیگر در میان آن جمع نبودند نیز گرامی داشته شد.



بازدید از «خانه موزه مقدم» و «کاخ مرمر»

جمعی ۳۰ نفره از دانش‌آموختگان نیکان به همراه خانواده ایشان، صبح جمعه ۲۲ فروردین ماه ۱۴۰۴ با همراهی آقای دوابی از خانه موزه مقدم و کاخ مرمر بازدید کردند.



نشست پزشکان نیکان

در این نشست جمعی از دندانپزشکان، متخصصان علوم پزشکی، پیراپزشکی و علوم تجربی به منظور تعامل، هم‌افزایی علمی و انتقال تجربه سخنرانی‌هایی را بیان کردند. در بخشی از این نشست دکتر سید حمید خویی، استاد دانشکده داروسازی دانشگاه تهران و پژوهشگر فرهنگی و دینی، با موضوع «طب تجارت محور و طب حکمت سالار و یا طب کاسب کارانه در مقابل طب معنویت گرا» به بیان نکات مهم و تأمل برانگیزی پرداختند. در پایان جلسه بخش پرسش و پاسخ و تبادل نظر برگزار شد و حاضران دیدگاه‌های خود را درباره مسیر پیش روی گروه علوم پزشکی مطرح کردند. از جمله پیشنهادهای مطرح شده می‌توان به برگزاری منظم نشست‌های تخصصی، راه‌اندازی و انتشار یک مجله تخصصی دیجیتال ویژه گروه علوم پزشکی نیکان و برنامه‌ریزی برای انجام طرح‌های پژوهشی مشترک با حمایت شرکت‌های دارویی و تجهیزات پزشکی اشاره کرد.



مسابقات والیبال

مسابقات والیبال کانون دانش‌آموختگان نیکان، در قالب لیگ روز پنجشنبه ۴ دی ماه ۱۴۰۴ با حضور هشت تیم آغاز و ۲ بهمن ماه با معرفی برندگان پایان یافت. نتایج نهایی این رقابت به این ترتیب بود: مقام اول: تیم ۳۴+، مقام دوم: تیم ۴۱+، مقام سوم: تیم ۳۲+، مقام چهارم: تیم ۷+.



ملاک ملاک هادر از دواج آگاهانه چیست؟

والدین دختر، خانواده پسر را به این دلیل نمی پذیرند که تعداد اعضای خانواده آن ها زیاد است!

پسری با دختری که تک فرزندان است، ازدواج نمی کند!

مادری می گفت: «ما از خانواده کاسب و بازاری دختر نمی گیریم!»

پدري می گفت: «بهترین پسر، پسری است که در خانواده فرهنگی بزرگ شده باشد!»

بر اساس ضرب المثلی رایج و بی اساس، از فلان شهر دختر بگیرد؛ اما به آن ها دختر ندهید!

معیار معیارها و یا ملاک ملاک ها در ازدواج چیست؟ به بیان رستار، این ملاک ها از کجا به دست آمده اند؟ آیا هر فردی بر اساس سلیقه خود، ملاک های منحصر به خود دارد؟

به نظر می رسد خاستگاه اصلی ملاک های همسرگزینی، مانند هر انتخاب دیگر، هدف ها هستند. اگر از دو نفر که می خواهند وسیله نقلیه ای بخرند، بپرسید معیارهای شما برای خرید ماشین مطلوب چیست، هر یک از آن ها بر اساس هدف مدنظر خود، معیارهایی بیان می کنند. راننده ای که هدفش از داشتن اتومبیل، باربری است، نوعی از اتومبیل را انتخاب می کند و فردی که می خواهد با جلوه های ظاهری و دارایی خود، مرکز توجه دیگران باشد، نوعی دیگر از خود را انتخاب می کند.

محققان برجسته ازدواج، این ملاک های منفی را بمب های ساعتی تفاهم می دانند؛ زیرا مشکلات ناشی از آن ها، معمولاً با گذشت زمان شکل می گیرند و به ظهور می رسند:

۱. تفاوت سنی فاحش؛

۲. تفاوت در ارزش ها و عقاید و باورهای دینی؛

۳. تفاوت نژادی، قومی، اجتماعی و تحصیلی؛

۴. خانواده ناسالم طرفین، به شرطی که نتوان اثر رفتارهای آن خانواده ها را بر زندگی عروس و داماد مدیریت کرد؛

۵. نامزد یا همسر قبلی یا رابطه های خارج از چهارچوب: گاهی پس لرزه های رفتار افرادی که به نحوی در زندگی فرد بوده اند، بر زندگی همسران اثر می گذارد؛ از این رو باید قبل از ازدواج، آن روابط کنترل و مدیریت شوند. توصیه اساسی این است که رابطه های قبل از ازدواج باید کنترل شده و در چهارچوب باشند؛

۶. روابط از راه دور، مانند آشنایی های مجازی: آشناسدن از راه دور، به دلیل نداشتن فرصت کافی برای گفت و گو و مذاکره، امکان شناخت دقیق و عاقلانه و به دور از احساس را از فرد سلب می کند. معمولاً در این نوع آشنایی، عوامل اولیه ای که احساسات طرفین را بر می انگیزد،

عوامل لازم و کافی برای تصمیم صحیح و استحکام خانواده نیست. [۱] پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «همسر مناسب برای خود انتخاب کنید و از اشخاص هم شأن خود زن بگیرید و به آن ها زن بدهید.» [۲] انتخاب همسر با همه اهمیت و جاذبه ای که دارد، از جمله انتخاب های بسیار پیچیده و دشوار انسان است. از بین مسائل مربوط به ازدواج، ملاک های اصلی همسرگزینی و روش های تشخیص و سنجش ملاک ها، بیش از همه، پرابهام و چالش برانگیزند. ازدواج دو هدف اصلی دارد:

۱. آنچه بهره خود فرد می شود: برخورداری از امنیت روانی، برآورده شدن نیازهای عاطفی، ارضای سالم و پایدار میل جنسی، افزایش سطح شادکامی و رضایت از زندگی و در نتیجه رسیدن به رشد معنوی و خود شکوفایی و کامروایی در زندگی.

۲. به دنیا آوردن فرزندان سالم و موفقیت در تربیت شایسته آن ها. قرآن کریم این دو هدف را با زیباترین و رستارین تعبیر از زبان بندگان نیکوکار خداوند، یعنی عباد الرحمن، به صورت دعا، یعنی بالاترین خواسته ای که داریم عنوان کرده است:

پروردگارا، به ما همسران و فرزندان ده که مایه روشنی چشم ها و آرام بخش دل هایمان باشند و [همه] ما را پیشوای پارسایان و پرهیزکاران قرار ده. [۳]

همسری که جوان برمی گزیند، باید او را در اجابت این دعا و رسیدن به این قله بلند و روشن کمال یاری رساند. این هدف محقق نمی شود، مگر اینکه:

۱. دختر و پسری که می خواهند ازدواج کنند، علاوه بر هماهنگی در برخی ویژگی های فردی و خانوادگی، دارای صفات شخصیتی بهنجار و سالمی باشند؛

۲. با آموزش های مناسب، سطح مهارت های زندگی و ارتباطی خود را افزایش دهند.

بنابراین، انتخاب مناسب، مهم ترین گام برای داشتن زندگی موفق بوده و نیازمند آگاهی و دقت فراوان است.

مهم ترین علت آشفتگی و گسستگی خانوادگی، انتخاب نامناسب است. متأسفانه ملاک های درستی برای انتخاب مناسب در دست مشاوران و جوانان در آستانه ازدواج نیست. ما برای خرید هر شیئی به ملاک های معین نیاز داریم و بر اساس آن عمل می کنیم؛ بنابراین در موضوع مهم ازدواج و انتخاب همسر نیز داشتن ملاک های مناسب برای انتخابی مناسب، ضروری است. نویسنده و پژوهشگر حوزه ازدواج، درباره اهمیت شناخت و بررسی ملاک های نویسد:

برنامه ۳۰ روزه تقویت زندگی مشترک

– هفته اول: بازسازی ارتباط

- روز ۱: گفت و گوی ۲۰ دقیقه‌ای بدون موبایل (فقط شنیدن)
- روز ۲: گفتن ۳ ویژگی مثبت همسر تان
- روز ۳: عذرخواهی بابت یک اشتباه گذشته (کوچک هم باشد مهم است)
- روز ۴: تعریف یک خاطره خوب از اوایل آشنایی
- روز ۵: پرسیدن این سؤال: «این روزها بیشتر از چه چیزی خسته‌ای؟»
- روز ۶: یک پیام محبت آمیز غیرمنتظره
- روز ۷: پیاده روی دونفره و صحبت درباره آرزوهای آینده
- هفته دوم: تقویت محبت و احترام
- روز ۸: تشکر شفاف بابت یک کار مشخص
- روز ۹: تماس فیزیکی محبت آمیز (در آغوش گرفتن ۲۰ ثانیه‌ای)
- روز ۱۰: تعریف از همسر تان در جمع
- روز ۱۱: انجام یک کار که او دوست دارد
- روز ۱۲: نوشتن یک یادداشت کوتاه عاشقانه
- روز ۱۳: مرور مرزهای بی احترامی (چه چیزهایی ناراحت کننده است؟)
- روز ۱۴: قرار دونفره ساده (چای، فیلم، یا بیرون رفتن کوتاه)
- هفته سوم: مدیریت اختلاف
- روز ۱۵: توافق برای قانون «وسط عصبانیت بحث نکنیم»
- روز ۱۶: یادگیری جمله‌ی طلایی: «من احساس می‌کنم...» به جای «تو همیشه...»
- روز ۱۷: حل یک اختلاف کوچک قدیمی
- روز ۱۸: صحبت درباره نگرانی‌های مالی بدون سرزنش
- روز ۱۹: تمرین گوش دادن فعال (تکرار حرف طرف مقابل)
- روز ۲۰: تعریف از تلاش‌های همسر در سختی‌ها
- روز ۲۱: گفتن این جمله: «ما یک تیم هستیم.»
- هفته چهارم: ساخت آینده مشترک
- روز ۲۲: نوشتن اهداف مشترک یک ساله
- روز ۲۳: گفت و گو درباره سبک تربیتی دلخواه
- روز ۲۴: برنامه‌ریزی یک سفر یا تفریح آینده
- روز ۲۵: مرور نقاط قوت رابطه تان
- روز ۲۶: تصمیم برای یک عادت مشترک (ورزش، مطالعه، دعا...)
- روز ۲۷: صحبت درباره رؤیای پنج ساله زندگی
- روز ۲۸: بخشش یک دلخوری قدیمی
- روز ۲۹: گفتن این جمله صادقانه: «بودنت چه تغییری در زندگی من ایجاد کرده»
- روز ۳۰: جشن کوچک دونفره برای ۳۰ روز تلاش

در طی سال‌ها کار با هزاران مرد و زن و نیز تجزیه و تحلیل زندگی خود، چنین دستگیرم شده است که اگر مواظب باشیم تا گرفتار یک یا چند اشتباه از خطاهای زیر نشویم، می‌توانیم مانع از بخش بزرگی از رنج، دل شکستگی و یاسی شویم که در عشق تجربه می‌کنیم.

خطاهای مادر زمان انتخاب به این قرارند:

۱. پرسش‌های کافی نمی‌پرسیم.
۲. نشانه‌های هشداردهنده را نادیده می‌گیریم.
۳. توافقاتی ناپخته و شتاب زده می‌کنیم.
۴. اسیر هوس و شهوت خود می‌شویم.
۵. فریب مادیات را می‌خوریم.
۶. گاهی ازدواج کردن برایمان مهم‌تر از آن است که با چه کسی ازدواج می‌کنیم! [۴]

روان‌شناس و پژوهشگر دیگری می‌نویسد همه ساله در آمریکا بیش از ۲۰۰ هزار ازدواج، کمتر از دو سال متلاشی می‌شود و ۴۰۰ هزار نفر گرفتار اندوه و رنج می‌شوند. وی هفت علت مهم شکست در ازدواج‌ها را با تأکید بر پژوهش‌های خود یادآور می‌شود و می‌نویسد:

اگر کسی به هنگام انتخاب به این علت‌ها توجه کند، با ۸۱ درصد اطمینان می‌توان گفت در زندگی مشترک خود دچار مشکل نخواهد شد:

۱. تصمیم عجولانه در ازدواج.
۲. ازدواج در سن پایین، در شرایط ناپختگی.
۳. اشتیاق بیش از حد دختر و پسر یا هر دو به ازدواج.
۴. انتخاب همسر برای راضی کردن دیگران.
۵. شناخت ناکافی از یکدیگر.
۶. انتظارات غیرواقع بینانه.
۷. مسائل رفتاری و شخصیتی حل و فصل نشده.

برگرفته از کتاب «آیا تو همدم منی؟»
محمدرضا کمین، انتشارات مهرستان

سواد مالی

مهارت حیاتی برای بقا و پیشرفت در اقتصادهای تورمی

در دنیای امروز، سواد مالی دیگر یک مهارت لوکس نیست؛ بلکه ابزاری ضروری برای بقا، تصمیم‌گیری هوشمندانه و حفظ کیفیت زندگی است. پژوهش‌های بین‌المللی نشان می‌دهد افرادی که از سواد مالی بالاتری برخوردارند، در مدیریت بدهی، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و مقابله با بحران‌های اقتصادی موفق‌تر عمل می‌کنند. طبق داده‌های سازمان OECD، سطح سواد مالی در کشورهای مختلف تفاوت قابل توجهی دارد و این شکاف، تأثیر مستقیمی بر رفاه اقتصادی خانوارها می‌گذارد.



این آمار میزان سواد مالی کشورهای مختلف جهان را نشان می‌دهد و میتوان متوجه شد که چه میزان نیاز به یادگیری از اهمیت بالایی برخوردار است.

سواد مالی چیست و چرا در اقتصاد تورمی حیاتی‌تر است؟

سواد مالی یعنی توانایی درک پول، مدیریت هزینه، حفظ ارزش دارایی و تصمیم‌گیری اقتصادی هوشمندانه. در اقتصادهای تورمی مانند ایران، پول به مرور ارزش خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین فردی که سواد مالی ندارد، عملاً هر سال فقیرتر می‌شود حتی اگر درآمدها افزایش یابد.

افراد دارای سواد مالی بالا:

ارزش واقعی پول را می‌فهمند (قدرت خرید)، دارایی را به جای پول نگه می‌دارند، قربانی تورم، بدهی و تصمیم‌های هیجانی نمی‌شوند، برای آینده برنامه مالی دارند.

تورم؛ دشمن خاموش ثروت

تورم مثل مور یانه، آرام و نامرئی ارزش پول را می‌خورد. پولی که امروز می‌تواند یک سبد کالا بخرد، شاید چند ماه بعد همان قدرت خرید را نداشته باشد. بنابراین در اقتصاد تورمی، هدف فقط «پس انداز» نیست؛ هدف اصلی حفظ ارزش دارایی است. اولین تغییر ذهنی مهم این است: پول نقد اگر بدون برنامه بماند، به مرور کوچک می‌شود.

کنترل پول؛ نقطه شروع ثبات مالی

بسیاری از مشکلات مالی نه از کمبود درآمد، بلکه از نداشتن تصویر روشن از دخل و خرج ایجاد می‌شود.

یک تمرین ساده اما قدرتمند:

(۱) تمام درآمدهای ماهانه را بنویسید (۲) تمام هزینه‌ها حتی کوچک را ثبت کنید (۳) بعد از یک ماه بررسی کنید پولتان بیشتر کجا خرج شده

بودجه‌بندی در دنیای واقعی (نه روی کاغذ)

در اقتصاد تورمی، قیمت‌ها دائماً تغییر می‌کنند؛ بنابراین بودجه هم باید انعطاف پذیر باشد.

هزینه‌ها را به سه دسته تقسیم کنید:

ضروری - قابل کاهش - قابل حذف

هر ماه فقط نیم ساعت برای بازبینی مالی وقت بگذارید. این کار ساده، از بسیاری فشارهای اقتصادی جلوگیری می‌کند. در شرایط تورمی، نگه داشتن پول به تنهایی کافی نیست. پس انداز باید بتواند ارزش خود را حفظ کند.

اصول ساده پس انداز هوشمند:

(۱) همه پول را در یک شکل نگه ندارید (۲) بخشی از دارایی را به شکل‌های مقاوم‌تر نگه دارید (۳) صندوق اضطراری داشته باشید، امانه صرفاً پول نقد بلند مدت

عدم وابستگی به یک منبع درآمد

در اقتصاد تورمی، درآمد ثابت معمولاً از تورم عقب می‌ماند. امنیت مالی یعنی وابسته نبودن به یک منبع. راه‌های عملی: (۱) یادگیری مهارت جدید (۲) ایجاد درآمد جانبی حتی کوچک (۳) تمرکز بر درآمدی که با تورم رشد کند

خرج آگاهانه؛ عادت افراد موفق مالی

بسیاری از مشکلات مالی از خریدهای سریع و احساسی ایجاد می‌شود.

قبل از خرید، فقط چند ثانیه از خود بپرسید: آیا واقعاً لازم دارم؟ اگر نخرم چه می‌شود؟ آیا الان بهترین زمان خرید است؟

سرمایه‌گذاری را زودتر شروع کنید

بزرگ‌ترین اشتباه مالی بسیاری از افراد «شروع نکردن» است. در اقتصاد تورمی، زمان دشمن پول نقد و دوست سرمایه‌گذاری است.

سه اصل مهم: (۱) شروع کنید حتی با مبلغ کم (۲) بلندمدت فکر کنید (۳) از مشاوران مطمئن راهنمایی بگیرید

سواد مالی فقط یک مهارت نیست؛ یک سبک زندگی است.

اجرای مداوم همین اصول ساده می‌تواند مسیر مالی شما را تغییر دهد و آینده‌ای با ثبات تر بسازد.

اگر به دنبال تصمیم‌گیری مالی آگاهانه، سرمایه‌گذاری هدفمند و رشد واقعی دارایی هستید، ما آماده‌ایم تا دانش، تجربه و ابزارهای حرفه‌ای را در اختیار شما قرار دهیم.

جهت ارتباط با آیدی تلگرام:

محمد کامرانی دوره ۴۲ (@MohammadKamrani81)

حسین دقیانوسی دوره ۴۶ (@hosein_daghianoosi)

چشم انداز بلندمدت

دارایی های مالی

چرا سرمایه گذاری بلندمدت یک ضرورت است؟

در فضای پر نوسان امروز بازارهای مالی، بسیاری از سرمایه گذاران تمرکز خود را بر حرکات کوتاه مدت قیمت ها معطوف کرده اند؛ در حالی که تجربه تاریخی نشان می دهد ثروت های پایدار نه در نوسان گیری های مقطعی، بلکه در سرمایه گذاری های بلندمدت شکل می گیرند. سرمایه گذاری بلندمدت مبتنی بر یک اصل بنیادی است: زمان، بزرگ ترین مزیت رقابتی سرمایه گذار است. در افق های زمانی طولانی تر، اثرات تورم، رشد اقتصادی، توسعه فناوری، افزایش تقاضای جهانی و چرخه های کالایی خود را آشکار می کنند. در مقابل، نوسانات کوتاه مدت معمولاً حاصل هیجانات، اخبار مقطعی یا شوک های سیاسی هستند که در بازه های زمانی چند ساله اثر خود را تعدیل می کنند. به بیان دیگر، در کوتاه مدت بازارها ممکن است غیر منطقی رفتار کنند، اما در بلندمدت به سمت ارزش های بنیادی میل می کنند.

چرا نگاه بلندمدت در شرایط فعلی اهمیت بیشتری دارد؟

اقتصاد جهانی در حال عبور از یک دوره گذار ساختاری است:

- (۱) افزایش بدهی دولت ها
- (۲) تداوم سیاست های پولی انبساطی در بسیاری از اقتصادها
- (۳) روند فزاینده تورم ساختاری
- (۴) رقابت های ژئوپلیتیک
- (۵) تحول در زنجیره های تأمین جهانی

چنین شرایطی معمولاً به نفع دارایی های واقعی و کمیاب تمام می شود؛ دارایی هایی که علاوه بر ارزش ذخیره ای، کاربرد صنعتی و اقتصادی نیز دارند. در این میان، فلزات گران بها جایگاه ویژه ای پیدا می کنند.

نقره؛ فلزی استراتژیک برای دهه آینده

نقره صرفاً یک فلز زینتی یا سرمایه ای نیست؛ بلکه یک فلز صنعتی کلیدی است. این ویژگی دوگانه، آن را به یکی از جذاب ترین گزینه های سرمایه گذاری بلندمدت تبدیل می کند.

دلایل بنیادی جذابیت نقره در افق بلندمدت:

(۱) کاربرد گسترده در فناوری های نوین

نقره در صنایع انرژی خورشیدی، خودروهای برقی، تجهیزات الکترونیکی، نیمه هادی ها و فناوری های پیشرفته مانند هوش مصنوعی کاربرد حیاتی دارد. رشد اقتصاد سبز و گذار انرژی جهانی به طور مستقیم تقاضای صنعتی نقره را تقویت می کند.

(۲) محدودیت عرضه و کاهش ذخایر قابل استخراج

بخش قابل توجهی از تولید نقره به عنوان محصول جانبی استخراج فلزات دیگر انجام می شود. این موضوع انعطاف پذیری عرضه را کاهش داده و در صورت افزایش تقاضا، فشار صعودی بر قیمت ایجاد می کند.

(۳) نقش پوشش ریسک تورمی

در دوره های تورمی، فلزات گران بها عملکرد بهتری نسبت به بسیاری از دارایی های مالی از خود نشان داده اند. نقره علاوه بر این ویژگی، از مزیت رشد صنعتی نیز برخوردار است.

(۴) نسبت تاریخی طلا به نقره

در بسیاری از دوره های تاریخی، زمانی که نسبت قیمت طلا به نقره در سطوح بالایی قرار گرفته، نقره در ادامه عملکرد بهتری نسبت به طلا ثبت کرده است.



چشم‌انداز قیمتی در افق ده‌ساله

با در نظر گرفتن روندهای کلان اقتصادی، تورم ساختاری، رشد تقاضای صنعتی و چرخه‌های کالایی، بعید نیست در افق ده‌ساله شاهد سطوح قیمتی به مراتب بالاتر از امروز برای نقره باشیم.

در صورت تداوم روندهای فعلی و ورود اقتصاد جهانی به فاز جدیدی از سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر و فناوری‌های پیشرفته، رسیدن بهای هر اونس نقره به محدوده ۷۵۰ تا ۸۰۰ دلار در دهه آینده سناریویی دور از ذهن نخواهد بود.

البته این مسیر احتمالاً خطی نخواهد بود و با نوسانات قابل توجه همراه خواهد شد؛ اما در افق زمانی بلندمدت، نیروهای بنیادی می‌توانند قیمت را به سمت سطوح بالاتر هدایت کنند.

ارزهای دیجیتال: بیت کوین به عنوان ارز طلایی

در ده سال آینده (۲۰۲۶ تا ۲۰۳۶) بازار جهانی ارزهای دیجیتال به احتمال زیاد وارد مرحله بلوغ و نهادینه شدن خواهد شد. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد تعداد کاربران می‌تواند تا سال ۲۰۳۰ به حدود یک تا چند میلیارد نفر برسد و ارزش کل بازار در سناریوهای خوش‌بینانه به ده‌ها تریلیون دلار افزایش یابد. ورود گسترده سرمایه‌گذاران نهادی، صندوق‌های سرمایه‌گذاری بیت کوین و اتریوم، و پذیرش شرکت‌های بزرگ مالی نشان می‌دهد که کریپتو به تدریج از یک دارایی پرریسک حاشیه‌ای به بخشی از سبد سرمایه‌گذاری بلندمدت تبدیل می‌شود.

از نظر فناوری، تمرکز اصلی بر مقیاس‌پذیری، رول‌آپ‌ها، کاهش کارمزد و افزایش سرعت تراکنش‌ها خواهد بود. اتریوم با توسعه راهکارهای و بهبود شبکه، نقش زیرساخت اصلی قراردادهای هوشمند و امور مالی غیرمتمرکز را حفظ می‌کند. بیت کوین نیز احتمالاً جایگاه خود را به عنوان «طلای دیجیتال» و ابزار ذخیره ارزش تثبیت خواهد کرد، به‌ویژه در شرایط تورمی و بی‌ثباتی‌های اقتصادی جهانی. در حوزه مقررات، روند جهانی به سمت قانون‌گذاری شفاف‌تر و ادغام با سیستم مالی سنتی است، نه ممنوعیت کامل. همچنین گسترش استیبل کوین‌ها و ارزهای دیجیتال بانک‌های مرکزی (CBDC) نشان می‌دهد که فناوری بلاکچین بخشی از ساختار رسمی نظام‌های پولی آینده خواهد شد. با توجه به چشم‌انداز درخشان بیت کوین، در آینده نه‌چندان خیلی دور قیمت ۸۰۰ هزار تا ۱ میلیون دلار دور از دسترس برای این شاه‌ارز نخواهد بود.



(بیش‌بینی ۲ دارایی بیت کوین و نقره طی ۱۰ سال آینده)

نویسندگان:

محمد کامرانی دوره ۴۲ (@MohammadKamrani81)

حسین دقیانوسی دوره ۴۶ (@hosein_daghianoosi)

بازار آنلاین در وضعیت قرمز

استراتژی بقا در شرایط اضطراری

مهدی مرادزاده / دانش آموخته دوره ۲۹ نیکان



تغییراتی در آن ایجاد کنیم؟ در کشور ما با توجه به گسترش رسانه‌های تعاملی و همین‌طور گسترش کسب و کارهایی که شاید هیچ رسانه‌ای برای تبلیغ نداشتند، اقبال عمومی به سمت این نوع شبکه‌ها بیشتر شد و شاید اصلی‌ترین و در دسترس‌ترین شبکه همان اینستاگرام بود که یک کسب و کار در زمان کوتاهی می‌توانست برای خود تبلیغات انجام بدهد و یک رسانه داشته باشد. در کنار این کسب و کارها نیز متخصصین دیجیتال مارکتینگ و تبلیغات حضور داشتند و با گسترش اینستاگرام به صاحبان کسب و کار کمک می‌کردند تا اثرگذاری بهتری

کسب و کارهای آنلاین در چند سال اخیر با رشد و توسعه شبکه‌های اجتماعی روزگار به نسبت خوبی را پشت سر گذاشته‌اند. اما چندی‌ماهی است که به دلیل شرایط خاص اجتماعی، این رسانه‌ها در کشور محدودتر شده‌اند و شاید عموم مردم نتوانند به راحتی از آن استفاده کنند. در این موقعیت خیلی از کسب و کارها که شاید تنها رسانه‌شان یک پیج اینستاگرامی ساده بود نگران آینده وضعیت خود شدند. در این مقاله سعی می‌کنیم با استفاده از نظر متخصصان دورنمایی از آینده شبکه‌های اجتماعی ترسیم کنیم و به این سوال پاسخ دهیم که آیا مثل سابق می‌توان تبلیغ کرد یا باید

داشته باشند و مشتریان بیشتری جذب کنند. با وجود شرایط اجتماعی که در چند ماه گذشته پیش آمد، هم خود کسب و کارهایی که محصولی می فروختند یا خدمتی ارائه می دادند و هم متخصصین بازاریابی متحمل خسارت شدند.

عده ای از صاحب نظران بازاریابی معتقدند با این وضعیت متاسفانه کسب و کارهای کوچک تمام و نابود می شوند و کسب و کارهای متوسط محدود خواهند شد؛ اما آسیب جدی به کسب و کارهای بزرگ نمی رسد. در کنار این نکته بعضی صاحب نظران از قبل معتقد بودند که شبکه های اجتماعی به منزله خانه روی آب است و خیلی ها سرمایه گذاری هنگفتی روی آن انجام می دهند اما ممکن است به یک باره فرو بریزد. پس در این حالت پیشنهاد می کنند که کسب و کارها به راه اندازی سایت روی بیاورند و بتوانند در سایت اختصاصی خودشان محصولات را به نمایش بگذارند با کار بر روی سئوی سایت شانس دیده شدن را در موتور جست و جوی گوگل بیشتر کنند. اما نکته ای که وجود دارد این است که ایجاد یک سایت حرفه ای، در صورت نداشتن دانش برنامه نویسی برای صاحبان کسب و کار هزینه بر خواهد بود و مجبورند این کار را به متخصصین برنامه نویسی بسپارند. در این شرایط سه راه وجود دارد:

۱- ایجاد یک سایت با حداقل هزینه و سپس گسترش آن.
۲- ادامه در همان شبکه اجتماعی سابق مثل اینستاگرام و تلگرام و همین طور لینکدین. البته باید این نکته را اضافه کرد که شبکه اجتماعی لینکدین با اینکه محدود نیست اما برای خرده فروشان مناسب نیست و بیشتر جنبه علمی و مدیریتی دارد.

۳- روی آوردن به شبکه های اجتماعی داخلی.

اما پیشنهاد چیست؟ خیلی از کسب و کارها سالهاست که در اینستاگرام فعالیت دارند و مخاطبان و مشتریان زیادی به سمت خود جذب کرده اند. این نوع پیج ها مثل سابق فعالیت خود را می توانند از سر بگیرند و کما اینکه از سر گرفته اند اما دو ملاحظه ضروری را در نظر داشته باشند: اول اینکه سلیقه مردم تغییر کرده و روند تبلیغات تجاری گذشته برایشان تکراری شده، بنابراین شاید نیاز باشد در محتواها و نوع لحن برند خود تغییر ایجاد کنند و دوم حتما در کنار آن به فکر ایجاد یک سایت اختصاصی برای خود باشند. به نحوی که آرام آرام سایت خود را گسترش دهند و بیشتر انرژی که در شبکه اجتماعی می گذاشتند به سمت سایت بیاورند. درواقع می توان گفت با ۲۰ درصد تمرکز روی شبکه اجتماعی کار کنند و ۸۰ درصد تمرکز روی سایت و تولید محتوا و تبلیغات

برای آن باشد.

اما کسب و کارهای کوچکی که تازه می خواهند در شبکه ای مثل اینستاگرام ورود پیدا کنند، نباید انتظار فالوور بالا یا جذب مخاطب بالایی داشته باشند. مگر اینکه به واقع یک محصول یا خدمت یونیکه ارائه دهند که هم جذاب باشد و هم تقاضا برای آن وجود داشته باشد.

در کل اینستاگرام و سایر شبکه های اجتماعی محدود شده مثل تلگرام برای حضور خوب است اما همه نیروی فروش و جذب مخاطب بهتر است روی آن صورت نگیرد و صرفا به عنوان یک بازوی تبلیغی باشد. در عوض به فکر ایجاد فضایی مثل سایت برای کسب و کار خود باشند.

درباره شبکه ها و پیام رسان های اجتماعی داخلی هم باید دو نکته را در نظر داشت: اول اینکه هنوز جایگزین دقیق و مناسبی برای شبکه های خارجی نیستند و دوم اینکه مخاطبان شان در قیاس با تلگرام و اینستاگرام کماکان پایین تر است. شاید در ادامه با زیرساخت های مناسب شاهد رشد بیشتر و جایگزین شدن آن ها به عنوان یک پلتفرم قوی و حرفه ای باشیم.

بنابراین در شرایط امروز اجتماعی کسب و کارهای آنلاین بیشترین آسیب را متحمل شدند و توانایی رفتن به سمت تبلیغات آفلاین را هم ندارند. هزینه تبلیغات آفلاین بسیار بالاست و مخاطبان متفاوتی هم دارد. هزینه یک سال یک پیج اینستاگرامی خوب از یک بار بیلبورد رفتن کمتر است. بنابراین در همان بستر سابق باید فعالیت کنند اما متفاوت تر از قبل: حضور در شبکه های اجتماعی با تولید محتوایی متفاوت و در کنار آن حتما به فکر ایجاد یک سایت خوب برای کسب و کار خود باشند. در کنار اینها باید به شبکه های حمایتی هم اشاره کرد: مثل معرفی متقابل و ادغام برندهای هم رده که می تواند به رونق کسب و کارها کمک کند.

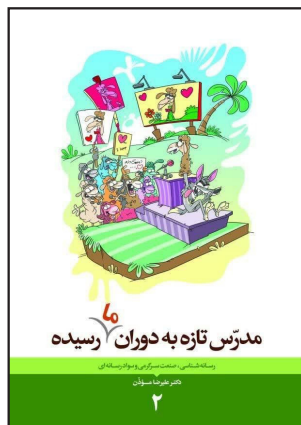
امید است که صاحبان کسب و کار با در نظر گرفتن شرایط و سختی های تبلیغات آنلاین بهترین استراتژی را برای کسب و کار خود بگزینند.

در این مقاله از نظرات علیرضا ابراهیمیان (کارشناس ارشد بازاریابی دیجیتال)، مهشید جهانگرد (تولید کننده محتوای انگلیسی و فارسی)، پارسا کاکویی (بازاریاب محتوایی)، صدف صادقی (کارشناس بازاریابی)، یاشار مشیرفر (مدیر خلاقیت) و علی نیک سرشت (روانشناس) استفاده شده است. مصاحبه توسط تیم استودیو تبلیغاتی انعکاس انجام گرفته است.

کتاب معرفی

زهره شریفی

مجموعه مشاهیر خاندان صدر

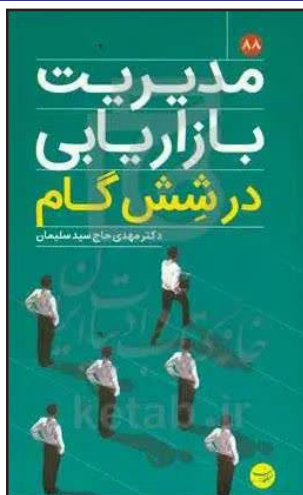


یکی از بزرگ‌ترین بازیگران و مهندسان در دوران ما، رسانه است. پس شناخت عصر جدید، بدون شناخت دقیق کارکرد رسانه‌ها در این دوران، شناختی بس ناقص و بی‌ثمر است. در مجموعه کتاب‌های سواد رسانه‌ای سعی شده است شناخت دقیق و همه‌جانبه‌ای از رسانه و کارکرد های آن در دوران ما صورت بگیرد. این مجموعه در سه جلد با عنوان‌های «مهندس تازه به دوران رسیده»، «مدرس تازه به دوران رسیده» و «مهندس مخفی» منتشر شده است. این سه کتاب بخشی از بسته آموزشی «رسانه و صنعت سرگرمی در دوران ما» است که جلدهای دیگر آن در نوبت چاپ است. از این نویسنده کتاب «مهندسی من»، «مجموعه محور مقدس» و چندین کتاب دیگر نیز منتشر شده است.

نویسنده: علیرضا موذن - دوره ۲

ناشر: انتشارات مدرسه

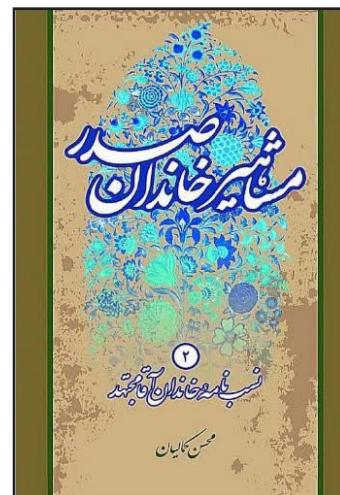
مدیریت بازاریابی در شش گام



در این کتاب سعی شده است تا به زبانی ساده و روان به مفاهیم نوین بازاریابی پرداخته و برای تامین نیازهای علمی و عملی متخصصان و کارشناسان صنعت و همچنین دانشجویان مقاطع مختلف تحصیلی گامی اساسی برداشته شود.

نویسنده: مهدی حاج سیدسلیمان - دوره ۲۷

ناشر: مبلغان

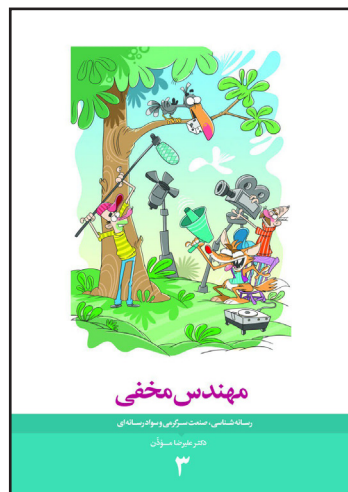


این کتاب به معرفی شرح حال و تأثیرات شخصیت‌های مهم خاندان صدر می‌پردازد. این کتاب به ویژه بر نقش‌های فرهنگی، علمی و دینی خاندان صدر در تاریخ اسلام تمرکز دارد و تلاش می‌کند تا تأثیرات عمیق این خاندان را در قالب زندگی‌نامه‌های مفصل و دقیق به تصویر بکشد. از این نویسنده کتاب‌هایی نیز با عناوین «شعر در خاندان صدر»، «سفرنامه خاندان صدر»، «روحانیون خاندان صدر» و چندین اثر دیگر منتشر شده است.

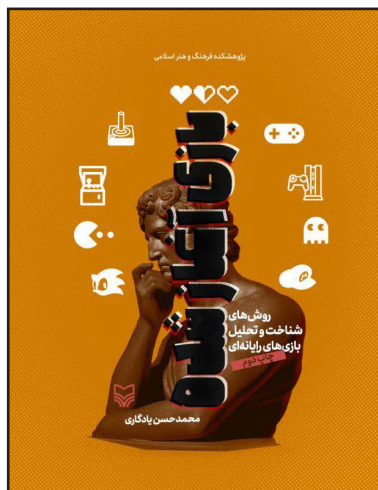
نویسنده: محسن کمالیان - دوره ۴

ناشر: رازنی

مجموعه سواد رسانه‌ای



بازی آغاز شده است



این کتاب به بررسی روش‌های شناخت و تحلیل بازی‌های کامپیوتری می‌پردازد. نویسنده روش‌های شناخت و تحلیل بازی‌های کامپیوتری را به مامی آموزد. او این اثر را با توجه به سه حوزه تشکیل دهنده هر چرخه رسانه‌ای نوشته است که شامل «متن پیام»، «مخاطب» و «سازمان صنعت رسانه» می‌شود.

نویسنده: محمدحسن یادگاری - دوره ۳۰

ناشر: سوره مهر

باهوش اما حواس پرت

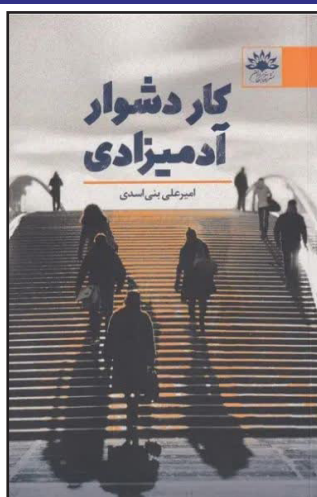


برای شناسایی نقاط قوت و ضعف کودکان و استفاده از فعالیت‌ها و تکنیک‌های اثبات شده برای تقویت مهارت‌های خاص و حل مسائل روزمره، می‌توان این کتاب را به دقت مطالعه و آموزه‌های آن را عملی کرد. این کتاب نشان می‌دهد که چگونه می‌توان استعداد‌های کودکان را با روش‌های درست و اصولی پرورش داده و نقاط ضعف آنها را برطرف کرد.

مترجم: مهدی دوایی - دوره ۱

ناشر: اندیشه مولا

کار دشوار آدمیزادی

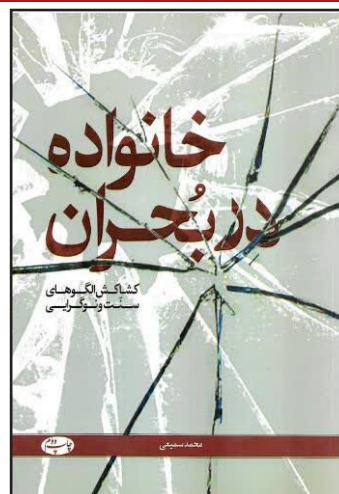


این کتاب شامل ۱۳۹ نوشته کوتاه است که رویکردی روانشناختی دارد و در یک دوره زمانی هفت ساله براساس تجربیات زیسته نگارنده نوشته شده است. نوشته‌های کوتاه این کتاب، شرح ساده و خلاصه آنچه به نظر نویسنده چاره پاره‌ای از رنج‌هایی است که می‌کشیم. روایتی از دشواری‌های «آدم بودن» در جهانی پر از تضاد، و تلاشی برای فهم دوباره خود و دیگری. از این نویسنده کتاب‌های دیگری به نام «تهران بهمن ۲۶۰۰» و «اسمت رامی گذارم باران» منتشر شده است.

نویسنده: امیرعلی بنی‌اسدی - دوره ۸

ناشر: آفتابکاران

خانواده در بحران



این کتاب به بررسی نهاد خانواده در طیف سنت و نوگرایی می‌پردازد. این کتاب حاصل تلفیق عمیق دانش حوزوی، تجربه سیاست‌گذاری فرهنگی و آموزش دانشگاهی نویسنده است. اثری که نه تنها وضعیت خانواده در غرب، بلکه پیامدهای انتقال این الگوها به جوامعی چون ایران را با دقت واکاوی می‌کند.

نویسنده: محمدسمیعی - دوره ۳

ناشر: اطلاعات



لطفاً بیدارم کن

دوره ۹

علی پویان

یه دوستی داریم که چند وقت پیش دکترا تشخیص دادن سرطان استخوان داره. یه دوره شیمی درمانیش کردن و خیال داشتن پاش رو هم قطع کنن.

خانومش دست و پا می کنه، می رن اتریش. اونجا معلوم می شه بیماریش سرطان نیست و هر چی که هست با دارو و ورزش خوب می شه. حالا قضیه چی بوده؟ جواب تیکه برداری حسن رو دادن به حسین. مال حسین رو دادن به حسن. نتیجه این که الان دوست ما سر و مُر و گنده است و راس راس داره تو خیابونا راه می ره و اونیه که بهش گفته بودن طوریت نیس، احتمالاً سینه قبرستون دراز کشیده.

اینا رو نگفتم تا پا تو کفش پزشکا بکنم. می خوام بگم، حال اون دکترا اتریشی رو می خرم که یه همچین خبر خوشی داده و اشک شوق تحویل گرفته.

«سرطان؟! دست وردار. تو که از منم سالم تری. برو زندگیتو بکن».

آدمیزاد دلش می خواد گاهی اوقات یکی از خواب بیدارش کنه و بگه:

چرا این قدر عرق کردی؟! نکنه داشتی خواب بد می دیدی؟!

یا از دور صدای یه کارگردانی رو بشنوه که می گه:

کات. همگی خسته نباشین.

بعد یکی از عوامل تولید بدو بدو بیاد پیشت و با یه لبخند شیطننت آمیز بگه:

بخشید. دوربین مخفی بود. خیلی که نترسیدین؟

صبح طلوع مهر

دوره ۳۳

مجید مهرشادیان

رسمش نبود آنچه بر انسان نهفته‌اند
زخمی به جان نشانده و درمان نهفته‌اند
ساحل، پیام مکر طبیعت به عاقل است
در دوردست وحشت طوفان نهفته‌اند
آدم هبوط کرد به رویای گندمی
در هر ضمیر و سوسه‌ی نان نهفته‌اند
تقلید نیست راه رسیدن به معرفت
شیخان زری ستانده و ایمان نهفته‌اند
هر سکه‌ای که نقش خدا هست روی آن
بر روی دیگرش، خط شیطان نهفته‌اند
هر داس، بهر کشت و زراعت نبوده‌است
شاید که چکشی ز پس آن نهفته‌اند
باید که چون خلیل به سوی عذاب رفت
گل را درون آتش سوزان نهفته‌اند
صبح طلوع مهر از این خطه دور نیست
جانا بهار، پشت زمستان نهفته‌اند

غلام قمر

دوره ۱۲

محمد رضا کوثرمدار

من غلام قمرم فکر کم و بیشم نیست
صحت از غصه‌ی درد و غم و تشویشم نیست
در ره عشق تو جانها به پیشیزی نخرند
وای بر من که مرا جز دل درویشم نیست
دلبر لب بگشا خواه دعا یا دشنام
نوش در کام من افتد نه فقط نیشم نیست
بی وجودش شده ام غرق به خونابه دل
مرگ بر لحظه‌ای از عمر که او پیشم نیست
کفر در مذهب ما زیستن بی رخ اوست
جز پرستیدن کفر رخ او کیشم نیست
شیخ پرسید: چرا گمشده در خویش شدم؟
بس که مجذوب توام صحبتی از خویشم نیست!



کنسرسیوم ایران آرتمیا

اولین و بزرگترین سایت جامع پرورش و فرآوری آرتمیا در کشور:
سایت کرمان (تاسیس ۱۳۷۹)



● دریاچه ۱۲ هکتاری

● دریاچه ۱۸ هکتاری

● دریاچه ۱۰۰ هکتاری

● استفاده از آب‌های شور و کاملاً شور در زمین‌های درجه ۳

ایران آرتمیا
IRAN ARTEMIA





هفتا، بازتاب هنر و اصالت در هدایای سازمانی و نمایشگاهی

☎ ۰۹۱۲۷۲۹۷۰۷۰ ✉ haftab2b@gmail.com